

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[روصم نارەت, Tih-rān-i Muṣavvar (۴۹۶), Tih-ran-i musavvar (496)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166726>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

توکل از مصور

شماره ۴۹۶

جمعه بیست و چهارم بهمن ۱۳۳۱

تک شماره ۶ ریال



گمراهان مزدور



یک شبکه مهم حزب توده در جوادیه کشف شد و ۵۰ نفر توقیف شدند

در شب مامورین نظامی، موفق شدند اعضای این شبکه از شبکه های مهم حزب توده را در حالیکه جلسه داشتند کشف نمایند. این جلسه که گویا جلسه نمایندگان و در جوادیه تشکیل گردیده بود بیش از ۱۵۰ نفر از اعضای حزب توده در آن شرکت داشتند.

مامورین نظامی قبلا از تشکیل این جلسه اطلاع داشتند و درست هنگام تشکیل جلسه، با آن هجوم میآوردند و در نتیجه ۵۰ نفر توقیف و ۱۰۰ نفر موفق به فرار میشوند.

گفته می شود ضمن دستگیری این گروه، اسناد و مدارکی نیز کشف شده است و امکان دارد، بوجه این اسناد، گروه دیگری نیز دستگیر شوند.

یک شبکه حزب توده کشف شد و ۴۴ نفر بازداشت شدند

دیشب اطلاعاتی از فرمانداری نظامی اطلاع رسید که در خانه یکی از واقع در سر آسیاب، در یک شبکه توده ای مشغول فعالیت است. بلافاصله از مرکز فرمانداری نظامی دستورهای لازم به مامورین کلاتری داده شد و چند دقیقه بعد مامورین فرمانداری نظامی در محل حاضر شدند و پس از حاصره آن خانه، چهل و سه نفر از افراد توده ای دستگیر شدند و به اداره نظامی اعزام گردیدند. بقره اطلاع دیشب بازجویی از آنان شروع شد. گفته میشود اسناد و مدارکی نیز از آن خانه کشف گردیده که حاوی اسامی و مشخصات افراد توده ای است.

گفته میشود که در این خانه اسامی و مشخصات افراد توده ای نیز در دسترس بود.

سرقت های مهم سیاسی در بیمارستان و اداره اطلاعات سفارت شوروی (صفحه ۶ را بخوانید)

شما کار شبیلات را کوچکتر از نفت میدانید... اشتباه می کنید! موضوع را از نظر بهره برداری و جنبه مالی بگردید، از نظر سیاست، شبیلات مهتر از نفت است.

اگر دکتر مصدق از این گودافتاح بیرون آید و بدون دردرس کار شبیلات را تمام نماید کار بزرگی از پیش برده است، آنها که بموضوع اهمیت نمیدهند نمی فهمند.

قرون و اعصاری است که روسها بی بهانه میگرددند و از این جای پا بهتر و از این بهانه خوشتر که پیدا میشود. برای مملکت بزرگ شوروی موضوع مالی و استفاده از ماهی صفر است آنها شبیلات را میخواهند که دست درداخله کشور ما داشته باشند. دستگاه شبیلات دفتری است برای اداره کردن افراد و دسته ای که بوطن خود شبیلات می کنند و در برابر بیگانه تسلیم هستند.

شرکت نفت جنوب، بانک شاهنشاهی، اعلی چهارم قرومن، شبیلات همه برادر و پسر عموی یکدیگر هستند و همه جای پا و وسیله اعمال نفوذ بیگانگان میباشد. این حرفها که ما میزنیم برای خودمان شاید خوب باشد ولی در بازار دنیا ارزش ندارد؛ کس حرفش قیمت دارد که سریزه پشت سرش باشد. دولت روس و دولت شوروی از وزنه های بزرگ سیاست بشمار و پای مقایسه که بیان می آید شاید تنها آمریکا را بتوان هم آورد با او مصوب داشت؛ با احساسات که بجای قوی تر از خود نیش و درخت شرط اصلی آنست که طرز استفاده از اسلحه را شخص بداند و الا بمب اتمی را بن و شما بدهند بقدر نقشه هم از آن نمی توانیم استفاده کنیم؛ ملل دیگر عالم همیشه بوده اند، اخلاقات و قاره های سیاسی هم وجود داشته ولی آن سیاستمداری که نقش سیاست عالم را بخواند و از این میان نفع ما استفاده کند کی بوده است؟

ما بقدری در فهم این حقایق عاجزیم که وقت حساب موضوع نفت و شبیلات را با هم مقایسه کرده و از نظر مقدار بهره برداری خودروری آنها حساب نموده ارزش ناآمل می شود. در حالی که از روی حساب و قاعده انگلیس و آمریکا چند مقابل ارزش دستگاه نفت را خرج می کنند تا روسها قدمی جلو نگذارند و ما در میان سیاستمداران خود کسی را ندانیم که بقاموس سیاست بین المللی آشنا باشد. و یکفره مصدق هم که پیدا میشود و چال و وسیله و فرصت با او نهدیم که بازی کند و از زمان استفاده نماید.

مصداق اعجاز میکند که هم با انگلیس نبرد کند هم شرو و وی را از سرمان کوتاه سازد و در همان حال در داخله کشور در ده فروت بجنگد و همه دعوی وطن پرستی داشته باشند و تفهمند وقتی با بیگانه نبرد هستند کسی جنگ داخلی نمیکند. مصداق که حزب ندارد تا افراد حزبش با او کمک کنند و زعمای حزب پا از خط بیرون نگذارند و همه روی یک خط و برای یک هدف پیش بروند او فرمانده سپاهی است که هر دسته از قشونش اهل یک مملکت و یک نژاد و لهجه و زبان مخصوص میباشد و اختلافاتی که بین این دستجات از جهة زبات و مذهب و ملت هست بیش از دشمنی و عنادی است که با حریف دارند و وقت این فرمانده سپاه به التیام نزاع و جنگ های داخلی فروت بیشتر صرف میشود.

پول در خزان مملکت نیست، آدم سواد دار باک لایق برای انجام کارهای بزرگ کم است، ملت از جهة هدف سیاسی و اقتصادی و آرزو های ملی بدستجات معین با هدفی که عبارت از حزب های قوی و پایه و اساس دار باشد تقسیم نشده؛ فتواد ایته و خان خانی و زورگویی فردی هنوز بر قسمتی از مملکت سایه افکنده و افراد فلندر آلت و وسیله دست خارجی هستند و با بیگانه راه دارند، خارجها در اصطاق روح ملت نفوذ پیدا کرده و بیبانه های مذهبی و کم یابی از ذاق و تفریق احساسات قادر بر راه انداختن هزاره شاش و وال شکنه میباشد، افراد فهمیده و با هوش مملکت هم خود خواه و طالب مداخله در کار بوده و بعضی دلخوری آرز مخالفت با اساس می کنند، در چنین وضعی مصدق در رأس دولت قرار گرفته میخواهد هم با بیگانه ستیزه کند هم خودی را سر جای خود بنشاند و هم اصلاحات داخلی کند و معلوم نیست به کی انکا دارد و با چه نیروی این مجبزه را میکند من هنوز نمیدانم که آیا فرزندان و میال و اطفال او هم با او یک نوع جنگ کوچک خانوادگی دارند یا نه و اگر نداشته باشند جای عجب است چون انصاف در کار نیست و اشتراك موقعت در عایت مصالح عمومی بکلی از میان رفته هر کس فکر خودش هر چه دلش میخواهد میکند توتمانی که دوستان دارند شورش از نظر بعضی که دشمنان دارند بیشتر است و اگر خدای تعالی باین مردیاری نکند نور امیدی در جای دیگر نیدرشد.

بقیه در صفحه ۲۳



قرومنهای «ایرگون» در ایران

خبرنگار تهران مصور از قول يك منبع موثق اظهار میدارد که در آغاز هفته اخیر دو تن از اعضاء سازمان تروریستی معروف «ایرگون» وارد ایران شده اند.

بقرارات اطلاع پس از فاش شدن سیاست ضد یهود شوروی، سازمان بین المللی صهیونیست تصمیمات مهمی برای مقابله با سیاست ضد یهود شوروی اتخاذ نموده، از جمله انفجار يك بس در مرکز نمایندگی شوروی در تل اوپو که منجر بزخمی شدن همسر و راننده یکی از اعضاء سفارت شوروی در اسرائیل گردید مربوط بهین موضوع میباشد مقام مزبور ضمناً اظهار داشت که ورود این دو نفر بایران با موضوع تحت نظر قرار گرفتن دو تن از کارمندان سفارت شوروی در تهران که هر دو یهودی هستند ارتباط دارد و گویا میخواهند بوسیله بی با آنان تماس گرفته و پیامهای محرمانه بی آنان بدهند.

تلگراف رمز

در تعقیب شبر هفته پیش راجع بسرقت اسناد سیاسی، بقراریکه خبرنگار ما اظهار میدارد اکنون این موضوع فاش شده است که يك هفته پس از عزیمت میدلتون کاردار و اعضاء سفارت انگلیس از ایران تلگراف رمزی بتهران مخابره شد و بدنبال آن يك چمدان حامل اسناد سیاسی که اعضاء سفارت موفق ببردن آن نشده بودند بوسیله يك بازرگان اصفهانی از مرز خارج شد. خبرنگار ما ضمناً اظهار میدارد شبریکه در شماره پیش راجع بسرقت مقداری اسناد و مدارک سیاسی از منزل يك بازرگان مصری منتشر شده بود، مربوط بهین تاجر اصفهانی بود و اشتباها بازرگان مصری درج گردید.

اعتراض بوزارت امور خارجه

يك مقام عالی رتبه خارجی مقیم ایران بخبرنگار تهران مصور اظهار داشت در هفته گذشته سه کپانی نفت امریکایی از اینکه وزارت امور خارجه آن کشور از حمل نفت ایران بوسیله نفتکش های امریکایی ممانعت بعمل آورده شدیداً اعتراض کرده اند.

شرکت های مزبور تذکر داده اند که در زمان تصدی دموکراتها مبالغ هنگفتی بانها زیان وارد آمده و در صورتیکه حکومت جمهوری خواه هم بخواد همان رویه را ادامه دهد، از دولت امریکایی بکنگر و همچنین بدیوان عالی کشور شکایت خواهند کرد. کپانی های مزبور در نامه خود مندرک شده اند که فعالیت نفتکش های ایتالیایی برای حمل نفت ایران نشان میدهد که هیچگونه خطری در دریا های آزاد برای کشتیهای تجارتنی وجود ندارد، مخصوصاً اگر این کشتیها متعلق باتباع دولت امریکا باشد. بنابراین در صورتیکه وزارت امور خارجه مشکلات موجوده درباره تجارت آزاد باین اتباع امریکا با کشور های دیگر را از بین ببرد، کپانی های مزبور مستقیماً و رأساً بدون موافقت دولت امریکا اقدام بعمل نفت از ایران خواهند کرد.

گاز اشک آور برای شهر بانی

از طرف وزارت جنگ جنگ موافقت بعمل آمده که مقادیری در حدود دو هزار نارنجک محتوی گاز اشک آور، در اختیار ادار کل شهر بانی گذاشته شود شهر بانی از چندین پیش احساس کرده بود که در صورت نظ هرات و اجتماعات و مواقعی که پراکنده ساختن مردم مورد لزوم است، بهتر است بجای تیر اندازی در هوا، از گاز اشک آور استفاده شود.

مقامات مسؤول وزارت جنگ مندرک شده اند که چون گازهای اشک آور متعلق به ارتش، بیش از چهار سال تضمین نشده، و پس از خاتمه این مدت فاسد خواهد شد، از این جهت وزارت جنگ موافقت کرده است که مقادیری از نارنجکهای محتوی گاز اشک آور در اختیار شهر بانی گذاشته شود تا شهر بانی نیازی بخیرید چنین موادی از خارج نداشته باشد.

شرح روی جلد - گمراهان مزدور

جهمی از هموطنان ما اسیر تبلیغات بیگانگان شده راه راست را گم کرده، بدنبال زر و سیم مادر وطن را فراموش کرده اند.

هر از چندی میشویم که شبکه های کشف و اسناد خیابانی بدست آمده است، وقتی این بدبختها رسوا میشوند و بلیس بر تخته شوم آنها آگهی می یابد، صورت خود را می پوشانند، خجالت میکشند، هم از آزار باب خود که بول گرفته و لایق نبوده اند که نقشه خائنانه را اجرا کنند وهم از مادر وطن و ابناء وطن این است عاقبت گمراهی و مزدوری.

جزیره «قلم گوده» منتعاق با ایران است

یک مقام رسمی بخبرنگار تهران مصور اظهار داشت شاید دعوی مقامات شوروی درباره مالکیت جزیره «قلم گوده» بهیچوجه صحت ندارد، زیرا اساساً در قرارداد نامی از این جزیره که دو مرد با انزلی قرار دارد برده نشده است.

در قرارداد ۱۹۲۷ مخصوصاً ذکر شده که پس از پایان مدت ۲۵ سال اموال و دارایی شرکت شبیلات «بیر از اراضی» بین طرفین تقسیم میشود، بنابراین اگر زمانی «قلم گوده» متعلق بخوانواده لیا نوزوف بوده این امر ربطی بموضوع ندارد و اساساً عنوان چنین مطلبی بهیچوجه صحیح نیست.

شاخت با ایران می آید

يك منبع موثق بخبرنگار ما اظهار داشت که دکتر شاخت عالم بزرگ اقتصاد آلمان در آتیبه نزدیکی با ایران خواهد آمد.

این مسافرت بدعوت دولت ایران صورت نمیکرد، بلکه از طرف بانک و مؤسساتی است که دکتر شاخت مدیریت عامل آرا بعهده دارد. دکتر شاخت مدت دو ماه است که در شهر «دوسلدورف» با يك جدیدی بنام «دوسلدورف کرویت بانک» تأسیس نموده و سهامداران و بازرگانانی که باین بانک ارتباط دارند شاخت را مأمور کرده اند بایران مسافرت کنند و برای خرید نفت با دولت وارد مذاکره شود. این اولین بار است که مقامات اقتصادی آلمان در صدد خرید نفت از ایران برآمده اند.

مطالعه امور اقتصادی اظهار عقیده میکنند که این صحبت پس از مذاکرات از نهار و چرچیل در سه هفته قبل قوت گرفته و گویا دولت آمریکا نیز بانجام این معامله بربعلاقه میباشد.

تهیه فیلم از «رزماری»

گزارشی که در این هفته از واشنگتن رسیده حاکیست که يك نویسنده ایتالیایی بنام سنور «مارتی» سناریوی از ماجرای نفتکش «رزماری» تهیه کرده و برای کپانی فیلمبرداری «وارنر برادران» فرستاده است.

این سناریو حاوی حوادثی است که از دوران ملی شدن صنعت نفت و خلع بد از شرکت سابق در ایران رویداده و جالبترین قسمت آن مربوط بمأمور کشتیهای جنگی انگلیس در آبهای ایران و تشکیل دسته های فدایی در مناطقی نفت خیز و مسلح شدن عشایر ایران برای جنگ با انگلیسهاست.

نویسنده سناریو «گاری کوبر» ستاره مشهور را برای ایفاء در اول فیلم پیشنهاد کرده، و اکنون این نایب نامه از طرف کارگردانان معروف هالیوود تحت مطالعه است.

تسلیم انگلیس

يك مقام عالی رتبه خارجی مقیم تهران بخبرنگار تهران مصور اظهار داشت طبق اطلاعاتی که بتهران رسیده، در لندن اندامانی از طرف عناصر افراطی حزب محافظه کار صورت میگیرند که دولت انگلیس تسلیم نظریات دولت ایران نشود. از جمله بدولت بریتانیا توصیه شده است که تحت تأثیر اوضاع سیاسی ایران قرار نگیرد و برفع اختلافات دکتر مصدق و آیت الله کاشانی و اعطاء اختیارات پکساله بدکتر مصدق توجهی نکند. گفته شده است انگلستان هم اقسام که همیشه از فرصت های مناسب استفاده میکرد، اکنون هم باید در انتظار فرصت مناسب باشد و بیقین بداند که این فرصت مناسب پیدا خواهد شد! روزنامه «دیلی میل» نیز در تأیید این نظریه مقاله می منتشر کرده و بدولت انگلیس توصیه کرده است که تسلیم نظریات دولت ایران نشود.

(چارلز) دیوانه است

روز و شنبه چارلز وزیر مختار امریکا در لیسن، نامه ای را که چند ماه قبل برای «بایرود» معاون وزارت امور خارجه امریکا بقیه در صفحه ۲۳

پشت پرده سیاست

افراد و احزابی که در این تنگنای سیاسی به نخست وزیر فشار آورده یا با تحویل دوستان و افراد حزب خود خشم عمومی را تحریک می نمایند بزرگترین دشمن مصدق و مغرب سیاست او میباشد

هیچ گونه تغییر و تبدیلی در دولت و اعضاء آن فعلا داده نمی شود و هیچ يك از وزیران باموردت خارج نیروند، با نوشتن در روزنامه و تبلیغ هم مصدق را شرمیند کاینه نمیشود و ادار کرد

مقصود شهرداری از عملی که در مسجد مجید نموده نشان دادن طرز اصلاحات و نحوه کار است والا قصد بریدن نان مردم یا جلب استفاده برای شهرداری نیست و پس از تکمیل اصلاحات کار را بدست مردم خواهد داد چون یکی از کارهای شهرداری کار پیدا کردن برای مردم شهر است

بقیه در صفحه ۲۳

آغاز سومین سال عروسی شاهنشاه

سومین سال جشن عروسی علیا حضرت ملکه ثریا برخاندان سلطنت و شخص علیا حضرت مبارك و میمون باشد.

شاهنشاه جوان بخت ما که خدای بزرگش از آفات دهر مصون بدارد، در نشیب و فرازهای زندگی، همواره با ملت همراه بود، و مردم هرگز فراموش نمیکنند که شاهنشاه جز خواسته های ملت چیزی نخواست است. بد خواهان شاه در نظر مردم، افرادی پلید و مردمی گمراهند، شاه و پرچم و قانون، مظهر مملکت و مورد احترام ملت است، مردم وطن پرست برای سلامت شاه دعا میکنند.

اکنون چند صحنه از زندگی علیا حضرت ملکه ثریا، از دوران کودکی تا روزیکه ملکه ایران شد در این صفحه ملاحظه میکنید:

ثریا در آلمان با آنکه بیش از ۴ سال نداشت بشناختن علاقمند بود در نجسالیگی بکودگان میرفت و با همسالان خود بازی میکرد عصرها برای گردش بیاغ زیبا و فرح انگیز کودکان میرفت

انابه حضرت همایونی و علیا حضرت ملکه در دومین سال عروسی در کاخ اختصاصی



در انگلستان همکلاسانش ثریا را دوست میداشتند (نردوم - دست راست) وقتی درسویس بود بیشتر اوقات با مادر و برادر کوچکش بسر میبرد یک چند نیز دریکی از شبانه روزیهای سویس مشغول تحصیل بود





فرق دکتر مصدق با مصدق السلطنه

نظرا نوشتن شرح حال و بیوگرافی دکتر مصدق نبود، ولی نشر یکی دو مقاله موجب بحث و صحبت زیاد شده و دشمن و دوست مراجعه مینمایند، و در اطراف نظریات خود استدلال می کنند، صفعات ما برای نشر اطلاعات و اسناد و اوراق مربوط به موضوع باز است و بسیار متشکر میشویم خوانندگان و علاقمندان تاریخ مفاصل را بنمایند آنچه امروز می دانیم و پیش با افتخار محسوب است، آیندگان تشنه وقوف بر سر آن میباشند، چنانکه مرور بر حوادث گذشته برای ما دایم پذیر است.

افرادی که شخصیت دارند و از خود نبوغی نشان داده مورد توجه واقع شده اند، در تمام مراحل حیات



میرزا یوسف خان مستوفی الممالک بین امثال و همگنان ممتاز بوده و از طفولیت استعداد و هوش آنهار دیگران رجحان داشته است. بزرگی بزرگان عالم گشته توجه مینمائیم این حقیقت روشن را می بایم و اکنون که فصلی از زندگی پیشوای ملت مصدق در ۱۳ سالگی «کودکی که علامت × بسینه اش دیده میشود»

ورگیس دولت نگاشته شد! یادآور میشویم که عدم اطلاع از گذشته این مرد نامی، برای بسیاری از اشخاص در اثر دیر معرفی شدن خود آنها با اجتماع و کنار بودن شخص خودشان از جریان بوده است، والا مصدق زاده اصیل ترین خاندان ایرانی الاصل، و پرورش یافته دامانی پاک و مقدس بوده است.

دکتر محمد مصدق فرزند مرحوم میرزا هدایت وزیر دفتر، که پسر عموی مرحوم میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی است، و در حقیقت با مرحوم میرزا حسنخان مستوفی الممالک نوه همو میشود. از طرف مادرم پسر خانم نجم السلطنه که خانم مزبور صبیبه حاجیه همتا خانم و ایشان دختر مرحوم بهمن میرزا بهاءالدوله؛ و آن مرحوم فرزند فتحعلی شاه قاجار میباشد. نجم السلطنه مادر مصدق خواهر شاهزاده فرمانفرما، و خواهر دیگر آنها حضرت علیا بیات مظفرالدین شاه است که مادر خانم فخرالدوله میشود.

سلسله مادری دکتر مصدق از بزرگترین خاندان ایران است که در حقیقت نهال پرومندی را آورده بآن پیوند کرده اند.

شما اگر میخواهید شخصیت و وضع مصدق را بشهید به عکس باین که سال ۱۳۱۱ قمری (۶۲ سال پیش) گرفته شده نگاه کنید: این عکس روز عروسی شاهزاده محمد میرزا بهاءالدوله گرفته شده، پیرمرد ریش سفیدی که بالای عکس دیده میشود حاج فریدون میرزا است که قبل از عضدالملک رئیس پیل قاجار بوده، عکس جوانی که علامت × در سینه اش دیده میشود دکتر مصدق است و شخصی که بالای سر او نشسته شاهزاده فرمانفرما است.

بسیار است.



ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ از این فسانه هزاران هزار دارد یاد قدح بشر طاد بپیر زانکه ترکیبش را کاسه سر چشمیدو بهمن است و قباد حافظ



وزیر دفتر



عبدالحسین میرزا فرمانفرما

عکسی که در گوشه راست عکس واقع است امان الله میرزا پدر سیهید جهانپانی است و طفل کوچکی که روی زانو در وسط عکس نشسته خود سیهید امان الله میرزا جهانپانی است، و عکس وسط بهاءالدوله است که پدر آقایان جهانسوزی است و خاندان آنها از دوستان صمیمی آقای دکتر مصدق میباشد.

مقصود اینست دکتر مصدق در ۶۲ سال پیش که شاید دوازده یا سیزده سال داشته، اینطور لباس می پوشیده، با این طبقه و دسته از رجال مملکت معاشرت و حشر داشته، آنها که امروز پشت سر مصدق ریزه خوانی میکنند شاید دوازده سالگی سر بام حمام قاپ می انداخته اند، و با فرزندان سیزده اله آنها در خیابان تصنیف گلبری چون میخوانند.

آنها که از دفتر و استیفا «وزارت مایه عهد قدیم» خبر دارند، و حال و قله داند و فرد را از خاطر فراموش نکرده اند و هنوز

فر همین عهد سلاطین قاجار رادر خانه ضبط کرده اند، میدانند هیچ فرمان و ملفوفه فرمان و دستخطی از شاه و صدر اعظم قابل اجرا و پرداخت نبود مگر آنکه مهر وزیر دفتر پشت آن خورده باشد، یعنی وزیر، الهیه وقت «وزیر دفتر» آنرا تسجیل کرده باشد.

خود این دکتر مصدق تمام مراحل استخدامی را در وزارت دارایی طی کرده تا به معاونت وزارتخانه رسیده، غیر آنکه قبل از تشکیلات رسمی وزارتخانه، جزو مستوفیان عظام و دفتریان ذوالعز و الاحترام بوده است.

وضع مالی مملکت ما از عهد مظفرالدین شاه همیشه بد بود، و در عصر مشروطیت همیشه بفکر اصلاح آن بودند، در مجلس سوم برای آنکه پرداخت را کنترل کنند و بیاضها جلوی بگیرند، و از بریز و بیاضها جلوی بگیرند، کمیسیون از پنج نفر رجال صحیح العمل مورد اعتماد باسم کمیسیون تطبیق حوالات انتخاب نمودند که از طرف مجلس بردارایی مملکت نظارت نماید، نمره یک این پنج نفر دکتر مصدق بود، چهار نفر دیگر هم «آقایان نصرالملک هدایت، میرزا رضا خان نائینی، اقتدارالدوله عزالملک اردلان» بودند، مقصود این است که در دوره سوم مجلس هم اگر عقب آدم درستکار و مرد عمل و مصلح اقتصادی می گشتند دکتر مصدق انتخاب می شد. مطلب باینجا رسید که توأم السلطنه مصدق را بوزارت مالیه انتخاب کرد، و مصدق از حضور در وزارتخانه استنکاف ورزید، و او هم برادرش معتمد السلطنه را به معاونت گذاشت ولی اسام مصدق وزیر بود.

علت استنکاف مصدق حضور «میجر اسمیت» بود در وزارتخانه، چون پس از سقوط دولت قووق الدوله، و روی کار آمدن مغیرالدوله، برای آنکه رفع شر میجر اسمیت بشود، مشیر الدوله او را بلند فرستاد که برود بحساب شرکت نفت برسد، قصه از این قرار بود که از سال ۱۹۱۴ که نفت وارد مرحله بهره برداری شده بود تا سال ۱۹۲۰، چیزی بدولت ایران نداده بودند، و اظهاراتی هم داشتند که در موقع جنگ بلوله های نفت خسارتی رسیده است میجر اسمیت رفت و بحسابهای رسیدگی کرد و مقاصد حسابی داد و یک میلیون لیره هم برای دولت ایران وصول کرد، و چند بدعت بدهم گذاشت که تا آخر مورد استناد و استفاده بیگانگان بود.

پس از مراجعت، میجر اسمیت میرفت در وزارت دارایی بعنوان مستشار بی نشست، و مصدق میگفت من آن وزارتخانه که مستشار خارجی دارد قبول ندارم، خاصه مستشاری را که مجلس و ملت ایران تصویب نکرده و بر ما می خواهند تحمیل کنند. بکروز توأم السلطنه از مصدق بهینت دولت دعوت کرد که کار شخصی دارم، وقتی مصدق حاضر شد میجر اسمیت را هم آنجا

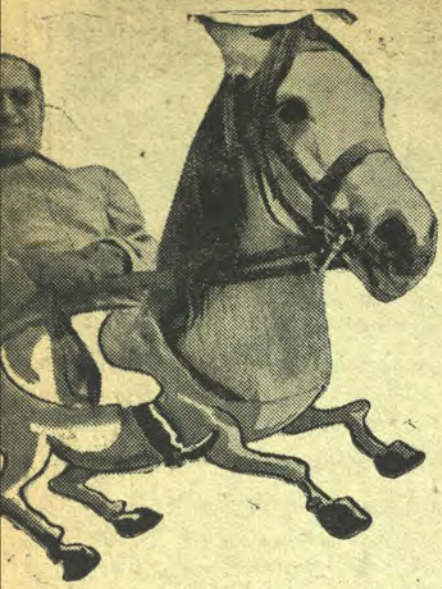
دید، برای بار اول هم چشمش بر سخاان سردار سیه وزیر جنگ افتاد و با هم آشنا شدند، توأم السلطنه موضوعی را طرح کرد، که روح مصدق از آن بی اطلاع بود یعنی گفت ما ناچاریم و میخواهیم اوراق خزانه «بوند دو ترزور» منتشر کنیم، و باید آقای مصدق وزیر دارایی و میجر اسمیت که مستشار مالیه است زیر آن را امضا کنند، آقای دکتر مصدق از نظر وجهه عمومی و میجر اسمیت از نظر تشکیلات و اداری مصدق از شنیدن این حرف چنان بر آشفت که از جا برخاست و بی خدا حافظی بیرون رفت و با همیین ژست موضوع هم متروک ماند. انگلیس ها پس از خاتمه جنگ اول



مظفرالدین شاه

در نظر گرفتند در ایران حکومت مرکزی با قدرتی بوجود آورند و نظم و ترتیبی بکارها بدهند که بتوانند حلقه زنجیری را که بدور روسیه کشیده اند در اینجام محکم کنند، اول قرارداد ۱۹۱۹ را بستند و قفون و مالیه رادر اختیار خود گرفتند، پس از آنکه دیدند آن کار عملی نیست و خودشان آنرا بهم زدند بفکر افتادند که بوسیله کودتا در وضع تغییر داده قومی ایجاد کنند و برای بسط تشکیلات و انجام نقشه پول لازم بود، و بدنیال آن می گشتند که مردی را بیآورند روی کار که بجای مستشار خارجی اصلاحاتی در دارایی و مالیه و اقتصاد بکند، و پولی پیدا کند و مطیع نظر آنها باشد هر چه کنجکاو کردند مرد مطلع قوی الاراده و وجه المله غیر از مصدق نیافتند، این بود که در صدد برآمدند او را زمامدار مالی مملکت کنند، لهذا مقدمات وزارت دارایی و اختیارات تام او را بمیان آوردند.

مصدق میدانست که آتش با این کاینها یکجوی نیروند، و روحش با این رجال هم آهنگی ندارد، این بود که استنکاف میکرد، یکروز سردار سیه به خانه اورفت و از اصلاحات صحبت کرد و سخت او را متقلب ساخت، طوری احساسات او را برانگیخت که مصدق گفت حاضرم. ماده واحده اختیارات تنظیم شد؛ همه دانسته و ندانسته کوشش برای تصویب آن میکردند، حتی مدرس و نصرت الدوله قیه در صفحه ۲۳



ابتهاج

وی بیازی (کف و برج) سخت
 علاقه‌مند است. او حتی در میان بازی هم
 از شوخی تنفر دارد، رزم آدا که مردی
 لجوج و یکدنده بود با دکتر نصر (نه با
 ابتهاج خورده حسابی از زمان ریاست بانک
 رهنی او داشت) م کلام شد و ابتهاج را
 به شوق سفارت ایران در پارسی فریب داد
 و از خر شیطان پیاده اش کرد.
 دختر مزالدوله نبوی، همسراوست ولی
 ایندو هنوز در آرزوی فرزندی بسر می‌برند
 که خداوند آنرا از این دو مضایقه کرده
 است.

دکتر نصیری باوجودی که ۲۵ سال
 است خاک‌پاک را ترک گفته هنوز آکسان
 لهجه اصفهانی را ضمن صحبت خود یادگار
 ایام روحانیت نگاهداشته است. در خانه
 وقتی (گرافتهای) بههمانان تمارف میکند
 باخلوص نیت میگوید: «چرا میل نمیفرمائید
 بخورید، خیلی خوب است! مشی است، مقوی
 است، خیلی هم خوب است!»

در این موقع از پشت عینک اغلاص
 چنان صادقانه شمارا می‌نگرد که گویی سالها
 باشما یارگار بوده دختر داده و دختر گرفته
 است.

از باب رجوع هر که باشد هر چه بگوید
 باید دانست (که در همه حال) دکتر نصیری
 لب بمخالفت و یا تندوی باوی باز نمی‌کند حالا
 می‌خواهد آن شخص خواهرزاده شر باشد یا
 از اعقاب امام، با ربط سخن میگوید یا پرت
 و بالا می‌بافد ...

ابتهاج گاهی که خسته میشد می‌آمد
 در ایوان بالای سالن بانک و از پشت پنجره
 کارمندانرا زیر نظر میگرفت، اما از آن
 که کارمندی در آن موعیشتر باز بود و
 یا دکمه یقه اش بسته نبود و یا خانمی ناخن
 آرایش میکرد، این بلنک فرنده مانند
 عقابی تند خو و عصبانی، برهمنرا آنگارمند
 فرود می‌آمد و همچون اجل معلق ویرا به

و شیطان بوذارت دارائی آمد و رئیس
 اداره کل تصفیه، سپس رئیس اداره کل
 حقوقی، بعد مدیر کل وزارت دارائی و
 پس از آن عضو هیئت مدیره و بالاخره رئیس
 هیئت مدیره شرکت بیمه شد.
 دکتر نصیری باوجودی که ۲۵ سال
 است خاک‌پاک را ترک گفته هنوز آکسان
 لهجه اصفهانی را ضمن صحبت خود یادگار
 ایام روحانیت نگاهداشته است. در خانه
 وقتی (گرافتهای) بههمانان تمارف میکند
 باخلوص نیت میگوید: «چرا میل نمیفرمائید
 بخورید، خیلی خوب است! مشی است، مقوی
 است، خیلی هم خوب است!»

در این موقع از پشت عینک اغلاص
 چنان صادقانه شمارا می‌نگرد که گویی سالها
 باشما یارگار بوده دختر داده و دختر گرفته
 است.

از باب رجوع هر که باشد هر چه بگوید
 باید دانست (که در همه حال) دکتر نصیری
 لب بمخالفت و یا تندوی باوی باز نمی‌کند حالا
 می‌خواهد آن شخص خواهرزاده شر باشد یا
 از اعقاب امام، با ربط سخن میگوید یا پرت
 و بالا می‌بافد ...

موقع قلب آیه الله از شدت ذوق ملید.
 (محمد آقا) درستان سعدی و دبیرستان
 صارمیه اصفهان را پایان داد، کم کم فرشته
 پهلوش رفت و تصمیم گرفت بجای کارهای
 پرزحمت و کم عاقبت، مانند پدر پرود و
 مشتری خدا شود و را بطین خالق و مخلوق
 گردد، بهمین لحاظ رفت و سر را در میان
 یک توپ چلوار بست، و تن را در میان یک عبا
 و پارا در وسط یک جفت نلین مخفی کرد،
 از آنروز بدنبال خواندن فقه و اصول و
 صرف و نحو افتاد، در همین ایام بود که
 مدیر کل بانک ملی معلمی میکرد تا از قولند
 شکم در امان بماند، با اینوصف آنقدر که
 سایر همشهریها اصرار داشتند مشتش بسته
 و سر جیبش دوخته نبود، بقول معروف مال
 مردم را با مردم میخورد.

دست بر قضا فرزند آن مرد آرام و
 خوش جوانی شیطان و جموش بیار آمد،
 بطوریکه پایش بدرسه بند نیشد، همیشه
 دلش هوای چیز دیگر میکرد این همان (چیز)
 بود که بالاخره او را بیالای سندلی مدیریت
 کل بانک ملی رسانید. مخصوصاً که دیده و شنیده
 بود هیچکس در نزد خود چیزی نشد. در
 کتابها هم خوانده بود کباب پخته نگردد
 مگر بگردیدن از آنروز دیگر دل توی
 دلش بند نبود و همیشه هوای دارالعلمه
 او را کلافه ساخته بود. در همان ایام بود
 که یک شب از (کوچه مسجدعلی) خارج
 شد، بارو پندیل خود را در یک بچه نهاد
 و در یک اتومبیل لاری آژمان که جزء
 از کارهای سیم لاسرو او کس عصر خود

مقایسه این آقای دکتر نصیری و
 ابوالحسن ابتهاج (قول عوام بلاشبیه) به
 امام و شعر نیست، هر چه ابتهاج تنسد و
 عصبانی، یکدنده و مصمم، کج اخم و
 شیطان است، مدیر کل جدید بانک مهربان
 و آرام، خوش باور و رفیق القاب است،
 راستی دنیا موزه موجودات عجیب و غریب
 است. در این موزه هم تند و شرور طالب
 دارد و هم آدم آرام و مسرور، گروهی
 این، گروهی آن هستند.

مروفت که مدیران کل و بازرسی های
 دولت در بانک ملی همگی عاقبت بخیر شدند
 جز دوشر، یکی هژیر بازرسی اسبق دولت
 در بانک ملی بود که روحش با کوله امامی
 از زندان تن فرار کرد، و دیگری والحسن
 ابتهاج که با تیر تهمت (که بید) اکنون کارش
 بدلیه لطفی افتاده است، همان عدلیه ای
 که ابتهاج برای بیش از ۱۰۰ نفر روزنامه
 نویس (از محمد مسعود گرفته تا مدیران
 چرایه درجه سوم) بمناسبت انتقادات آنها
 (علیه بانک) شکایت کرد و از آنجا آنها را
 احضار و با محکوم میساخت!

از ندیم گفته بودند که دنیا دار مجازات
 و پامکافات است، از هر دستی بدهی با همان
 دست میگیری. و باز هم از عجایب تقدیر و
 باشکفتی روزگار اینست که ابتهاج مرد
 رزم و جنگ، و دکتر نصیری با بن خلق شوخ
 و شنک، یکی از شمال و دیگری از جنوب
 عالم خلقت، هر دو بیک نتیجه رسیده‌اند و
 توانسته‌اند بانک ملی را اداره کنند بدون
 آنکه اطاعان سازمان مستقیم از آن

مدیر کل شوش و مدیر کل چمشهر

علت برکناری ابتهاج از مدیریت بانک
 بنا به عقیده عده‌ای بر اثر شیطنت انگلیس‌ها
 بود. مبارزه ابتهاج با بانک شاهی که خودش
 موقمی کارمند آنجا بود از توتوی کارها
 مطلع بود باعث شد که وی آیین نامه تند
 و شدیدی برای بانکهای خارجی نوشت
 و سپرده ای که برای بانک‌ها قرارداد داده
 درصد سرمایه بانک‌ها بود این ناختمتی
 فریاد انگلیس‌ها را بهوا برد و بدو آن
 رسید که بهرچه حرف نشنو می‌رسد.
 بعقیده برخی اختلاف دو میلیون لیره‌ای
 که (که بید) پس از چند سال بدون مقدمه
 پشت تریبون مجلس آنرا عنوان کرد یک
 بازی سیاسی بیش نیست. زیرا چندین قبل
 بود که (بتهاج) برای مدیریت عامل شرکت
 ملی نفت کاندید گردید و نزدیک بود که
 انتخاب وی عملی گردد.

اکنون که ابتهاج از طرف
 دادگستری برای جواب گویی احضار
 می‌شود از طرف بانک بن المللی سمت
 معاونت باسالی در حدود یکصد هزار
 تومان حقوق انتخاب شده است،
 زیرا کسی نمی‌تواند منکر لیاقت
 ابتهاج شوی، همانطور که دکتر میلسبو
 و یاهیت مدیر بانک بین المللی توانستند
 بشوند. اما اینکه آیا ابتهاج خیانت کرده
 یا نه جوابش با خودش است که باید بیاید
 و پشت تریبون جواب گویی کند، زیرا امروز
 هر چیز را برای هر کس درست می‌کنند،
 از قدیم گفته بودند جلوی دروازه دامیتوان
 گرفت اما جلوی دهان مردم را نمیتوان
 بست ...
 بخصوص ابتهاج که با ند اژه موی
 سرش دشمن داشت و اسولار فقایش اورا
 یک ماهین دشمن تراشی می‌دانستند.

قرار بود دکتر نصیری در اصفهان (پیشنمار) نمود و ابتهاج (افسر ارتش) اما هر دو از پشت میز
 مدیریت کل بانک ملی سر داد آوردند
 امضای ابتهاج یک (دانی) بدون چکشی و طرز کار اداری وی یک (چکشی) بدون دانی بود
 از بازرسی های دولت در بانک ملی تنها هژیر بود که عاقبت بخیر
 نشد، و از مدیران کل فقط ابتهاج بود که در دام (تهمت) گرفتار شد
 (دیوانیستی) میفرستاد.

و زیبای خود را گرفته و سربکوه و بیابان
 می‌نهد.
 نصیری از زمانی که در غلاف مدیریت
 کل بانک ملی رفته، یکی دو پوست چاق
 شده است. بچه‌های شیطان برای اودست
 گرفته‌اند که این مدیر کل از سکه درهمه‌ها
 شرکت بکنند و از اغذیه پرویتامین بلا اراده
 مصرف مینماید و تونور شکم را ناروغن نباتی
 و حیوانی دبدبدمی تا بد گوشت آورده‌است،
 یا اینکه اصلاح چشم اصفهانی که بپول می‌افتد
 چاق میشود.
 حالا تعجب آوراست که قبل از این
 خاکستر سرد، آتشی سوزان بر روی همان
 سندلی، مانند اسپند می‌جست و مانند ترفه
 سروصدا میکرد و سرگرم کارها بود، این
 مرد ابوالحسن ابتهاج نام داشت که امضایش
 مانند داس کمونیت‌ها کج و پتر اشیده، و
 همچون شمیر برانی خشک و تورا میسوزانید
 سالیان دراز، قبل از موقمی که بنده و شما
 رو بروی هم نشسته مشغول درددل هستیم سه
 برادر بودند یکی از دیگری بر آرزوتر،
 ابوالحسن شیطان بود و عاشق سواری و
 ارتش، غلامحسین زیرک و مدیر، سومی
 که صرفه جو تر از همه بود بهنده و جبر و
 مشائات علاقه خاصی داشت.

ابو الحسن خان که زبان اعداد را
 خوب میفهمید و خوب و بد آنها را تشخیص
 میداد، در رشت مترجم بانک شاهی شد،
 چندی بعد رئیس بازرسی آنجا گردید،
 چون کردن شق و بداخم و سخت گیر بود،
 در زمانی که علاء وزیر تجارت بود او را به سمت

محسوب میشد، با ۱۷۵۰ ریال نشسته و دل
 را بدریا افکند و (آفسر بخیری) گفت و
 به استخر اجتماع شیرجه زد، بدون آنکه
 بداند پایان این گرداب زنده گمی کجاست!
 در آنموقع آقای آشیخ محمد در کنار
 کرسی آرزو وزیر لعاف خیال بهر چیزی
 می‌اندیشید جز اینکه روزی امضای وی
 در زیر اسکناس‌های تازه بدوران رسیده ایران
 دیده شود، و در کوی و برون آنرا مردم
 از یکدیگر بقایند و در جیب قایم کنند ...
 آنروزها آشیخ محمد بقول عوام از مال پس
 بود و از جان عاصی!
 آشیخ محمد در سال ۱۳۰۶ وارد
 مدرسه حقوق شد، سه سال بعد جای آنکه
 راه اصفهان را در پیش کرد بدنبال ۹۹
 نفر دیگر از دانشجویان ایرانی بسوی پایزی
 رفت.
 مدیر کل بانک برای دریافت دکترای
 حقوق و حقوق بین المللی هفت سال در آنجا
 منتکف شد، در سال ۱۳۱۶ بود که با یک
 دیپلم دکتر او یک همسر اروپائی از مرز
 شمال وارد ایران شد و یکسره رفت در اطراف
 رئیس اداره کل گزینی وزارت عدلیه و
 گفت «همدا مسجد وهذا منبر» این من و
 این شما ...

آشیخ محمد که حالا دکتر محمد خان
 شده بود در عدلیه از ریاست دادگاه هرسرهان
 اولین سندلی استخدام خود را شروع کرد
 و از مستشاری دادگاههای استان و دادگاه
 تجدید نظر و دیوان کیفر گذشته بود که دل
 هوای چیز دیگر کرد و بدنبال این دل بوالهوس

قیافه خندان و زیبای سکه طلای یک
 پهلوئی که اینک همه روزه در بانک ملی (پس
 از سالها خانه نشینی) رخ عشاق نشان میدهد
 و ناز و کرشمه میفروشد، بی شباهت بسیمای
 خندان و کشاده مدیر کل بانک ملی نیست که
 در بالای آن سالن پانزده ذرع در ۱۲ ذرع
 نشسته، سیر آفاق و اغس و مسکوک و
 اسکناس مینماید، بدون آنکه جرئت داشته
 باشد ناخنکی بآنها بزند.
 دکتر نصیری هوش و شیطنت را از
 همشهریها، و ادب و محبت را از پدر، و
 آداب معاشرت را از فرانسویها آموخت.
 بشیطان گفتند استاد در شیطنت که بود؟
 قسم خورد که (والله اصفهانی!)
 مرحوم حاج محمد حسین از علمای طراز
 اول اصفهان بود، یکروز پاییزی سال
 ۱۲۸۵ بود که از اندرون قنداق یک پسر
 توپل موبدرا با طاق وی آوردند، در این

دکتر نصیری



سریقت های مهم سیاسی در تهران

يك مأمور فوق العاده گفته بدشته در اختیار زیر ذر بین نوشتیم که در اثر سرقتهای سیاسی که در خلال چندماه اخیر در بعضی از مراکز سیاسی در تهران رویداده از مسکو یکنفر ارمی بنام «اوانسوف» که ظاهراً مسؤول اداره اطلاعات شوروی است ولی درحقیقت مأمور بررسی اوضاع و احوال اعضاء سفارت میباشد به تهران آمده که در باب کارمندان سفارت شوروی و ارتباط آنها با ایرانیان و علت مفقودشدن اسنادسیاسی مهم مسروقه تحقیقات کامل بنماید زیرا در چند ماه اخیر اسناد و مدارکی در بساره روابط سفارت شوروی و حزب توده و دیگر دسته های وابسته سفارت شوروی از سفارت دزدیده شده که موجب نگرانی مقامات کرملین شده است.

کرملین معتقد است که این اسناد بوسیله بعضی از اعضاء عالیرتبه سفارت در اختیار دولت ایران و مقامات ذیصلاحه در این کشور گذاشته شده است. در محافل تهران گفته میشود که مقداری از این اطلاعات بوسیله نا معلومی در اختیار شهربانی و ستاد ارتش گذاشته شده و بر اثر وصول همین اطلاعات بود که شهربانی توانست در هفته های اخیر شبکه های مهم حزب توده وادر تهران کشف کند. شاید خوانندگان بغاظر داشته باشند که در دو سه هفته اخیر چند شبکه احزاب و دستجات چپ در جوادیه و سراآبیاب و بخش ۱۱ و کسوه عربها و نقاط مختلف کشف گردید و عدده زیادی در این ماجرا بازداشت شده اند.

مقامات انتظامی میگویند که در برخی از این شبکه ها اسناد مهمی بدست آمده از جمله مقدار زیادی پرلم جعلی و اوراق مهر خورده دانشگاه پزشکی و چندین سند شناسنامه و اوراق عدم سوء سابقه کشف شده است. ضمن بازپرسیهایی که از عده ای از مزدوران گمراه بعمل آمد از این پیش آمد سخت اظهار تأسف کرده و برخی از آنان گریسته و از اشتباه خود اظهار ندامت و پشیمانی کرده اند.

سرقتهای بی دریغی و اما در بساره سرقت اسناد سفارت شوروی، بطوریکه اطلاع حاصل شده تقریباً سه ماه قبل در ظرف ۸ ساعت دو بار در اداره اطلاعات سفارت شوروی واقع در خیابان مارشال استالین و همچنین در بیمارستان شوروی سرقتهای متوالی روی داده که نماینده سفارت شوروی در آن موقع حاضر به ادای توضیحاتی دراطراف این حادثه نشد و فقط اظهار داشت «علاوه بر باذن برقی چیزهای دیگری هم سرقت اداره اطلاعات سفارت شوروی که سارقین اسنادرا از اینجا دزدیدند

چگونه اسناد و مدارک مهمی را از اداره اطلاعات شوروی دزدیدند

اداره جاسوسی امریکایی از زبده ترین جاسوسان خود را به تهران فرستاد

روزنامه ها نوشتند «اتر چنگو» و «کوستلف» مشمول تصفیه خواهند شد

داستان «بمب ساعت شمار» در هوای مهمانی که از تهران هازم دهر ان بود

رفته است و در آن هنگام سرگرد فسی معاون اداره آگاهی بغير نگاران اظهار داشت «چیز مهمی نبود، خواهش میکنم مطلبی ننویسید» و بلافاصله سرگرد مقدم را هم بریاست کلانتری سه که درحوزه مأموریت او ه سفارت خانه واقعت منصوب نمودند.

دزیمهارستان و اداره اطلاعات شوروی

باین ترتیب بوده است:

اولین سرقت در ۲ خرداد ۱۳۳۱ از مریضخانه شوروی بعمل آمده باین نحو که ساعت یازده و نیم شب دوم خرداد هنگامیکه بانو «زهرا سرکسیان» پزشکیار آزمایشگاه بیمارستان قصد ورود به آزمایشگاه را داشت، متوجه میشود و نفر مرد بسرعت از آزمایشگاه خارج شدند، سرکسیان بدون سرو و داسی میبندد خود را با آنها برساند، ولی هنگامیکه میبندد این دو از در بیمارستان خارج شدند شروع بداد و فریاد میکنند و با کمک عابریان در نزدیکی پارک هتل آنها را دستگیر میسازد و معلوم میشود که نامیکی از آنها غلامرضا نیکخواه و دیگری عبدل خدا بنده اهل خراسان است.

ضمن بازرسی بدنی در جیب نیکخواه مبلغ ۳۲۵۰ ریال وجه نقد، يك انبر دست و مقداری ابزار و آلات میکاییکی یافت میشود در بازجویی اظهار میدارند يك روز قبل از خراسان به تهران آمده اند.

دومین حادثه روز ۵ آبان ۱۳۳۱ رویداد و بطوریکه پرونده امر حاکیست در ساعت سیزده و سی دقیقه آروز و تاراسف کنستانتین «دیر اول سفارت شوروی به شهربانی اطلاع داد که از بیمارستان شوروی شش قلم امانه جراحی و مقداری امانه دیگر بسرقت رفته است، هنگامیکه مأمورین آگاهی جهت بازرسی بیمارستان میروند بچیک از اعضاء و تصدیبان بیمارستان و حتی «تاراسف» حاضر ب دادن اطلاعات بیشتری نشده و فقط میگویند «مقداری امانه بسرقت رفته است» ۸ ساعت بعد مجدداً از طرف سفارت شوروی اطلاع داده میشود که از اداره اطلاعات آن سفارتخانه نیز مقداری امانه بسرقت رفته است، وقتی مأمورین تحقیق بل اداره اطلاعات اداره اطلاعات سفارت شوروی که سارقین اسنادرا از اینجا دزدیدند

فعالیت دو پزشک شوروی

نکته مهمی که در این سرقتها جالب توجه می کند اینست که هدف سارقین ابتدا بیمارستان شوروی آنهم آزمایشگاه آن بوده و بطوریکه مأمورین کشف جرم اظهار میدارند، سارقین مزبور از ماهترین سارقین ایران بوده اند، زیرا بس اذارتکاب جرم کوچکترین نشانه و علامتی از خود باقی نگذاشته اند و بیداست که با کمک و راهنمایی اشخاص معینی وارد مؤسسات مزبور شده و قصدشان سرقت امانه بوده است، يك مأمور سیاسی بغير نگار اظهار داشت اخيراً دو نفر از پزشکان بیمارستان شوروی دست بيك سلسله عملیات سیاسی و تبلیغاتی زده و با کمک دو نفر ارمی موسوم به «باگیکن بارویان» و «هانو کارامیان» که از اقراد سرشناس ارمنه ایران هستند سعی می کنند بانفسران ارتش ارتباط گرفته، اسناد و مدارک نظامی بخصوص اطلاعات کاملی از اسلحه و مهماتی که امریکاییها با ایران می دهند بدست آورند، و چون امریکاییها از مأموریت این دو نفر اطلاعی بدست آورده اند یکی از زبده ترین جاسوسان «اف. بی. ای» را مأمور مبارزه با آنها نموده اند.

تصفیه در سفارت

این جاسوس امریکایی که ظاهراً نماینده یکی از شرکت های بیمه امریکاست پس از ورود بتهران مشغول فعالیت شده و در مدت کوتاهی موفق گردیده اسناد مهمی را از شوروی بسرقت نماید - گویا در بین اسنادی که بسرقت رفته قسمتی از اسناد نظامی و صورت اسلحه و مهماتی است که امریکاییها از محل کمک نظامی با ایران میدهند بر اثر وقوع این سرقتها گویا «اتر چنگو» کالدار سفارت شوروی در تهران که در غیاب ساد چیگف عهده دار امور سفارت بوده، همچنین «کوستلف» دبیر سفارت مورد سوظان واقع شده اند و بطوریکه روزنامه «اکسپرس» چاپ استانبول می نویسد طبق دستور تلگرافی مسکو با زوجی از اعضاء مزبور شروع شده و بزودی تصفیه در سفارت شوروی صورت خواهد گرفت.

داستان سرقت اسنادسیاسی در ایران سوابق مفصلي دارد که ماقصتهای کوچک آنرا که بوسیله جاسوسان انگلیسی، شوروی و امریکایی در تهران رویداده نقل میکنیم.

عکس داری از اسناد

هنگام ورود کارشناسان امریکایی «شرکت ماورا» بجار «بايران برای اجرای برنامه هفت ساله يك کار شناس انگلیسی نیز با آنها همراه بود که مأمور اداره آمار و بردسیهای سازمان برنامه شد، مشارالیه در جنگهای خاورودر شرکت داشت و یکسال بس از جنگ در شرکت امریکایی

صفحه ۶ شماره ۴۹۶

«ماورا» بعارج استخدام گردید چون سفارت انگلیس ملایقه داشت عملیات کارشناسان امریکایی سازمان برنامه را شدیداً کنترل نمایند لذا بپروسیله بودموفق شد این شخص راجزو سایر کارشناسان امریکایی نموده و مأمور ایران کند، و بوسیله و راهشاهی همین شخص بود که جاسوسان اینتلیجنس سرویس چند بار توانستند کیف اسناد و مدارک کارشناسان امریکایی را در هتل ریتس و پارک هتل بر باینده و ضمن این سرقتها يك بار اسناد و مدارک مهمی بدست مأمورین اینتلیجنس سرویس افتاد که از آنها نکس برداری شد و بعد آنرا بجای اول بر گردانند

F - B - I امریکاییها که از ضرب شست رقبا و بسرعدهای جزیره نشین خود ناراحت شده بودند برای تلفی، چند تن از زبر دست ترین جاسوسان خود را بنام خبرنگار روانه تهران نمودند، هنوز چند روز از ورود آنها بتهران نگذشته بود که اطلاع یافتند معاون وابسته نظامی سفارت انگلیس عنوان مرخصی قصد عزیمت ب لندن زاداد. تمام کارهای معاون وابسته نظامی تمام شد و عازم فرودگاه مهرآباد گردید، خبرنگاران امریکایی که همان حال «اف - بی - ای» امریکا بودند در يك چشم بر هم زدن کیف دستی معاون وابسته نظامی انگلیس را ربودند این عمل آنها قدری کسب اهمیت کرد که منجر ببنداده یادداشت بین سفارت انگلیس و دولت ایران گردید، و مسافرت وابسته نظامی هم بهین مناسبت از میان رفت، بعد ها که سفارت انگلیس در تهران بوسیله پست سفارشی کیف خالی معاون وابسته نظامی خود را دریافت داشت در ته کیف روی کاغذی سه کلمه «F-B-I» را ملاحظه نمود، و متوجه شد که این عمل عکس العمل

امریکاییها که از ضرب شست رقبا و بسرعدهای جزیره نشین خود ناراحت شده بودند برای تلفی، چند تن از زبر دست ترین جاسوسان خود را بنام خبرنگار روانه تهران نمودند، هنوز چند روز از ورود آنها بتهران نگذشته بود که اطلاع یافتند معاون وابسته نظامی سفارت انگلیس عنوان مرخصی قصد عزیمت ب لندن زاداد. تمام کارهای معاون وابسته نظامی تمام شد و عازم فرودگاه مهرآباد گردید، خبرنگاران امریکایی که همان حال «اف - بی - ای» امریکا بودند در يك چشم بر هم زدن کیف دستی معاون وابسته نظامی انگلیس را ربودند این عمل آنها قدری کسب اهمیت کرد که منجر ببنداده یادداشت بین سفارت انگلیس و دولت ایران گردید، و مسافرت وابسته نظامی هم بهین مناسبت از میان رفت، بعد ها که سفارت انگلیس در تهران بوسیله پست سفارشی کیف خالی معاون وابسته نظامی خود را دریافت داشت در ته کیف روی کاغذی سه کلمه «F-B-I» را ملاحظه نمود، و متوجه شد که این عمل عکس العمل

امریکاییها که از ضرب شست رقبا و بسرعدهای جزیره نشین خود ناراحت شده بودند برای تلفی، چند تن از زبر دست ترین جاسوسان خود را بنام خبرنگار روانه تهران نمودند، هنوز چند روز از ورود آنها بتهران نگذشته بود که اطلاع یافتند معاون وابسته نظامی سفارت انگلیس عنوان مرخصی قصد عزیمت ب لندن زاداد. تمام کارهای معاون وابسته نظامی تمام شد و عازم فرودگاه مهرآباد گردید، خبرنگاران امریکایی که همان حال «اف - بی - ای» امریکا بودند در يك چشم بر هم زدن کیف دستی معاون وابسته نظامی انگلیس را ربودند این عمل آنها قدری کسب اهمیت کرد که منجر ببنداده یادداشت بین سفارت انگلیس و دولت ایران گردید، و مسافرت وابسته نظامی هم بهین مناسبت از میان رفت، بعد ها که سفارت انگلیس در تهران بوسیله پست سفارشی کیف خالی معاون وابسته نظامی خود را دریافت داشت در ته کیف روی کاغذی سه کلمه «F-B-I» را ملاحظه نمود، و متوجه شد که این عمل عکس العمل

«اتر چنگو» کالدار و «کوستلف» دبیر سفارت شوروی در تهران

اقدامات مأمورین اینتلیجنس سرویس است و نباید از این پیش آمد کله داشت، در این کیف اطلاعات جامع و مهمی از وضع نظامی - نوای شوروی در آذربایجان که از دانشجویان ایرانی مقیم باکو بدست آمده بود وجود داشت.

جامه دان دکتر رالف انگلیسها هنوز از ناراحتی و مصیبتی که از مفقودشدن کیف مبارز وابسته نظامی با آنها دست داده و در فارغ نشده بودند که حادثه دیگری آنها را سردرگم و کلافه کرد - جریان این واقعه بطوریکه خود آنها در يك گزارش رسمی ب لندن نوشته اند چنین است، هنگامی که سرگرد دکتر «رالف» پزشک نظامی انگلیس از لندن بتهران می آمد، و فرودگاه گرفتار مأمورین گمرک شد، وی در فرودگاه میخواست یکی از جامه دانهای خود را که ملو از امانه جراحی بود فقط با دادن حق گمرک و بدون تفتیش از فرودگاه خارج سازد ولی با فشار مأمورین گمرک مواجه شد و وقتی مأمورین مربوطه جامه دان او را میگشایند در میان امانه جراحی يك مشت کاغذ و اسناد مختلف و نقشه های جغرافیایی می یابند - این امر انگلیسها را سخت ناراحت میکند بطوریکه کوشش زیادی بکار میبرند اوراق و اسناد و نقشه های مزبور را از چنگ مأمورین گمرک خارج کنند و بالاخره هم بر اثر اقدامات سفارت انگلیس اسناد مزبور مجدداً ب پزشک نظامی تحویل داده شد.

بمب ساعت شمار دو ماه بعد هنگامیکه يك مأمور عالی رتبه آمریکایی پس از چند روز توفد در تهران میخواست با هواپیمای «دهران» واقع در عربستان سعودی برود انگلیسها در فرودگاه کاغذی بدستش دادند که در آن نوشته بود عمل روسی در هواپیمای او يك بمب ساعت شمار کارگذارده اند، همین با داشت يك روز مسافرت او را بتوقیع انداخت و در نتیجه این شخص نتوانست مدیر هرکت نفت آرامکو بحرین را بموقع ملاقات نماید، و معلوم شد موضوع بمب ساعت شمار حيله می از طرف مأمورین انگلیسی بوده است.



مسعود ماه مسعود

از دفتر خاطرات روز مسعود از : مهرداد

گرچه یاران فارغند از یاد من
از من ایجان را هزاران یاد باد
«حافظ»



پنجسال گذشته است ولی گویی همین
دیش بود که صدای لرزان در تلفون گفتم
«مسعود زخم زده اند، حالا مریضخانه
شفاست» و وقتی من و رفیقم بشتاب خود
را به بیمارستان شفا رساندیم دکتر پردی
داشت بیمارستان را ترک میگفت. مضرطربانه
دست او را گرفتم و پرسیدم: بگو به بینم
حال مسعود چطور است؟ با تأثر جواب
داد: «کارش را همان لحظه اول ساخته اند
او مرده است» و بعد بدون خداحافظی
مارا ترک گفت و ما در حالیکه طوفانی در
دلمان برپا شده بود، دیوانه وار بسوی
اطاقهای مریضخانه دویدیم...

هم اکنون پنجسال از آن زمان میگذرد
از آن شبی که ما مسعودمان را از دست دادیم
و هر قدر از مرگ او میگردد بیشتر در
می یابیم چه ناخوشی را که کرده ایم.
پارسال در همین موقع، در منزل دوست
م عزیزمان مشایخ جمع شده بودیم و یاد از
مسعود میکردیم من داستانها از او داشتم
که برای دوستان میگفتم:
... داستان شبهای مهتابی را که
مسعود با صبراد رفقا را جمع میکرد و بساط
عیشی فراهم میساخت و این سخنان همیشه
ورد زبانش بود: «به بیند آسان چه زیبا
است، چراغ را بکشد، بگذارد از این
همه تشنگی طبیعت بهتر و بیشتر لذت ببریم
مگر ما چقدر عمر خواهیم کرد و مگر در
زندگی خود چند شب تشنگی مهتابی خواهیم
داشت»
... ماجرای نیمه شبهایی که من او
را بخانه اش می رساندم و او از هر سایه ای،
از هر صدای، وحشت زده میشد و میگفت:
«کیست، چیست؟» و پیوسته تکرار میکرد
که «حیف است آدم مفت از دست برود»
چملات خاص او که من اسم آنها را
«سخنان حکمت» گذاشته بودم و همچنان
در گوشم صدا میکند مثل: «این دنیا
دارالمجانین است، همه دیوانه اند، دلیل
اینکه همه خود را عاقل میدانیم»
... حکایت آن شبی که دیدم در برکه
ریشان پاییز زیر درختی ایستاده بود و
فکر میکرد
- بچه می اندیشی مسعود!
- فکر میکنم اگر بجای این رکها
دخترکان زیبایی از سر و روی من بیایند
می لغزیدند چقدر لذت بخش بود
... خاطراتی از طبع لجوج او مثل
روزی که برای آشتی دادن و بادش، در

منزل نیکمهد بساط سور مفصلی برپا شده
بود و مسعود بجای آشتی، شروع بفحاشی
کرد و کار را بافتضاح کشید... و خیلی چیز
های دیگر، بخصوص که عصر آن روز مجلس
یادبودی بر سر مزار مسعود برپا بود و
طبعاً بیشتر گفتگوها در اطراف او دورمیزد
تا وقتی که مهمان برجسته مجلس ما نیامده
بود، رشته سخن میان «شفته» و من دست
بدمت میشد، اما وقتی او آمد همه چشم
و گوشها بسوی او دوخته شد، اودکتر
فاطمی بود.
آن روز، حسین ما خیلی سرخوش
بود، بی دربی میگفت و میخندید، با همه
بقیه درصفا ۲۰

وقتی حافظ فضا و میکند



از آقای ابوالفضل لسانی شنیدم، در
او قاتیکه ابوالفتح میرزا دولتشاهی والی
فارس بود، میان کننزل علی خان ریاضی رئیس
فرهنگ و علی اصغر سهیلی رئیس بلدیة
بر سر آب رکن آباد گفت و شنودی بود.
ریاض از اینکه رئیس بلدیة آب
رکن آباد در بروی درختهای نارنج آرامگاه
حافظ است ناراضی بود و اصرار داشت
که آب رکن آباد همچنان نارنجستان را مشروب کند ولی رئیس بلدیة برای آن خواب دیگری دیده بود و حاضر نبود زیر بار این حرف برود.

از مستخر گیهای زندگی

او هم باز نشسته شد

میخواهید باور کنید میخواهید نکتید ولی آنچه من
مرض مبارکتان می رسانم، حاضرم هر پنج انگشتم را بایش بزنم
و سرم را نیز گرو حرفهایم بگذارم!
در مسایگی منزل ما، مردچه و پنصاله ای منزل دارد
که در این دنیای بزرگه، بیهیج چیز، جز رن سفیدو چاق و
چله یسه و پنصاله رشتی خود، علاقه ندارد، اصلاً میشود
گفت: آقای میرمعسن در ایند نیاز نه است برای اینکه چهارچشمی
مواظب و مراقب این مهمانان باشد. چون که شاخو دم ندارد.
این مردک در حقیقت دیوانه این دن است!
من نمی دانم این آقا میرمعسن، در باره زن اولش هم که
از او دو فرزند دارد، همینقدر وسواس داشت یانه و نیدانم
آن زن اولی پدر و بلائی گرفتار شد و مردی آنکه آقا میرمعسن
از او خطایی دید و طلاق داد... با اینحال گمان میکنم که زن
اول آقا میرمعسن، چنانکه از چهره فرزندانش می توان دریافت،
زیبا و مقبول بوده است و زود ناموسی او را از راه بدر برده که
حالا اینقدر میرمعسن در باره زن وسواسی شده است. بهر صورت
هرچه هست، این آقا میرمعسن خواب و خوراک از بابت مهمان
خانم زن دومش ندارد.
روهای اولی که او را گرفت، خانم خیلی پر «قورقور»
مینمود: موهای گرمائی بلند پرچمدش را با چند سنجاق بگرد
چهره ملیح و سفید خود آرایش میداد. ابروان را با کک
مداد بشکل باب طبع روز بود در می آورد، لبها و گونه ها را
باسرخی هوس انگیزی رنگ میکرد، بلوژی آستین کوتاه و دامنی
تنگ می پوشید و کفشی پاهنه بلند و رکابی پیاداشت و خلاصه
بهر طرف که میرفت، چشمان دله مردان را بدنبال خود میکشید
همینکه یک ماهی گذشت، وسواس آقا میرمعسن گل کرد که چنین
اوشکفته دلبری را ندانن بیگ چشم بر هم زدن خواهند بود باید کاری
کرد که از چشمان بدو حیز در امان باشد. بدنبال چنین وسواسی بود که
اول چادر نازگللداری بر سر مهمان خانم رفت و تازه گل های
آتشین چادرش به چشم مشتاقان آهنا شده بود که چادر سیاه اطلسی
جای آن را گرفته، اما گویی چهره مهمان چنین سرپوشی حاجت
داشت تا برج لوه خود بیفزاید. آنچه عیان بود، صورت و چند
شکن از مو، زیباتر از پیش مینمود و آنچه نهان بود، قد بالا
و پستی و بلندیهای بدنش، در زیر موج چادر حال و روز می یافت
آقا میرمعسن که این معنی را کم در یافت، بالاخره صلاح در
آن دید که از رفت و آمد مهمان خانم در بیرون جلو گیری کند
و او را فقط برای هواخوری شبها به راه خود بکوجه های
خلوت ببرد و احياناً یک بستنی قیفی یا یک سیر شیرینی خشک
برایش بفره و با خیال راحت و مطمئن او را بخانه برگرداند.
چند هفته ای این وضع ادامه داشت ولی مثل اینکه از دور دیوار
برای نگرانی خاطر میرمعسن موجبی تراشیده میشد. روبروی
منزل او، یک عمارت دو طبقه بود که در طبقه اول آن، روزی
سر و کله جوانی جلف و سبکسر پیدا شد که پیوسته بخود و میرفت
و آهنگها و تصنیف های «لکوری» معمول روز را یازمزمه
میکرد و یاسوت میزد، چندروزی میرمعسن خواست بدل خودش
بدنیابورد و ادا و اطوار های آن سرك «ربرت تایلواری» را
ندیده و نشنیده بگیرد، اما یک روز عصر با دو چشم خود دید که
سرك دم پنجره آمد و آهنگ «چندش آوری» را باسوت
نواخت و وقتی متوجه شد که مهمان خانم زیر چشمی مواظب اوست
چشکی بدنبالش لبخندی تحویل داد و از جلو پنجره کنار رفت...
میرمعسن آتش تابصیح خوابش نبرود صبح اول کاری که کرد
این بود که عمده ای را آورد و دستور داد دیوار جلوی خانه اش

در خلال این احوال، ماهربیان
فارس هر روز باحافظیه می آمدند و بر سر مزار
آن سخن پرداز بزرگ غزلها میخواندند
و بروانش درودهای میفرستادند. در این گیر
ودار رئیس فرهنگ صحبت از مقام حافظ
می کرد و میگفت تنگ است حالا که
برای فردوسی چنان آرامگاهی ساخته اند
مواز حافظ باین خرابی بیفتد، اما رئیس
بلدیة سخن از حاجت زنده ها بآب میکرد
و وظیفه اساسی خود را در تأمین حوابیج
عمومی مردم شهر بر خ می کشید.
رئیس فرهنگ می گفت بلدیة وظیفه
دارد که تقاطعی مانند آرامگاه حافظ را
که جهانی بدو نظر دارد و اقتضای شریاز
و شیرازیان است ببهترین طرزی بسازد و
بیاراید و معلوم نیست اگر زردشتیان همت
نی کردند و پولی گردنی آوردند و بشماع
السلطنه والی وقت نمی دادند و این
«دیر» مانند نیز برای او ساخته نمی شد
حالا قبر حافظ چه صوتی داشت.
رئیس بلدیة می گفت ما هزار کار
واجبتر از این داریم که اگر بتوانیم
آنها را انجام دهیم، خیلی هنر کرده ایم
بگذارد قاج زین را بگیریم، اسپدوانسی
پیشکشمان باشد.
روزی در میان این گفت و شنودها
که ریشه خانوادگی نیز داشت و هیجیک
نیخواستند تسلیم نظر دیگری بشوند و
فرستی یافته بودند که قدرت و یکدندگی
خود را بر خ هم بکشند، محمد حسن میرزا
دولتشاهی که پیشکار اداری بود سر میرسد
و میگوید:
چرا اینقدر جوش می زید، بیاید در
باره این اختلاف، از خود حافظ کمک
بطلبیم و نظر او را بخواهیم... هر دو باین
پیشنهاد تسلیم شدند. دیوان خواه را بر
گرفتند و غزلی آمد که باتوجه بآنچه
میان ایشان رفته است بسیار شنیدنی است

کلمه ادبی ز گلستان جهان ما را بس
زین چمن سایه آسرو روان ماریس
من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد
از کرانان جهان رطل گراه ماریس
قصر فردوس بیادش عمل میبشند
ما که رتدیم و گدا در برفغان ماریس
نقد بازار جهان بگر و آزار جهان
گرشمارانه بس این سودوزبان ماریس
یار ما ماست چه حاجت که زیارت طلبیم
دولت صحبت آن مونس جان ماریس
حافظ از شرب قسمت گلک ناانصافست
طبع چون آب و غزلهای روان ماریس

بقیه درصفا ۲۰



برای جلوگیری از جریان سیل مسیر آنرا با کیسه های شن سد میکنند

طوفان هولناک اروپا، در شمار مدهش ترین طوفان های تاریخ است

شهرها بزرگ آب فرو میروند، کشتیها بساحل پرتاب میشوند، درختها ریشه کن میگردند و مردم بکوهها پناه میبرند

بر اثر این طوفان عظیم آسمانخراشهای نیویورک بارزه در آمد، هزاران اتومبیل متلاشی شد، آب اقیانوس بیست کیلومتر در خشکی پیش رفت و سیصد میلیون درخت ریشه کن گردید - چگونه مردم زجر دیده مستعمرات کشتیهای انگلیسی رایگی پس از دیگری آتش میزنند

بزرگ آب اقیانوس برد عده زیادی از مردم را تلف کرد و خسارات جبران ناپذیری وارد آورد، دوسال ۱۹۳۸ بود که طوفان دیگری آسمانخراشهای نیویورک را بشدت لرزاند و هزاران اتومبیل و وسائط نقلیه را متلاشی کرد، به علاوه سیصد میلیون درخت را در سواحل آمریکا ریشه کن کرد.

دامنه این طوفان به فیلیپین و به سواحل شرقی آفریقا رسید، و در آن نقاط هم صدمات زیادی وارد آورد. چهار سال بعد یعنی در سال ۱۹۴۲ که اواسط جنگ جهانی دوم بود، یک طوفان تاریخی و خائنانه برانداز دیگر در خلیج بنگال روی داد و زبان هائی وارد آورد که باور نکردنی است، این طوفان آب اقیانوس را با اندازه بیست کیلومتر از ساحل عقب میبرد، و قسمت وسیعی از کرانه دریا را بکلی خالی میکرد، سپس همین مقدار آب باضافه مقداری دیگر با شدت زیاد بجای اول بر میگردد و بیست کیلومتر وارد خشکی ها با بلای هولناک دیگری که گردباد است توأم شده و در ویرانی و تبااهی غوغای عجیبی برپا میکند. گردباد مقدار زیادی از آب دریا را لوله کرده و با آسمان میبرد، و بعد مانند رودخانه بررگی آنرا از آسمان بخشگی میریزد، چون در هنگام طوفان هوا ابر و سرد است، باران ببارف نیز بشدت جریان سیل کمک میکند. همین گردبادهای عظیم است که قایقها و کشتیهای کوچک را از روی آب بلند کرده بساحل میاندازد و در خشکی نیز هرچه سرداش باشد آن

مردم باین می اندازند ولی کیست که تواند این قایقها را بگیرد و از آنها استفاده کند!

عده زیادی از سکنه شهرها و دهات بنقاط کوهستانی پناه برده اند، تازه در اینجا نیز بیماری وحشتناک «انفلوانزا» آنها را راحت نمیگذارد و هر روز گریبان دهائی را گرفته آنها را پیش کسایکه قربانی سیل و طوفان شده اند میفرستد، تا بحال چندین هزار نفر بر اثر این بیماری خطرناک و مسری که بسرعت عجبیبی بخش میشود و علاجش نیز بسیار مشکل است مرده اند و روز بروز بمقداد مبتلایان اضافه میشود. البته این بیماری مخصوص نقاط سیل زده نیست، قسمت اعظم اروپا از جمله مردم آلمان و حتی ساکنین مصر نیز بر اثر شیوع این بیماری تلفاتی داده اند طوفان وسیل امسال اروپا در شمار مدهش ترین طوفانهای تاریخ است و انسان را بیاد طوفانهای فلوریدا، نیویورک، و بنگال که همه در قرن اخیر بوقوع پیوسته و خاطر تلخ آنها هنوز در مردم باقی است میاندازد.

تمام این طوفانها در آمریکا و آسیا اتفاق افتاده، ولی اروپا پنج ترن بود که چنین طوفانی را بیاد نداشت. شهرهای فوق تمام در ساحل دریا واقع شده اند و طوفان وسیل جدا کتر صدمه و زیان را بآنها وارد نموده اند اتفاقاً طوفان امسال اروپا فقط بنادر و نقاط ساحلی را مورد تاخت و تاز قرار داده و شهرهای داخلی که ترصد دیده اند طوفانی که مدتی پیش تستی از بندر زیبای «فلوریدا» واقع در آمریکا را در کشورهای آسیب دیده با تمام وسائل میکوشند جلو هجوم آنرا بگیرند



در تقاطعی که سیل کمتر است آب تا کمر انسان را فرا میگیرد که کسی بتواند در میان آب شنا کند، قایقها روی امواج کف آلود بی دربی بالابو پایین میروند و در این ماجرای عجیب حتی ماهرترین شناگران قادر بنگهداشتن خود در روی آب نیستند. طبق آماریکه منتشر شده تساحل دهها هزار نفر بیخانمان شده و هزاران نفر از بین رفته یا مفقود الاثر شده اند در قالب کرانه های هلند و بلژیک و انگلستان کسی نیست که خانه و خانواده خود را از دست نداده باشد. امریکاییها با حد اکثر قدرت خود به آسیب دیده کان کمک میکنند و از هواپیما مرتباً قایقهای لاستیکی مخصوص برای نجاتها مشغول شنا هستند

مقابل آن نتوانند بکنند بید نیست که قسمت اعظم این کشور زیر آب خواهد رفت و باقی مانده جمعیتش بنقاط دیگر باید کوچ کنند! در سواحل انگلستان طوفان کشتیها را منهدم کرده و بصورت یک توده چوب شکسته بخشگی میاندازد، چند صد قایق که در دریای شمال مشغول ماهیگیری بودند بهین ترتیب خرد شده و اثری از آنها و سر نشینانشان باقی نمانده است.

امواج عظیم با ارتفاع ده متر بساحل میخورند و همه چیز را شسته با خود بدریا میبرند، باد آب اقیانوس را بصورت ابرهای متراکم با آسمان میبرد و روی شهرها فرو میریزد، باران لایقطع میبارد و آب هر لحظه بالاتر میآید، مردم از طبقات اول ساختمانها بطبقات دوم، و از طبقات دوم بطبقات سوم و از آنجا به روی بام خانه ها و عمارات میروند و آب هم همینطور بدنبال آنها بالا میروند. در روی بام خانه ها، آنها که خیلی شانس داشته باشند میمانند بوسیله یکی از قایقهای نجات از مرکز جان سالم بدر برند، دیگران همانطور روی بام می نشینند تا بنچه تقدیر سرنوشتشان را معلوم کند مردم بچشم خود می بینند که زن، فرزند، پدر، مادر، خانه زندگی، مایملک و همه چیز مورد علاقه آنها را آب میبرد، و هیچ کاری هم از دستشان ساخته نیست، تازه خیلی هنر کنند بایند بکوشند که خود را نگهدارند والا آنها هم بدنبال سایرین خواهند رفت.

در این گیرودار آب همچنان زیادتر میشود و امواج هر لحظه خانه های تازه می رادیران میکنند و قربانیان جدیدی را در کام خود فرو میبرد. وضع هم طوری نیست خیابانهای شهرهای ساحلی انگلستان را آب فرا گرفته و غلظت و مرغابی

باران قطع نمیشود، طوفان بشدت هر چه تمامتر ادامه دارد، سیل هر لحظه اراضی بیشتری را فرا میگیرد، حریق آنچه را که از جنگال سیل و طوفان سالم بدر میبرد، خاکستر میکند و بیماری خطرناک و کشنده «انفلوانزا» مشغول کشتار است و هر روز گریبان عده زیادی را میگیرد.

این ششم طبیعت است که دامنگیر مردم اروپا شده و معلوم نیست عاقبت آن بکجا انجامد، عجب اینجاست که فقط سه کشور استعماری بزرگ دچار این مصیبت شده اند و ما اگر بجای طبیعت منعد باشیم باید بگویم که این کشورها یعنی انگلستان هلند و بلژیک انتقام ستمگریهای خود را که با ملل ضعیف و کوچک کرده اند پس میدهند. با اینحال جای تألمست که عده می زن و بیهوش بیکجا بجای مجریان سیاستهای استعماری دچار کفر شده اند.

بیدادگریهای انگلستان احتیاج بشرح و بسط ندارد، هلند هنوز هم کشور مسلمان اندونزی را رها نمیکند، تا بحال چندین هزار نفر از مردم استقلال طلب این مملکت را بکشتن داده است، بلژیک نیز سرزمین وسیع کنگورا در آفریقا مستعمره ساخته و ثروت بومیهای معروم و بیثواب را بر ایگان مورد استفاده خود قرار داده و نصیبی به صاحبان اصلی آنها ندیده.

در این کشورها آب، اکثر نقاط ساحلی را فرا گرفته و همه چیز بزرگ آب فرو رفته است مخصوصاً در هلند چون سطح زمین از دریا پست تر است طوفان سداها را شکسته و آب اقیانوس در خشکی مشغول پیشروی است، اگر طوفان بهین ترتیب ادامه داشته باشد و کاری هم در خیابانهای شهرهای ساحلی انگلستان را آب فرا گرفته و غلظت و مرغابی



آموزش مسائل جنسی از اصول لازم تربیت کودکان است



پدران و مادرانی که همیشه مورد سؤالات مختلف فرزندانشان قرار می گیرند و از تشریح مسائل جنسی برای اطفال خود شرم دارند بد نیست این مقاله را بدقت بخوانند

روزیکه بچه خواه دختر خواه پس بدیا می آید ، هیچ چیز و هیچ کس ، حتی خودش را هم نمی شناسد ، دانشمندان و روانشناسان نیز تاکنون آنطور که باید موفق نشده اند بروی و طرز تفکر یک نوزاد بی برنگ و بهیچند این موجود کوچک چگونه فکر میکند و بچه چیز توجه دارد ؟

تا چند هفته این موجود ناآشنا جز نکان دادن دست و پا کاری ندارد ، کم کم نگاههای او دقیق تر میشود ، در همان ماههای اول میفهمد در محیطی بسر میبرد که عده ای نیز در اطراف او در حرکتند ، در این موقع است که قبل از همه مادر ، سپس پدر ، و بالاخره هر سالی افراد دیگر خانواده را می شناسد .

دانشمندی که در این باره مطالعه کرده اند میگویند : این شناسایی برای چسه چندان مشکل و پر زحمت نیست بلکه وی هر کس را از روی اختلاقات زیادی که بین اشخاص وجود دارد مثلا از شکل صورت ، لباس ، موی سر ، صدا و علامات دیگر می شناسد و آنها را از یک دیگر تمیز میدهد .

درسه سالگی میفهمد که چه جنس است ، پس است یاد دختر بطور دقیق به اختلاف این دو جنس می میرد ، و از این پس شناسایی خود را از قائل و خانواده قطع و متوجه دنیای خارج می سازد ، به هر شیئی که در دسترس او باشد دقیق میشود و در اینجا است که سؤالات او شروع میگردد و مرتباً میگوید :

« پاران از کجا می آید ، خوردید کجاست ، این اشیاء را چگونه می زنند ، بچه از کجا بوجود می آید ؟ »

مادری در باره اینگونه پرسشهای اطفال چنین میگوید :

« من فقط يك پس دارم ، زیرا پس از او با آنکه هم خودم وهم شوهرم میل داشتیم بچه دار شویم نشدید ، پس من وقتی به هفت سالگی رسید مرتباً از من سؤالات میکرد «مامان ، بچه چطور درست میشود ، چرا همه خواهی و بردار دار اما من ندارم ... »

من غالباً با جوابهای دوراز حقیقت او را قانع میکردم تا اینکه وی بند سه رفت یکرور که چند نفر میهمان داشتیم ، پس بمحض مراجعت از مدرسه اطاق پذیرائی دويد و فریاد زد «مامان امروز فهمیدم بچه چطور بدیایم آید» من فوراً برای اینکه آنچه میدادم بیان نکند در جوابش گفتم «بچه خوب ، تو که میدانی ، منم که میدانم ، حالا برو بازی کن»

روانشناسان پس از مطالعه سرگذشتها و

پیش از هیجده سال نداشتیم ، چون پدر و مادرم در تهران نبودند من در منزل برادرم زندگی میکردم ، فقط موقع شام و ناهار که میشد آنها مرا صدا میکردند تا با هم غذا صرف کنیم . آنچه که موجب میشد من از آنها فراری باشم سروصدای آنها و سریه اطفا لشان بود که نمیتوانست من کارهایم را بکنم ، بهلاوه من از دوران کودکی از صدای سریه بچه و زق و زوق او متنفر و فراری بودم ، از اینرو اطاق کوچک و دور افتاده ای را در خانه برادرم برای خود انتخاب کردم و در آنجا بسر

ارواح خبیثه

میردم . عمارت برادرم در شمال باغچه نسبتاً بزرگی قرار داشت ، برادرم بازن و بچه و کلفت و نوکرش در این عمارت مجلل زندگی میکردند ، در جنوب این باغچه يك اطاق کوچک بود که فاصله زیادی با عمارت مزبور داشت و هیچوقت صدایی از این دو قسمت یکدیگر نمیرسید ، این اطاق را من برای خود درست کرده بودم و غالباً تا نیمه های شب و چه بسا تا صبح در این اطاق بسر و صدا و دور افتاده مشغول مطالعه و حاضر کردن درس و حل مسائل خود بودم . اطاق من پیش از آنچه تصور شود ساده و بدون اثاثه بود ، در یک گوشه آن يك تخت کوچک سفری ، در گوشه دیگر يك ميز کوچک و يك صندوق ، روبروی این ميز صندوقی هم يك قفسه نسبتاً بزرگ قرار داشت که در يك سمت آن لباسهای من آویزان بود و در سمت دیگر ، کتاب و لوازم تحصیلی خود را جا داده بودم ، ناسفته نماند که این دو قسمت هر يك در جداگانه ای داشت يك شبی طبق معمول پس از خوردن شام ، با اطاق خود رفتم با آنکه کار زیادی نداشتیم اول کتابی را که آنروز از یکی از دوستانم گرفته بودم ورق زدم ؛ این کتاب مربوط با ارواح خبیثه و حکایاتی چند از شیطنتهای ارواح بود دوسه حکایت آنرا خواندم و بعد بلافاصله مشغول کار شدم ، تا چند ساعت درسهای روز بعد را مطالعه کردم ، کارهای عقب مانده را انجام دادم ، چند صفحه از کتاب غیر درسی خواندم ؛ سپس مشغول حل مسائل ریاضی و فیزیک و شیمی شدم . حل این مسائل مدت زیادی بطول انجامید ، در این مدت گاهی که از نشستن روی صندلی خسته میشدم دفتر و مدارا بر میداشتم و روی تخت خواب مشغول کار میشدم و دو باره جای خود را از تخت خواب به پشت ميز تغییر میدادم ؛ درست یادم نیست چند دفعه جای خود را تغییر دادم ولی همیشه در میانه شب از نیمه گذشته بود و ساعتها پیش اهل خانه بجز من در خواب بودند ؛ با آنکه یکی دو ساعت بیشتر بصریح نماند بود ولی من تصمیم داشتم تا پایان

حل مسائل خود نتوانم ؛ از اینرو مشغول حل آخرین مسئله بودم این مسئله خیلی مشکل بود ؛ خواب و خستگی هم قوای فکریم را مختل میکرد و گاهی متوجه میشدم که از حل مسئله غافل شده و مشغول چرت زدن هستم در خلال همین احوال ناگهان چشمم به یکی از درهای قفسه اطاق دوخته شد و چند لحظه همچنان بی حرکت خیره خیره بآن مینگریتم ، در این موقع لرزش محسوسی در خود احساس کردم ؛ ترس بر تمام وجودم مستولی شد ؛ نزدیک بود فریاد بکشم و همه اهل خانه را بکامک بطلبم ؛ ولی زبانه بند آمده بود ، هر قدر سعی کردم بر اعصاب خود مسلط شوم نتوانستم ؛ با اینحال دست و پایم را جمع کردم ، قدری بخود فشار آوردم ، با نگاهی دقیقتر و معتبر بمنظره ای که جلو چشمم لحظه بلحظه تکرار میشد انگریتم اشتباه نکرده بودم ؛ حادثه غیر مترقبه ای در شرف وقوع بود ؛ حادثه ای که ممکن بود بادیدن آن از وحشت قالب نمی کشم ، يك جوان هیجده ساله تنها در یک اطاق دور افتاده ؛ نیمه های شب با يك چنین پیش آمد هراس انگیزی که مرتباً و بفاصله معینی تکرار میشد ! ... این منظره هولناک حرکت در قفسه بود که بدون هیچ علت باز و بسته میشد و بفاصله های دقیق این عمل تکرار میشد خواندن چند حکایت از عملیات ارواح خبیثه و بعد مشاهده آوضاع مرا سخت مضطرب کرده بود در مدت چندین دقیقه ای که ناظر این صحنه عجیب بودم هزاران فکر از مغزم گذشت . تمام فکر میکردم دزدی در خیابان من در لحظاتی که ژرد برادرم مشغول خوردن شام بودم از فرصت استفاده کرده و در داخل قفسه پنهان شده است ، و تاکنون منتظر بودم که من بخواب روم و بعد بکار خود مشغول فود اما پس از آنهمه انتظار حالا که دیدم من خیال خوابیدن ندارم و صبح هم نزدیک شده تصمیم گرفته است با این کار مرا بترساند ؛ زبان من بند آید و پس از آنکه بیهوش شدم قفسه خود را عملی کند زمانی در باره اجنه و پریان فکر میکردم . یادم آمد که چقدر مادر بزرگم شبها داستان اجنه را برای من شرح میداد و دوستان و آشنایان دیگر هم از اجنه موزی و مستخرفها و اذیت و آزارشان سخن میگفتند . گاهی هم حرکت در قفسه را با آمدن ارواح مردمان و آنجا مربوط میدانتم و فکر میکردم حتماً در آنوقت شب ارواح خبیثه عقب کسی میگرشند که بتواند سر بسر او بگذراند و از پیش بکنند و برای اینکه هیچکس را بهتر از من نیافته اند و حالاهای در قفسه را باز میکنند و می بینند هیچ بعید نیست که یکمرتبه از قوی قفسه بیرون بیرون و با آن ریختن کوبید و دندانهای سفید و وحشت انگیزشان بمن دهی کجی کنند و گلولیم را بفشارند ؛ زمانی هم فکر



میکردم چون این خانه از خانه های قدیمی ساز است ممکنست مار و عقرب ورطیل فراوان داشته باشد و شاید یکی از آن مارهای دراز و سیاه و چسبناک داخل لباسها می رفته و هر دفعه که نکان می خورد یا سر و دم مرا با قفسه میزند در قفسه حرکت میکند ؛ این افکار بهیچوجه از مغزم خارج نمیشد و هر قدر باز و بسته شدن در تکرار میگشت یکی از این تصورات را در این پیش آمد دخیل میدانستم و در انتظار وقایع جدید دقیقه شماری میکردم - در انتظار اینکه مردی قوی هیکل و زشترو از قفسه خارج شود و با يك تکه آهن پاره بر فرقم بمکوبد و بعد اموال برادرم را بسرقت ببرد یا اینکه دوسه جن کریمه المنظر بیرون بیرون بیرون و سر بسر بگذارد یا اینکه ارواح خبیثه لباسها من جلو چشمم سبز شوند و بمن دهی کجی کنند یا یکمار مهیب و وحشت انگیز بروی من بجهد و پیش زهر آلود خود را در بدنم فرو کند . این انتظارات هر قدر طولانی تر میشد بیشتر و وحشتم افزوده میشد با اینحال هیچ اتفاقی روی نمیداد جز آنکه در فواصل معین در قفسه همچنان باز و بسته میشد . در این موقع یکوقت فکری برم آمد و بخود گفتم تا کی باید از مشاهده این منظره وحشت انگیز رنج ببرم ؛ خوب است بخود جرات بدهم ، از جای بلند شوم ، جلو قفسه بروم ، و با يك حرکت سریع دروا باز کنم و با این ماجرای هولناک خانمته بدهم ... ولی باینجا که میرسیم جرات و قدرتم سلب میشد و با خود میگفتم : « اگر دروا باز کردم مرد زور مندی برویم جست و با دوست گلولیم را فاشتر ؟ ... اگر چنین ها با آن شکل های ترس آورنده مادر بزرگ بر اینم شرح داده بود ناگهان رو برویم فرار گرفتیم ... اگر يك اسکت بد شکل با کفن سفید يك مرتبه جلوم برید آنوقت چطور ... »

در جواب همه این سؤالات جز خاموشی و وحشت انگیز چیزی نداشتیم ؛ از طرف دیگر ادامه این وضع هم داشت مرا دیوانه می کرد و نمیشد پیش از این تحمل کرد ، با این جهت تصمیم گرفتم اگر بقیتم جان هم شده جلو بروم ، دروا باز کنم و پورده از روی این راز بردارم ، پس از آن که کمی در باره جواب کار فکر کردم از روی صندلی بلند شدم ، عرق سردی بر بدنم نشسته بود ، صدای ضربان قلبم را بخوبی میشدیم ، با قدمهای لرزان بطرف قفسه پیش رفتم اما لازم بود برای احتیاط چیزی برای دفاع خود داشته باشم ، با این جهت کتفه همزیمی را برداشتم ایستادم . فاصله من و قفسه پیش از چهار یا پنج قدم نبود ؛ ولی لرزش پا ، ترس ، طیش قلب همگی سبب میشدند که طی این راه کوتاه چندین دقیقه بطول انجامد ، يك قدم جلو می رفتم ، دو باره می ایستادم ؛ قدری فکر می کردم ؛ بخود جرات می دادم ؛ با يك قدم دیگر بطرف قفسه بر میداشتم ؛ با این ترس و لرز ناگهان خود را در برابر قفسه یافتم ؛ در حالیکه در قفسه داهت خود به خود بسته میشد ... اقدامی خواستم در قفسه را آهسته بطوری باز کنم که اگر کسی در قفسه است خیال کند در خود بخند مثل معمول باز شده است ؛ اما نمیدانم چرا این فکر را پندیدم و تصمیم گرفتم با يك حرکت ناگهانی دروا باز کنم دست خود را آهسته پیش بردم ؛ و درست هنگامیکه در کاملاً بسته شده بود ؛ دستگیره آترا با دو انگشت گرفتم و با سرعت آترا باز کردم ؛ دیگر چیزی فهمیدم جز این که حس کردم چیزی با صدای عجیبی برویم بریدم نهره ای کشیده و خود را بیرون باغچه افتادم . هنگامی بخودم آمدم که هوا روشن شده و برادر با زن و بچه اش بالای سرم نشسته بودند . اجنه نا خوب حال و حواسم بجا نیامده بود در باره این ماجرا سخنی نگفتم ؛ اما وقتی زیر بازویم را گرفتند و مرا به اطاقم بردند ، برادرم لیختنی زد و گفت :

« خوب غیر مرد ! این چکار بود که کردی ؟ ... يك بچه گربه که این همه ترس و وحشت نداشت . وقتی با نگاه کنجکاو به برادرم نگریتم ، متوجه شدم که هنوز از ماجرای کار چیزی سردر نی آوردم با این جهت گفت : « ما از صدای فریاد تو بیدار شدیم ، بطرف اطاق دویدیم ؛ ترا در چند قدمی اطاق روی زمین بیهوش دیدیم ؛ بلافاصله بدون این که توجهی بنو داشته باشیم در صدد بازرسی اطاقها برآمدم . همه جا و همه چیز بحال خود بود جز آن که بچه گربه ای در داخل قفسه با کراوات تو که آویزان بود بازی می کرد ! ... »

یست سال از آن تاریخ می گذرد ، هنوز داستان بچه گربه و هجوم ارواح خبیثه را از یاد نبرده ام و هر وقت که بچه گربه ای را می بینم یاد آن شب عجیب و اسرار آرای می افتم .

تمام شد اورا پیش تو می فرستم... طاهره کجاست؟
- در حجره من است، با خاله ام نهمه صحبت میکند.

- بسیار خوب، برو، امیرعلی هم بزودی خواهد آمد.

پس از بیرون رفتن طاهره رابه برای اینکه دنبال صحبت قبلی گرفته نشود آهی کشید و گفت:

- نیمه همسر شوهر مرده بوسه میداد مایه تأثر دائم من است؛ بچه های بی پدر او را طاهر سرگرم میدارد و خود نیز کوچک تر از آنهاست که داغ مرگش بر دهنش زنجارند ولی مادرشان تسلیم ناپذیر است.
امیرعلی گفت: خاله امیرزاده است؟
خواهر شماست؟

- نه، او و خواهرش برای من مثل خواهر هستند، هم دیگر را خواهر مینامیم و طاهر آنها را خاله صدا میکند.

و باز سخن خود را عوض کرد، موضوع صحبت را بار دیگر تکرار کرده و گفت: خوب امیرعلی کاری هم داشتی؟
- آری امیره، شرفیاب شدم تا اعلام دارم که قاصد حضرت سلطان رسید؛ سلطان موافقت خود را اعلام فرموده اند و هر وقت امیره اجازه فرمایند فوراً با اطلاع سلطان خواهم رساند که به سیستم عزیمت فرمایند. اما امیره، وقت عازم شیراز خواهند شد؛ رابه لحظه بی ساکت ماند. آنجا،

حاضر م با تو کشتی بگیرم، شنیده ام خیلی پهلوان هستی و پشت استاد هر دزد را بخاک رساندی

دیگر نمودار سازم.

رابه کاملاً برخویشتن مسلط بود و با حساب صحیح سخن میگفت. او از چندین روز پیش فکر کرده بود که سلطان محمود با همه عظمت خود، با همه نیروی خود، رابه بی باکی و نفوذ خود در واقع بصف آرا می درمقابل او و همواره بطور کلی درمقابل دیالیه برداشته است و بر اوست که برای دفع این شر بزرگ که از جهات مختلف تهدیدش میکند بهر وسیله متشبث شود و بر نیروی مقاومت و مبارزه خود بیفزاید.

از بیرومن صحبت با امیرعلی ناگهان فکر افتاده بود که اگر بتواند امیر علی را در سلك فداییان خود قرار دهد خواهد توانست از کمک او درمقابل سلطان محمود استفاده شایان کند. البته رابه بغوی می دانست که تیرش در دل امیرعلی نشسته و چنان سخت جای گرفته است که اگر وی باو فرمان مردن دهد بیدرنگ خواهد پذیرفت و چنان خواهد داد؛ البته خوب میدانست که اگر خوششتران نسبت باو مهربان جلوه گر سازد و ازاو فداکاری بخواهد عشق سوزان این مرد باتوقع و امید همراه خواهد شد و برای او که نمیخواهد و نمیتواند عشقی را بپذیرد زحمت بسیار بوجود خواهد آورد ولی چون از طرفی بغود اعتماد داشت و بیقین میدانست که نسبه عشق اگر قوت طوفان هم بگیرد دلش را نخواهد لرزاند و از طرف دیگر خود را آنقدر نافذ و مدبر می شناخت که یقین داشت در موقع لزوم با آسانی خواهد توانست راه این عشق را بگرداند و آنرا بصورت دیگری که خود بسرعت برق نقشه آنرا در ذهن خود مطرح کرده بود درآورد با کمال بی پروایی در راهی که اندیشیده بود پیش رفت و در جواب امیرعلی گفت:

- میدانم و تصدیق میکنم؛ من پس از شوهرم طاهر بن خلف کتر کسی بشجاعت و بی باکی تو دیده ام؛ حتی میتوانم بگویم هیچ ندیده ام؛ سردار زینب طاهر که هم اکنون با کمال مردانگی و صمیمیت مدافع من است و سرهنگ بوسه میداد که سرانجام جان خود را در راه دوستی و فدکاری از کف داد هر دو از شجاعان پیمانند روزگار شرمده میشوند ولی من جز شوهرم مردی ندیده بودم که بتواند حریر ابوعلی استاد هرمز شود و این فقط تو بودی که بازو در بازاری دیگر نمودار سازم.

رابه کاملاً برخویشتن مسلط بود و با حساب صحیح سخن میگفت. او از چندین روز پیش فکر کرده بود که سلطان محمود با همه عظمت خود، با همه نیروی خود، رابه بی باکی و نفوذ خود در واقع بصف آرا می درمقابل او و همواره بطور کلی درمقابل دیالیه برداشته است و بر اوست که برای دفع این شر بزرگ که از جهات مختلف تهدیدش میکند بهر وسیله متشبث شود و بر نیروی مقاومت و مبارزه خود بیفزاید.

از بیرومن صحبت با امیرعلی ناگهان فکر افتاده بود که اگر بتواند امیر علی را در سلك فداییان خود قرار دهد خواهد توانست از کمک او درمقابل سلطان محمود استفاده شایان کند. البته رابه بغوی می دانست که تیرش در دل امیرعلی نشسته و چنان سخت جای گرفته است که اگر وی باو فرمان مردن دهد بیدرنگ خواهد پذیرفت و چنان خواهد داد؛ البته خوب میدانست که اگر خوششتران نسبت باو مهربان جلوه گر سازد و ازاو فداکاری بخواهد عشق سوزان این مرد باتوقع و امید همراه خواهد شد و برای او که نمیخواهد و نمیتواند عشقی را بپذیرد زحمت بسیار بوجود خواهد آورد ولی چون از طرفی بغود اعتماد داشت و بیقین میدانست که نسبه عشق اگر قوت طوفان هم بگیرد دلش را نخواهد لرزاند و از طرف دیگر خود را آنقدر نافذ و مدبر می شناخت که یقین داشت در موقع لزوم با آسانی خواهد توانست راه این عشق را بگرداند و آنرا بصورت دیگری که خود بسرعت برق نقشه آنرا در ذهن خود مطرح کرده بود درآورد با کمال بی پروایی در راهی که اندیشیده بود پیش رفت و در جواب امیرعلی گفت:

- میدانم و تصدیق میکنم؛ من پس از شوهرم طاهر بن خلف کتر کسی بشجاعت و بی باکی تو دیده ام؛ حتی میتوانم بگویم هیچ ندیده ام؛ سردار زینب طاهر که هم اکنون با کمال مردانگی و صمیمیت مدافع من است و سرهنگ بوسه میداد که سرانجام جان خود را در راه دوستی و فدکاری از کف داد هر دو از شجاعان پیمانند روزگار شرمده میشوند ولی من جز شوهرم مردی ندیده بودم که بتواند حریر ابوعلی استاد هرمز شود و این فقط تو بودی که بازو در بازاری دیگر نمودار سازم.

- میدانم و تصدیق میکنم؛ من پس از شوهرم طاهر بن خلف کتر کسی بشجاعت و بی باکی تو دیده ام؛ حتی میتوانم بگویم هیچ ندیده ام؛ سردار زینب طاهر که هم اکنون با کمال مردانگی و صمیمیت مدافع من است و سرهنگ بوسه میداد که سرانجام جان خود را در راه دوستی و فدکاری از کف داد هر دو از شجاعان پیمانند روزگار شرمده میشوند ولی من جز شوهرم مردی ندیده بودم که بتواند حریر ابوعلی استاد هرمز شود و این فقط تو بودی که بازو در بازاری دیگر نمودار سازم.

رابه کاملاً برخویشتن مسلط بود و با حساب صحیح سخن میگفت. او از چندین روز پیش فکر کرده بود که سلطان محمود با همه عظمت خود، با همه نیروی خود، رابه بی باکی و نفوذ خود در واقع بصف آرا می درمقابل او و همواره بطور کلی درمقابل دیالیه برداشته است و بر اوست که برای دفع این شر بزرگ که از جهات مختلف تهدیدش میکند بهر وسیله متشبث شود و بر نیروی مقاومت و مبارزه خود بیفزاید.

از بیرومن صحبت با امیرعلی ناگهان فکر افتاده بود که اگر بتواند امیر علی را در سلك فداییان خود قرار دهد خواهد توانست از کمک او درمقابل سلطان محمود استفاده شایان کند. البته رابه بغوی می دانست که تیرش در دل امیرعلی نشسته و چنان سخت جای گرفته است که اگر وی باو فرمان مردن دهد بیدرنگ خواهد پذیرفت و چنان خواهد داد؛ البته خوب میدانست که اگر خوششتران نسبت باو مهربان جلوه گر سازد و ازاو فداکاری بخواهد عشق سوزان این مرد باتوقع و امید همراه خواهد شد و برای او که نمیخواهد و نمیتواند عشقی را بپذیرد زحمت بسیار بوجود خواهد آورد ولی چون از طرفی بغود اعتماد داشت و بیقین میدانست که نسبه عشق اگر قوت طوفان هم بگیرد دلش را نخواهد لرزاند و از طرف دیگر خود را آنقدر نافذ و مدبر می شناخت که یقین داشت در موقع لزوم با آسانی خواهد توانست راه این عشق را بگرداند و آنرا بصورت دیگری که خود بسرعت برق نقشه آنرا در ذهن خود مطرح کرده بود درآورد با کمال بی پروایی در راهی که اندیشیده بود پیش رفت و در جواب امیرعلی گفت:



او افکندی و پشت شکست ناپذیرش را به خاک رساندی و این کار خطیرا بخواطرم انجام دادی و مرا از زحمات و مصدمات بزرگ رها کنی.

امیرعلی بی آنکه سر بردارد گفت: خدمت بسیار ناچیزی بود؛ امیدوارم بهر حال بتوانم خود را براترب فداکارتر و از جان گذشته تر از این نشان دهم.

رابه گفت: بی نهایت از تو ممنونم، پس درین لحظه خدا را گواهی میکنم که با عهد و پیمان می بندیم.

چون این بگفت از جا برخاست؛ امیرعلی هم که بزمعت میتوانست جلو ارزش بدن خود را بگیرد بلند شد. رابه دست خود را بطرف او پیش برد. امیرعلی نوک ده انگشت او را بدوست گرفت، دو مقابل او و بعال تعظیم زانو خشم کرد و آهسته با صدائی آرام و لحنی داپسند و مؤثر گفت:

- بخدای بزرگ سوگند یاد میکنم که تا زنده ام چون بنده فدکاری جان خود را آماده قربان کردن در راه امیره داشته باشم و هرگز قدمی خلاف مصالح او و عزیزان او بردارم.

رابه نیز با صدائی که در اعماق قلب امیرعلی نشست گفت:

- من نیز بخدای بزرگ سوگند یاد میکنم که تا زنده ام دوستی ترا منتنم بشمارم... اکنون برخیز امیرعلی؛ من در همین آنکه از مرگ بوسه میدی بی نهایت متاثرم و صمیمیت و بزرگواری او را هرگز از یاد نخواهم برد بسیار شادمانم که خداوند ترا بجای او برای من فرستاد.

- امیدوارم بتوانم هم روز بر لطف و مرحمتی که امیره نسبت به جان نثار ابراز میفرمایند بیفزایم.

رابه گفت: مخصوصاً ازین جهت بسیار هادمانم که پسرم طاهر نیز نسبت بتو علاقه مند است. اکنون اگر میل داری و اگر در خارج کاری نداری نزد طاهر برویم. امیرعلی سرطاعت فرود آورد. رابه پیشاپیش او بیرون رفت و پس از عبور از دهنی روشن و معطر به تالاری که صدای طاهر از آن بگوش میرسید وارد شدند. در کنار تالار نیمه در میان طاهر و طاهره نشسته بود و در باره قصه ای که میگفت به پرسشهای متوالی طاهر جواب میداد. فرزندان خود او نیز از سرودش بالامی رفتند.

بدنیال این دوزن که هم قد هم قامت و هم رفتار و هر دو سیاه پوش بودند و خیال میکردی بر استی دو خواهرند، نه دو خواهر عادی، بلکه دو خواهر توأم، از پشت سرتگریست، آنجا رو بطاهر گرداند و گفت:

- اکنون حاضر م با امیرزاده پهلوان خودم کشتی بگیرم.
طاهر بطرف او جست، دستش را گرفت و گفت:

- حالا وقت کشتی نیست، بعد کشتی بگیرم و من ترا با من هائی که از عوسج یاد گرفته ام بزمن میاندازم. فعلاً با بنشین برای من از غزین حرف بزن، مخصوصاً تعریف کن تا طاهره نیز بشنود که نقش جهان چقدر مهربان و چقدر شجاع است.

امیرعلی نشست، طاهر نیز رو در روی او قرار گرفت، دست طاهره را هم که پیشین نام نقش جهان رنگش بریده بود گرفت و با لحنی آمرانه گفت:

- نشین دختر گوش کن.
طاهره با لحنی حزن آلود گفت: نه.

من بیش عه ام میروم و بعد بر میگردم.
- به! عجب دختر بدی هستی؛ من میخواهم تو بفهمی که نقش جهان چه قدر بزرگ شده است و چه چیزها میداند.

طاهره چنانکه گفتی گریه اش گرفته است و نمیخواهد اشکش دیده شود رو گرداند و بطرف در تالار رفت و طاهر چون چنین دید گفت:

- خیلی خوب، برو، می بینی امیرعلی که این دختر دانی من دختر اخو و بسد اخلاقی است.
طاهره بیرون رفت ولی لای در را باز گذاشت و خود در حالی که اشکش را پاک میکرد دامن پرده را بر خود پیچید و پنهان شد.

امیرعلی به طاهر گفت: خوب، حالا از کجا میخواهید برای شما صحبت کنم؟
طاهر فوراً گفت: از نقش جهان! میخواهم بدانم چکار میکند، مرا در یاد دارد یا فراموش کرده است؟ چقدر بزرگ شده است؟

امیرعلی لبخند زان گفت: امیرزاده میدانند که من در غزین نبودم و مدتی است ملکراده را ندیده ام ولی اگر مطلب پیش خودتان خواهد ماند میتوانم اطلاع دهم که او هم به هم خواهد آمد.
- او با هم خواهد آمد؛ با که؟ برای چه؟
- با پدرش سلطان محمود، برای اینکه همبازی و موافق قدیم خود را ببیند.

طاهر که گونه هایش گلگون شده بود گفت: خودش خواسته است بیاید یا او را مجبور به آمدن باینجا کرده اند؟

- البته ملکراده فرماست فرمان پدرش را اطاعت میکنند و حضرت سلطان هم لابد لازم دیده اند که ملکراده را باینجا بیاوردند؟
- برای چه لازم دیده اند؟
- لابد برای اینکه احساس کرده اند ملکراده ناراحت است؟
- برای چه ناراحت است؟
- لابد برای اینکه دلش برای همبازی قدیمش تنگ شده است.

- راستی؟ برای من؟ اگر راست میگوئی پس چرا او برای من نامه ای ننوخته است؟
- بهمان دلیل که امیرزاده هم برای او ننوخته اند؟
- مگر اول باید من بنویسم؟
- اگر علاقه ای وجود داشته باشد البته.

طاهر ب فکر فرورفت و پس از لحظه ای چند گفت:

- حالا یقین است که نقش جهان باینجا خواهد آمد؟
- تا آنجا که من میدانم یقین است.
طاهر از جا جست و گفت: چه خوب! پس من میروم به طاهره زده میدهم...
و دووان دوان بطرف در تالار رفت.

دارو فراتر پست قبول کرد و بطور مساعده بیست و پنج تومان هم از من گرفت. حالا آمده ام ببینم که تواهل معامله هستی یا نه.

صاحبخانه که کیود و سیاه شده بود و نمیتوانست راحت بر جای خود بنشیند دیگر دم از انکار نزد آدم کشی را بگردش ثابت کرده بودم و جرأت تکذیب نداشت؛ من و من کرد و بهد کف - حالا آن کاغذ کجاست؛

بنده گفتم: «پیش همان یارواست و من برای آنکه او نفهمد دروغ میگویم نه فقط کاغذ را از تو نخواستم بلکه اسم صاحب کاغذ یعنی شما را که نتوانسته بودم روی پاکت بخوانم از تو پرسیدم و آن احقر هم نکفت اگر تو این آدم را میشناسی اسمش چیست خلاصه اینکه این یارو پانصد تومان میخواهد تا کاغذ را بدهد من هم هزار تومان لازم دارم تا کاغذ را از تو بگیرم و بیاورم بتو بدهم و دیگر این موضوع را فراموش کنم. چه در دسر بدهم حضرت اشرف، یارو بهت و با افتاد، به التماس افتاد، به چانه زدن افتاد، خیلی هم تهدید کرد، حتی هفت تیرش را کشید که مرا بکشد ولی من نکفم نگزیدم و گفتم: «بزن بکش، منتهای بدن که اگر تا فردا غروب من بسراغ یارو نروم او بسراغ آقای وزیر جنگ خواهد رفت»

این حرف را که شنید دو تا کشیده بزم زد، بعد مرا برد در زیر زمین حبس کرد و گفت یا همینجا باید بگیری یا نشانی آن فراتر پست را بگوئی. ولی بالاخره از این کارها نتیجه نگرفت و ناچار نه فقط پول هائی را که از من گرفته بود پس داد بلکه دو بیست تومان هم بعنوان بیمه به بنده داد که بنده اول يك سواد از آن کاغذ بردارم ببرم باو بدهم، اگر دیدار است میگویم بیک ترتیبی که برای فراتر اطمنان بخش باشد هزار و سیصد تومان دیگر بدهد و عین کاغذ را بدست بیاورد... حالا ملاحظه بفرمائید حضرت اشرف که قاتل آقازاده را چطور پیدا کرده ام!

وزیر جنگ که گفته های سید غیبی را صد در صد باور کرده بود با هیجان بسیار گفت:

من هم حاضر بودم. فرادان بتو بدهم بشرط آنکه این مرد که را، این صاحبخانه را که حق با بازی میکنی واسمش را نیگوئی بدست من بدهی!

سید غیبی خندید و گفت: حضرت اشرف از کشف چاکر آنقدر ذوق فرموده اند که هر ایش چاکر از یادشان رفته است. پس اجازه بفرمائید حضورتان عرض کنم که بنده از خانه یارو که بیرون آمدم از چندین کوچه بیجا بیچ گذشتم و بغیابان رسیدم. صبح روز بعد بنظر رسید که ممکن است نتوانم آنجا را پیدا کنم، به آن طرف رفتم و بسر مبارکستان دو ساعت تمام صند تا کوچه را از زیر پا انداختم و نتوانستم بفهم خانه می که آتش و آتش هدم کجاست. ضمناً ب فکر اقدام که خدمت حضرت اشرف هم برسم و معامله را در اینجا جوش بدهم! حالا اگر مرحمتی در حق چاکر بفرمائید الآن بادل خوش و با امیدواری فراوان میروم تمام آن کوچه ها را میگردم و همه خانه ها را اعلام گذاری میگفتم تا بالاخره آن خانها را پیدا کنم و قاتل آقازاده را بدستان بسیار!

وزیر جنگ گفت: فکر فرود رفت. با خود گفت: بید نیست این مرد که شاید دروغ گو باشد ولی نمیشودم گفت که حرفش بی اساس است. کاغذ را دیدم و خطش به خط سرتیبی شباهت بود؛ چه من که اینهمه پول خرج کرده ام چهار شاهی هم با جانور بدهم شاید به نتیجه برسم!

آنکه به سید غیبی گفت: بسیار خوب، من علی الحساب صد تومان میدهم ولی روزی که دست قاتل بدست من برسد بروح برسم قسم پنج هزار تومان بتو خواهم داد! اما بگو ببینم تو از کجا حدس زدی که نویسنده کاغذ سرتیب آقابالا خان بوده است!



سید غیبی گفت: چکنم خانم، کار دل است نه کار آب و گل... راستش اینست که بنده از چند دقیقه پیش محض خاطر شما ب فکر افتاده ام بیایم این خانه را اجاره کنم، شما نمیدانید کلیدش پیش کیست؟

زن که فقط یک چشمش را از چادر بیرون گذاشته بود تکلیفی دلپسند بخود داد و گفت: - چرا، همینجا پشت این کوچه پیش مشهدی مرتضی بقال است؛ اما شما بگویم که میکوبند این خانه خوش بین و باشکون نیست، هر کس با بنجامیاید و چند ماهی میماند یا خودش یا یک نفر از کس و کارش میبرد و یا بالاخره الا خونم و لاخون میشود!

سید غیبی گفت: اتفاقاً من یقین دارم برای من خوش شگون خواهد بود برای اینکه وجود شما باعث شد که من ب فکر اجاره کردن آن بیفتم! فرمودید کلیدش پیش مشهدی مرتضی بقال است...!

- بله آقا، پشت همین کوچه!

- کلید را بنمیدهد!

- البته که میدهد، کسی که خانه خالی را بار نمی کند بیراه!

سید غیبی صدای خود را نرمتر و عاشقانه تر کرد و گفت: اگر بروم کلید را بگیرم و بیاورم شما تشریف میآوردید خانه را نشام بدهید؟

زن اندکی فکر کرد، بعد تکان دیگری پراز لطف و جذابیه بخود داد سرگردان و بدرون خانه نکرفت آنکجا بسند زنان گفت: **بله آقا چه مانع دارد؟**

سید غیبی که دلش از او چندمیلزید و بخود نوید میداد که در خانه خالی لطفلی خان، بی دزد سر روی خرج کام دلی از این زن خواهد گرفت گفت:

یک دنیا ممنونم، الآن کلید را میگیرم و بر می گردم؛ شما دم در تشریف دارید؟

- نه، مع در را می بندم و پشت در میایستم، همینکه صدای باز شدن در این خانه را شنیدم میآیم، شما در راپیش کنید اما بنشینید، خودتان هم بروید توی اطاق!

سید غیبی گفت: چشم! الهی تصدق شکل ماهت بروم! و بسرعت بر آه افتاد. چهار پنج دقیقه بعد با کلید بازگشت: از مختصر حرکت در خانه همسایه دریافت که زن زیبا پشت در ایستاده است. در خانه لطفلی خان را گشود و بی آنکه آنرا بیند بدرون رفت و وارد اولین اطاق شد.

چهار پنج دقیقه بعد صدای باز شدن کلون شدن در خانه بگوشی رسید و لرزش دلش افزون شد پنجره را باز کرد و منتظر ایستاد ولی يك لحظه بعد سراپا لرزید زیر اجبای زن چادر نمازی شوخ و شنگ يك مرد کردن کلفت سی و چند ساله در حالی که آستین خود را بالا زده و کارد درشتی با تیغه بپن بدست گرفته بود و رد حیاط شد فوراً سید غیبی را جلو پنجره دید و گفت: **بیای جلو ببینم شرف بد رسوخته مادر...!**

سید غیبی مثل بید لرزید، از وحشت خود را عقب کشید و در حالی که مو بر اندامش راست ایستاده بود گفت:

- با من هستی آقا؟

- بله مادر رسگ بی ناموس با تو هستم!

کارت اینجا چیست؟

- آمده ام خانه را ببینم!

- بشفراخانه را ببینی یا زن همسایه را بیک جای خلوت بکشانی!

سید غیبی که خود را گرفتار خطری بزرگ میدید و در دل بخود ناسزا میگفت که چرا کارش را گذاشته و بفرهوسرانی افتاده است گفت:

- اختیار دارید آقا؛ بنده.

خلاصه قسمتهای گذشته

آقا بالاخان پس از مراجعت از اروپا و رسیدن بدرجه سرتیبی بخاطر عشق فروغ دختر میرزا کاظم خان و برای اینکه بر او دست باید و ضمناً زن زیبای خود ماروونا را سرک گوید بدستاری مادر خود خاتم بزرگ و خواهرش خاترازه خاتم مرتکب جنایاتی از جمله قتل پسر وزیر جنگ که خواستار فروغ بود بدست جنایتکاری موسوم به لطفعلی خان شد و ماروونا را با بیجهت زوداش زیبا در استراسبورگ ترک گفت. ذبیح الله خان پدر آقابالاخان زن شریب و جنایتکار خود را طلاق کنت واز دختر و پسر خود چشم پوشید و اموالش را به ماروونا و بیعاش مبه کرد و خود نیز تر در آن رفت. خاترازه خانم فریب شیدای موسوم بسید غیبی رمال را خورد و بچه او در آمد و چون دید که او گذشته از دزدیدن اموال مادرش میخواهد خود او را مثل فاحشه می و بیله پول در آوردن قرار دهد کریخت و توبه کرد و واسطه ماروونا باعث شد که پدرش نیز او را ببخشد. سید غیبی ضمن فرار از کسانیکه بدبالتی بودند و ضمن جستجوی خاترازه خانم بالطفعلی خان مصادف شد. نامعنی که آقابالاخان نوشته بود بدستش افتاد و پس از تحقیقاتی دریافت که آقا بالاخان در قتل پسر وزیر جنگ دخبل بوده است. بر ایه استفاده از این موضوع نزد وزیر جنگ رفت و نامه آقابالاخان به لطفعلی خان را که بدستش افتاده بود بوی نشان داد و جعل افسانه ای پرداخت و گفت کاغذ را از یک فراتر پست گرفتن و نزد صاحب آن بردم و گفتم: «کاغذ را بمن بده و پولی بعنوان مساعده از من بگیر و مطلب را هم بکسی بروز مده...»

سید غیبی که از صد تومان ناراضی ولی از شنیدن اسم پنج هزار تومان سست شده بود گفت:

قربانت کردم، مگر فراموش فرمودید که عرض کردم مدتی داماد این خانواده بودم و درین مدت خیلی چیزها فهمیده و به چندین جنایت دیگر هم که بدست همین آقای سرتیب اتفاق افتاده است پی برده ام که حضرت اشرف با دانستن آنها خیلی کارها میتواند انجام دهند!

وزیر جنگ با صدای لرزان و لحن اضطراب آلود گفت:

راست میگوئی؟ این جنایتها کدام است؟ واقعاً میدانی؟

- البته که میدانم قربان، ولی اجازه بفرمائید این مطالب را برای بعد بیانند.

- هم الآن بگو، يك قسمش را بگو...

ممکن است تو بروی و دیگر برنگردی!

سید غیبی به قهقه خندید و گفت بسر مبارکستان قسم اگر با ضرب دنگ هم بیرونم نکند باز هم بیای خود بر خواهم آگشت برای اینکه رت و پوست کنده عرض کردم که بنده ازین موضوع قصد استفاده دارم و خوب هم میدانم که حضرت اشرف خیلی سخاوتمند هستند، بنابراین حتماً و مکرر در مگر در خدمت میروم و راز هر جنایت سرتیب آقا بالاخان را با تقدیم اسناد و مدارک آن به مرستان میرسانم و در مقابل آن قربانش بروم اسکناس میگیرم.

وزیر جنگ دستهای خود را بهم مالید و گفت: صعب ولد الزانی هستی!

سید غیبی عیبای خود را جمع کرد و خنده کتان گفت: قربان بقول معروف تعارف کم کن و بر مبلغ افزای، فعلاً دست لاف می مرحمت بفرمائید تا مرخص شوم و پاشنه های گیوه ام را برای پیدا کردن خانه صاحبخانه گذائی و ربکشم.

وزیر جنگ گفت: فعلاً صد تومان میدهم ولی بدان که اگر حق می در کارت باشد، سید غیبی حرف او را قطع کرد و

دروهمسایه نگاه کند!

سید غیبی قدری نزدیکتر رفت و گفت: خاک بر سر اینطور زنها... زن خوب است مثل شا باشد، قشنگ و مهربان و تودل برو!

زن روی خود را گرفت و گفت: - اختیار دارید آقا، با من مردم اینطور حرف نزنید!

سید غیبی گفت: چکنم خانم، کار دل است نه کار آب و گل... راستش اینست که بنده از چند دقیقه پیش محض خاطر شما ب فکر افتاده ام بیایم این خانه را اجاره کنم، شما نمیدانید کلیدش پیش کیست؟

زن که فقط یک چشمش را از چادر بیرون گذاشته بود تکلیفی دلپسند بخود داد و گفت: - چرا، همینجا پشت این کوچه پیش مشهدی مرتضی بقال است؛ اما شما بگویم که میکوبند این خانه خوش بین و باشکون نیست، هر کس با بنجامیاید و چند ماهی میماند یا خودش یا یک نفر از کس و کارش میبرد و یا بالاخره الا خونم و لاخون میشود!

سید غیبی گفت: اتفاقاً من یقین دارم برای من خوش شگون خواهد بود برای اینکه وجود شما باعث شد که من ب فکر اجاره کردن آن بیفتم! فرمودید کلیدش پیش مشهدی مرتضی بقال است...!

- بله آقا، پشت همین کوچه!

- کلید را بنمیدهد!

- البته که میدهد، کسی که خانه خالی را بار نمی کند بیراه!

سید غیبی صدای خود را نرمتر و عاشقانه تر کرد و گفت: اگر بروم کلید را بگیرم و بیاورم شما تشریف میآوردید خانه را نشام بدهید؟

زن اندکی فکر کرد، بعد تکان دیگری پراز لطف و جذابیه بخود داد سرگردان و بدرون خانه نکرفت آنکجا بسند زنان گفت: **بله آقا چه مانع دارد؟**

سید غیبی که دلش از او چندمیلزید و بخود نوید میداد که در خانه خالی لطفلی خان، بی دزد سر روی خرج کام دلی از این زن خواهد گرفت گفت:

یک دنیا ممنونم، الآن کلید را میگیرم و بر می گردم؛ شما دم در تشریف دارید؟

- نه، مع در را می بندم و پشت در میایستم، همینکه صدای باز شدن در این خانه را شنیدم میآیم، شما در راپیش کنید اما بنشینید، خودتان هم بروید توی اطاق!

سید غیبی گفت: چشم! الهی تصدق شکل ماهت بروم! و بسرعت بر آه افتاد. چهار پنج دقیقه بعد با کلید بازگشت: از مختصر حرکت در خانه همسایه دریافت که زن زیبا پشت در ایستاده است. در خانه لطفلی خان را گشود و بی آنکه آنرا بیند بدرون رفت و وارد اولین اطاق شد.

چهار پنج دقیقه بعد صدای باز شدن کلون شدن در خانه بگوشی رسید و لرزش دلش افزون شد پنجره را باز کرد و منتظر ایستاد ولی يك لحظه بعد سراپا لرزید زیر اجبای زن چادر نمازی شوخ و شنگ يك مرد کردن کلفت سی و چند ساله در حالی که آستین خود را بالا زده و کارد درشتی با تیغه بپن بدست گرفته بود و رد حیاط شد فوراً سید غیبی را جلو پنجره دید و گفت: **بیای جلو ببینم شرف بد رسوخته مادر...!**

سید غیبی مثل بید لرزید، از وحشت خود را عقب کشید و در حالی که مو بر اندامش راست ایستاده بود گفت:

- با من هستی آقا؟

- بله مادر رسگ بی ناموس با تو هستم!

کارت اینجا چیست؟

- آمده ام خانه را ببینم!

- بشفراخانه را ببینی یا زن همسایه را بیک جای خلوت بکشانی!

سید غیبی که خود را گرفتار خطری بزرگ میدید و در دل بخود ناسزا میگفت که چرا کارش را گذاشته و بفرهوسرانی افتاده است گفت:

- اختیار دارید آقا؛ بنده.

زادگاه های خوانندگان و نمایندگان ما

انگلیس ها در کویت چه میکنند؟ و مردم در چه کارند؟
 نماینده ما در بندر مشهور در راه کویت این شرح را نوشته است.
 مجله تهران مصور را اهالی آبا-ان بکویت میبرند و دو آنجا محبوبیت بسیار دارد و دست بدست میگردد. انگلیس ها در کویت هر چه سبب زمین و تخم مرغ است جمع میکنند و با هواپیما بلند میفرستند. در آنجا انگلیسی ها کسانی را که زبان انگلیسی میدانند تا مورد تحقیقات فراوان قرار ندهند بکاری نمیگذارند. اهالی کویت شب و روز درباره ایران و دکتر مصدق حرف میزنند و اگر کوچکترین دعوائی بشود مردم میخواهند فوراً انقلاب کنند. در تمام ساعاتی که رادیو تهران برنامه دارد مردم از پای رادیو دور نمیشوند.

هن خائن وطن نیستیم
 آقای حسین قاسمی متعاقب شرحی که در شماره ۴۹۴ در خصوص بان تود- کیزم نوشته شده تلگرافی باین مضمون ارسال داشته و طی آن نوشته اند من فرزند یکی از میهن پرستان باکثرت هستم و هیچوقت دامن خود را به ننگ دروغ و سیاست بازی نیالوده ام و الآن هم هیچوقت بفکر سیاست بازی نیستم چه رسد به سیاستی که خیانت وطن در آن باشد، شما مگر سیاست سخت تر که در باره اکراد و رنجش اکراد را از آنان نمیدانید؟ اگر تحصیل در ترکیه و ازدواج با عواداً کرد نواد خود گناه است چرا از صدو بیست نفر محصل ترک زبان ایرانی فقط دامنگیر یک کرد ایرانی شده است؟ هر گاه خبر نگار شما بطوریکه در مجله نوشته است ثابت کند که من ده بده و شهر بشهر گردش میکنم و اشخاص ساده لوح را باین تشکیلات که اصلاً وجود ندارد بامن از آن بی اطلاع فریب میدهم راضی هستم اعدام شوم در غیر این صورت زبان منبر شما به ملت دروغ گفتن و تهمت زدن باید بریده شود.

تیرتّه متهرم بقتل
 آقای گروه بان دوم نیروی دریایی علی اصغر باغری از خرمشهر ضمن شرح مرسوم از آقای علی پارسی پور وکیل بایه یک دادگستری که با وجود قطعی شدن حکم محکومیت او نامتوا-ام مفرضانه یک قتل واهی با کمال جدیت به جمع آوری دلایل پرداخته و اعاده دادرسی خواسته و بیگناهی موکل خود را اثبات کرده و حکم تیرتّه اذداد گاه جنائی گرفته صمیمانه تشکر کرده ضمناً شرح این واقعه را که شهادت چند نفر گواه دروغین موجب محکومیت او در مراحل مختلف شده نگاشته و با تعجب پرسیده است که چرا اکنون که مسامح شده است این اتهام دروغ بعضی بوده است مقرران تعقیب نمیشوند؟

نتیجه لجام گسیختگی نور چشمی ها
 خبر نگار ما از بندر دیلم نوشته است که وضع خواربار و نرخ آن در نتیجه لجام گسیختگی کسبه و سوء استفاده نورچشمی ها خیلی بد شده است و این از خدای خبرها مردم را میچاپند و دادرسی نیست. برای بهبود وضع رعایای این حدود هم تاکنون هیچگونه اقدامی نشده و این تیره روزان بدتر از سابق در حال اسارت و بردگی بسر میبرند.

فعالیت تخریبی و محاصره پاسگاه
 نماینده ما از بندر پهلوی نوشته است چندی است افراد حزب منحلّه توده در شهرستانها و قرا و قصبات دست به فعالیت تخریبی زده راحت را از مردم سلب کرده اند و اکنون تبلیغات شوم خود را بیشتر در قریه آبکنار اجرا میدهند که شهزیره ایست در وسط مرداب که اطرافش را آب فرا گرفته و در حدود چهار کیلو متر از طریق دریا با بندر موسوم فیض الله هیبت الله در آنجا مشغول تبلیغ مرام اشتراکی و بخش اوراق مضره بود. استوار نوروزی فرمانده دسته ژاندارمری آبکنار او را دستگیر میکند و اوراق را از وی میگردد ولی او بنای نعاشی و جار و جنجال میگذارد وعده زیادی از توده می ها میرسند و استوار را بقدری کتک میزنند که بسختی مجروح و ناگزیر از تیراندازی میشود گلوله بسینه هیبت الله میخورد و روز بعد جان میدهد ضمناً ژاندارمها میرسند و استوار را نجات میدهند. آشوبگران پس از فرا جمع میشوند و پاسگاه ژاندارمری را بقصد خلع سلاح محاصره میکنند ولی بر اثر بایرداری افراد ژاندارم متفرق میشوند

فقدان پول خرد
 آقای محمد هاشم کارگر از فیروزآباد نوشته است که این شهرستان بانک ندارد و معاملات با پول خرد انجام میگردد ولی مدتی است پول خرد بهیچوجه در اینجا وجود ندارد و مردم خصوصاً با نزدیکی شب عید فوق العاده در زحمت هستند و بلائی نبودن پول خرد به بالای فقر و بیکاری هم افزوده شده است.

بیست هزار نفر بدون دانشگاه
 از براجهان نوشته اند که این شهر با آنکه دارای بیست هزار نفوس است دادگاهش را منحل کرده اند و این موجب شکایت مردم شده است و عموم استعدا دارند که دادگاه آن مجدداً دایر شود.

بنگاه حمایت دیوانگان کمک خواسته است
 بنگاه حمایت دیوانگان که در خیابان ارتک تهران محل مرکزی جمعیت شیروخورشید سرخ ایران تأسیس شده از اهل خیر و احسان کمک خواسته است تا بتواند نقشه و برنامه خود را برای نگاهداری و مداوای دیوانگان بخوبی انجام دهد
 به پاسبان خانه اجاره نمیدهند
 پاسبان فلاملی اسکندری با داشتن عائله بهر جا مراجعه کرده گفته اند به پاسبان اطاق اجاره نمیدهند بعد نالیاس عاری یک اطاق اجاره کرده چند روز بعد صاحبخانه بنای بد رفتاری را با زن او گذاشته و موجب اذیت و زحمت شده است. این پاسبان نوشته است من بهر جا از دست این صاحبخانه شکایت کرده ام ترتیب اثر نداده اند من که ضابط دادگستری هستم در صورتی که نتوانم حق خود را بگیرم چگونه میتوانم حق مردم را حفظ کنم!

۲۵ ساعت پرواز مطبوع به نیویورک با اس-آه اس

از طریق رم ژنو هامبورگ و کوبنهاک
 از مهمان نوازی و پذیرائی های اسکاندیناوی در هوایمالدت برید
 در هر یک از شهر های بین راه طبق میلان میتوانید توقف کنید.



برای کس اطلاع بیشتری از نمایندگی های ما در
 و یا به شرکت لوان تور
 میدان لردوسی تلفن ۲۵۰۱۷ و ۲۷۴۰۴ مراجعه فرمائید

خطوط هواپیمائی SAS
 اسکاندیناوی



روپال و کیمتک

عالی ترین درجه شکوه در مسافرت مستقیم از لیبانوس اطلس به نیویورک با هواپیمای وسیع DC-6-B که فقط ۳۴ نفر مسافر میرد و غذای همرا با غذایی که بوسله سفر مسافران و خدمتکار و خدمتگذار پذیرائی میشود دارای ۲۶ صندلی تخت خوابی و ۸ غرابگاه صندلی کلوب تروپیکر
 حداقل ۱۷٪ سرانه جوئی موشی که ۹ هواپیمای نوری جهاکری DC-6-B پرواز می کند غذاها را با پرداخت جزئی تناول می نماید از سایر خدمات ها جزو سروس و رسوم اسکاندیناوی استفاده نخواهد کرد.

ایتالیان ساندوز



مسکن کلیه دروها
 معالج دندان درد - سیاتیک - گریپ - سرماخوردگی



تریزین و تریوسلو TRIOSIN & TRIOCELLO
 رنگهای مینائی
 رنگهای مینائی نیر و سلولوزی
 برای رنگ کردن مو
 رنگهای ورنی مخصوص برای مصارف صنعتی
 تپیریت TEMPERIT
 رنگ مخلوط و چپناک
 آلورِد ALU-RED
 مواد رنگی فاسد شدنی از جنس مخصوص
 مرکب چاپ
 برای چاپ اوقت - چاپ سنگی - چاپ آبشینی

رنگهای پودر و مواد رنگین
 برای ساخت ورنی انواع لعاب و رنگ مینائی
 رنگ روغن - مرکب چاپ رنگ کردن سطح داخلی و خارجی دیوار
 ورنی و رنگ مینائی
 برای پوشش سطح داخلی و خارجی
 رنگهای روغنی



Chemol
 ChemolimpeX
 صادرکننده:
 کمپانی تجارتی مجارستان برای روغنهای معدنی و مواد شیمیائی
 Budapest 62, P. O. B. 248 Hungary

دوست شما اندر میگوید



سر دشت آقای م. ت. م. برای تحصیل هیچوقت دیر نیست و هیچکس نباید بگوید وقت تحصیل گذشته است. برای افراد علم دوست و روشن فکر همیشه و در همه جا وسیله درس خواندن و تکمیل معلومات فراهم میشود بشرط آنکه خود بخواهند.

آقای رضا ح. ج. مثل اینست که باین وضع که دارید و با اینهمه بدکاری و بی نظمی و بی ایمانی و خدا شناسی و اعمال و عادات مکروه و زیسان بخش با کمال سرعت طریق مرگ را میبینید شما که خودتان میدانید اینقدر بدستید و همه آشنایان شما از شما اینقدر متنفرند و باین سرعت رو بزوال میرود در صورتی که نتوانید بحال خود فکری کنید و این میها را به نیروی همت و ایمان و خدا شناسی و پیروی از شرایع دینی زیر پا گذارید چگونه توقع دارید که من راه چاره بی پیش پای شما گذارم؟

آقای گروهبان ض. ک. آفرین با احساسات و نظیر ستاره شما... البته نویسندگان و علاقه مندان چراغی که مداح بیگانگان هستند بوسی از وطن پرستی و شرافت ملی بشما نشان نرسیده است؛ این عناصر کثیف در صورتیکه کشور روی صلاح بیند بخودی خود معمو خواهند شد. وظیفه فردی شما در مقابل این افراد آنست که تا آنجا که میتوانید براغنائیشان پیردازدید و بآنان بپناهانید که فریب خورده و گمراه شده اند.

تهران - آقای مهرداد - هر موقت وقت دارید پیش از ظهر یا بعد از ظهرها به دفتر تهران مصور مراجعه و با ارائه این شرح و پرداخت صحت ریا کلید بی را که میخواهید و در شماره ۴۸۹ چاپ شده است دریافت دارید.

تهران آقای علی، خ. س. بمادران صریحاً بگویند که تا تحصیل اشتغال دارید و درآمد کافی برای اداره زندگی خانوادگی ندارید زن نخواهد گرفت و حاضر هم نیستید قبل از آن، وقوع اسم نازدی روی کسی بگذارید. با آن دختر دیگر هم صحبت نکنید و خود را زیاد باند نسازید و حواستان را زیاد مشغول او ندارید. بعدها که توانستید متاهل شوید اگر مزاجت با او امکان داشت چه بهتر.

آقایان: م. ب. و م. م. و م. ص. شما آقایان بیهرفت قدری حیا کنید و قدری بیشتر آدم باشید، اگر انسانیت و سعادت در آن چیزی است که شما شایسته اش هستید خر سعادتمندترین موجود است!

آقای داریوش وصال. فعلاً تصمیم بدرج معمولتر نداریم.

آذر شهر آقای ع. د. ا. ن. روزنامه بهیچ جا بستگی ندارد و مستقل است - مرحوم دکتر زنگنه یک مرد فرهنگی و دانشمند بود و عده زیادی از آشنایان او معتقدند که مرد خوبی بود.

راویو لیتست

ممکن نیست که برای جدید ۱۹۵۳ راویو لیتست این سفید و سفید

RADIO TEST



خوی - آقای کریم. ا. درد شما فقط یک جو غرت و یک اذدن اراده و همت است و در خانه اگر کسی است یک حرف بس است.

قصر شیرین - آقای خ. ی. اگر باطباء مراجعه کرده بودید و آنها نتوانستند دلیل کوتاه قدم ماندن و ریزماندن شما را پیدا کنند و بدرمان آن پردازند اذ دست من چه بر میآید؟

همدان آقای احمد عبدان. و **تهرای آقای حسن. پ. پ.** نویسنده مقالات مربوط با روپا از حسن نظر شما متشکر است و اگر عمر و فرصتی باقی باشد بعد ها آن مقالات و دنباله آنرا بصورت کتاب چاپ خواهد کرد.

سردشت آقای ن. و. بالاخره چه میشود کرد آقا، هر چه باشد مادر است و مادر را هر چه باشد باید محترم شمرد. باین پیرزن هفتاد ساله مدارا کنید و آتش بدخلی و بدرفتاری او را با آب مهربانی فرو نشانید. اگر هم برای شما میسر است او را بسافرت و زیارتی بفرستید - اگر متاهل هستید بزنی خود سفارش کنید سر بس این پیر زن نگذارد و احترام او را مراعات کند.

آقای نورالدین چهارمناری تبریزی - اگر امیر ارسلان اینقدر هوم و بدشگون است که شما شنیده بودید و متعجبید باید نصف بیشتر اهل تهران از شماست آن مرده باشند زیرا این کتاب صدها هزار نسخه چاپ شده و کمتر کسی است که آنرا خوانده باشد - ملاحظه میفرمائید که این قصه مصور در صفحه فکاهیات چاپ شده و صرفاً برای تفریح است.

ری - آقای عزیز ع. ز. عادت زشت و خطرناک خود را که منتهی به جنون و مرگ فلاک آمیز خواهد شد بپست خود و با مراجعه بدستورهای که سابقاً مکرر درین صفحه نوشته ایم ترک کنید و از آن دختر خوب بامحبت نیز بدلیل بیسوادی او چشم پوشید و با او مزاجت کنید

بافوق م. ر. حالا که شما باین خوبی و جوانی و خوشکلی غیبت و خطا کرده وزن کسی شده همد که دودختر زرت تقریباً بقد خودتان اذدن قبلی خود دادود عادت با استعمال نوشابه هم دارد و تندوبد اخلاق هم هست در صورتیکه مجبورید با او زندگی کنید باخلاق و خوی او هم بسازید و راجع بعاتش به عذابش نیاورید شاید بتوانید با ملامت و مهربانی و با جاذبه زیبایی خود او را بتدریج آرام و مرتب بسازید. ولی اگر قبلاً دارید که غیرممکن است ضررها از هر جا که جلو بگیرید نفع است.

نفت شاه - آقای م. م. البسته آبول و سرمیکه از ترشحات غدد آندو-کربن یا غدد درونی گرفته شود خواص بسیار در رشد بدن دارد ولی فعلاً اطلاع ندارم که آیا این سرم برای مصرف عمومی ساخته شده است یا نه و البته تحقیق خواهم کرد

بهبهان - آقای ح. جمالپور یکبار دیگر در یکی از شماره های گذشته هاید هم در جواب شما بتفصیل نوشتم که ورزش برای نوزادان هم باندازه خودشان لازم و مفید است و ورزش مرتب و مطابق اصول البته لاغری را هم بتدریج دفع میکند.

منظر طراوت - دوام - ثبات



ماتیک زانده VIZ-AN-DE

مصور در صفحه فکاهیات چاپ شده و صرفاً برای تفریح است.

ری - آقای عزیز ع. ز. عادت زشت و خطرناک خود را که منتهی به جنون و مرگ فلاک آمیز خواهد شد بپست خود و با مراجعه بدستورهای که سابقاً مکرر درین صفحه نوشته ایم ترک کنید و از آن دختر خوب بامحبت نیز بدلیل بیسوادی او چشم پوشید و با او مزاجت کنید

بافوق م. ر. حالا که شما باین خوبی و جوانی و خوشکلی غیبت و خطا کرده وزن کسی شده همد که دودختر زرت تقریباً بقد خودتان اذدن قبلی خود دادود عادت با استعمال نوشابه هم دارد و تندوبد اخلاق هم هست در صورتیکه مجبورید با او زندگی کنید باخلاق و خوی او هم بسازید و راجع بعاتش به عذابش نیاورید شاید بتوانید با ملامت و مهربانی و با جاذبه زیبایی خود او را بتدریج آرام و مرتب بسازید. ولی اگر قبلاً دارید که غیرممکن است ضررها از هر جا که جلو بگیرید نفع است.

نفت شاه - آقای م. م. البسته آبول و سرمیکه از ترشحات غدد آندو-کربن یا غدد درونی گرفته شود خواص بسیار در رشد بدن دارد ولی فعلاً اطلاع ندارم که آیا این سرم برای مصرف عمومی ساخته شده است یا نه و البته تحقیق خواهم کرد

بهبهان - آقای ح. جمالپور یکبار دیگر در یکی از شماره های گذشته هاید هم در جواب شما بتفصیل نوشتم که ورزش برای نوزادان هم باندازه خودشان لازم و مفید است و ورزش مرتب و مطابق اصول البته لاغری را هم بتدریج دفع میکند.

تهران آقای علی، خ. س. بمادران صریحاً بگویند که تا تحصیل اشتغال دارید و درآمد کافی برای اداره زندگی خانوادگی ندارید زن نخواهد گرفت و حاضر هم نیستید قبل از آن، وقوع اسم نازدی روی کسی بگذارید. با آن دختر دیگر هم صحبت نکنید و خود را زیاد باند نسازید و حواستان را زیاد مشغول او ندارید. بعدها که توانستید متاهل شوید اگر مزاجت با او امکان داشت چه بهتر.

آقایان: م. ب. و م. م. و م. ص. شما آقایان بیهرفت قدری حیا کنید و قدری بیشتر آدم باشید، اگر انسانیت و سعادت در آن چیزی است که شما شایسته اش هستید خر سعادتمندترین موجود است!

آقای داریوش وصال. فعلاً تصمیم بدرج معمولتر نداریم.

آذر شهر آقای ع. د. ا. ن. روزنامه بهیچ جا بستگی ندارد و مستقل است - مرحوم دکتر زنگنه یک مرد فرهنگی و دانشمند بود و عده زیادی از آشنایان او معتقدند که مرد خوبی بود.

منظر طراوت - دوام - ثبات

ماتیک زانده VIZ-AN-DE

مصور در صفحه فکاهیات چاپ شده و صرفاً برای تفریح است.

ری - آقای عزیز ع. ز. عادت زشت و خطرناک خود را که منتهی به جنون و مرگ فلاک آمیز خواهد شد بپست خود و با مراجعه بدستورهای که سابقاً مکرر درین صفحه نوشته ایم ترک کنید و از آن دختر خوب بامحبت نیز بدلیل بیسوادی او چشم پوشید و با او مزاجت کنید

بافوق م. ر. حالا که شما باین خوبی و جوانی و خوشکلی غیبت و خطا کرده وزن کسی شده همد که دودختر زرت تقریباً بقد خودتان اذدن قبلی خود دادود عادت با استعمال نوشابه هم دارد و تندوبد اخلاق هم هست در صورتیکه مجبورید با او زندگی کنید باخلاق و خوی او هم بسازید و راجع بعاتش به عذابش نیاورید شاید بتوانید با ملامت و مهربانی و با جاذبه زیبایی خود او را بتدریج آرام و مرتب بسازید. ولی اگر قبلاً دارید که غیرممکن است ضررها از هر جا که جلو بگیرید نفع است.

روماتیسم... سیاتیک...

اگر روماتیسم یا درد های مشابه شما مستعدار شمع الکوکسن استفاده و یک قطره از آن در محل درالصال کنید تا بلافاصله با حرارت مطبوعی که تولید میکند خون را جریان دهد و درد را تسکین دهد. الصال شمع الکوکسن فوق العاده است بوده و ابداع شمار از کار بازنیدار نزدیکه دارد و غایب نمیگردد.



شامع الکوکسن

طلاق

صحیح بین خودمان

هر روز که پست‌های خارجه به‌تیران میرسد، روز خوش و شادی دختران و زنان شیک پوش و مدبرست است، دسته دسته بی‌فازهای کتابفروشی و کیوسک‌ها که مجلات خارجه می‌فروشند می‌روند، یکی دو جلد مجله می‌گیرند، و با آنکه بیشترشان زبان خارجه نمی‌دانند، فقط بدین عکسها و اباسها و مدهای جدید اکتفا میکنند در میان این گروه آنها که تا اندازه‌ای فهمیده‌ترند با راجه بدوستانی که زبان خارجه میدانند، از مضامین دستورهای مربوط به مداخلاتی دست می‌آورند، و عده‌ای هم که اروپا رفته یا زبان بیگانه آشنا هستند، استفاده لازم را از این مجلات میکنند و چون به مدها علاقه‌مندند، و سرمایه‌کافی هم در دسترس دارند، خیلی زود آن مدها را بکار می‌بندند.

موضوعی که بیش از هر چیز مورد توجه آنها است، تغییر رنگ‌موی سر، لاک ناخن، کرمهای صورت و لب، و رنگهای زیر ابرو و مژه، صابونهای شستشوی سرو بدن، مدل‌های لباس زیر و کفش و کیف و انواع وسایل آرایش است. مخصوصاً وقتی این مدها مورد توجه است که بپوشند یک ستاره معروف سینما هم از آنها استفاده میکنند، آنوقت است که سرو دست میکنند، نمازها را می‌خوانند، مضمون می‌خوانند، و به رقیبتی که شده اجناس مورد نیاز را می‌گیرند، چند ساعت بدلب و لوجه و چشم و ابرو عوض میشود، موهای سر، سبز و زرد و قرمز و آبی و کوتاه و بلند میشود، همه چیز تغییر میکند غیر از کردار و رفتار.

منازاع مد، موضوعی که بیش از هر چیز دیگر در این مجلات مورد توجه بانوان است و علاقه بخواندن آن دارند، قسمت‌های ازدواج و طلاق است و میخواهند بدانند فلان ستاره معروف سینما که مورد علاقه آنهاست چند شوهر کرده، چند بار طلاق گرفته، علت طلاقها چه بوده و آنها از کدام قسمت از کارهای این ستارگان دلربا میتوانند تقلید کنند.

در آنجا میخواهند فلان ستاره سینما مثلاً، چون شوهرش سیگار میکشد، یا مشروب مینوشد، یا شب در خواب حرف می‌زند و خرخر میکند، یا بدنش عرق میکند، یا در خانه دارد، یا قدش کوتاه، یا بلند، یا شکمش بدترکیب است، پول ندارد، و لخرج است، یا زن دیگری رابطه دارد، دندانهاش مصنوعی است و مدها می‌بندد دیگر برای ششین مرتبه طلاق گرفت و شوهر او هم مثلاً هفت مرتبه است که زنیهای خود را طلاق داده است. چقدر جای انوس است که در کشور ما یک آمار صحیح در دسترس مردم نیست تا هر هفته فهمند که در شش روز گذشته چند ازدواج و چند طلاق و چند مرگ طبیعی و چند خودکشی و چند کورتاژ بر اثر این تقلیدهای بیجا رویداده است.

دفاتر طلاق کمتر اطلاعات خود را در دسترس مردم میکنند، با اینحال خبر طلاق مثل خبر مرگ در همه جا منتشر میشود، ولی دلایل آن کمتر ذکر میگردد، گاهی تقدیر و سرنوشت، گاهی عدم توافق اخلاقی و امثال آن را دلیل اختلاف و مناقشه بین آنها میدانند. سابقاً می‌گفتند فلانی کارد با ستغواش رسیده بود، یا بجهت مهرش را حلال و جانش را آزاد کرد، ولی حالا دیگر کارد و چاقو لازم نیست، هر روز صبح که خانم می‌لبس بکشد موضوع کوچکی را بهانه میکند و همانند بدفتر طلاق می‌رود، یا نودز هیچکس هم گوش نیدهد و طلاق خود را می‌گیرد و مهر خود را هم تا دینار آخر وصول میکند. در این موارد همیشه تقصیر بگردن مرد بدبخت است و خانم بی‌بجوه تقصیر ندارد و سادزداد بی‌گناه است. در حالیکه اگر بدرد دل مردان برسید خواهید دید که چه خون دلها میخورند و دچار چه بدبختیها هستند که برای حفظ حیثیت و شرافت خود از اظهار آن درد دلها خود داری میکنند، و قول معروف تا کارد با ستغواشان نرسد لب بسخن نیگشایند.

خانم یکی از صاحب دفتران مورد اعتماد نقل میکرد، عصر یکی از روزها مرد متین و موقری بانفاق خانمش با اتومبیل شخصی بمنزل ما آمدند، آقا با قیافه پرافروخته اصرار داشت که فوراً خانم را طلاق بدهد، هر چه شوهرم نصیحت میکرد فایده نداشت، بالاخره آقا با حال عصبانی و تشنج اعصاب دکه ماتوی خانم زاباز کرد و او را لغت در حالیکه فقط یک مایوی شنا بر تن داشت بشوهرم نشان داد و گفت: آقا به یقین، من رفته‌ام این خانم محترمه را از استغفر شنا، از پهلوی دوستان و رفقای عزیزش اینجا آورده‌ام که طلاقش را بدهم تا مجدداً بتواند پیش آنها برگردد. با این توضیح دیگر چه دلیلی میخواهید، نگذارید بیشتر برده‌ها را بالا بزنم اما خانم میگفت: «من در زندگی آزادم، من پاکسی جز دوستان شوهرم آمیزش ندارم، هیچکس نمیتواند این آزادی را از من بگیرد».

شوهرم از شنیدن این ماجرا چشم‌های خود را برهم گذاشته و از پشت‌هش خوب میدیدم که در موقع اجراء صیغه طلاق اشک از چشمانش روی دفتر طلاق میریخت. او میگفت: خدا یا این آزادی را از ما بگیر!! اگر تمدن اینست چه بهتر که باشد!!

این خانم داستانها داشت، وصیحت‌ها کرد که من از گفتن آنها شرم دارم.

آنچه میتوانم بگویم این است که اغلب زنان ما در اثر جهل و بی‌سوادی بر اثر نداشتن تربیت اولیه و وقتی بایکمه زنان و مردان خوش ظاهر و بد باطن معاشرت میکنند، حرکات و اعمال زشت آنها را یاد می‌گیرند، بعد سرگذشتهای مبتدلی را که در برده سینما می‌بینند یاد بعضی از مجلات می‌خوانند، روحیه آنها تغییر میکنند و از جاده عفاف و باکی و درستی منحرف میشوند. اگر ماسواد و تربیت بدکافی داشتیم در همین مجلات خارجه که در بالا با آنها اشاره شد بهترین دستورهای زندگی، معاشرت، بچه‌داری، خانه‌داری و شوهر داری را می‌آموختیم و از آن‌ها سر مشق می‌گرفتیم، ولی انوس!!

تیغ ناست

مورد پسند همه

درمان قطعی سوزاک

سرویس مخصوص برای بانوان
امراض چلیدی - ضیق مجرا - تورم پرستات
امراض زنانه - نازائی - ضعف قوه باه
خیابان سبه مقابل پست خانه
تلفن ۳۳۴۱۶ دکتر دانشگر

کرم زیوتون ساخت ایران

زیبائی شما را با کمال میرسد
در رفع خشکی چروک صورت و
سرمه‌دگی چهره فوق‌العاده موثر است

مرکز فروش دارویی پایدار ناصر خسرو

دیپلوما دارویی
آلمانی برای جلوگیری از ریزش مو و شوره سر و روئیدن مو در سرهای طاس میباشد.
محل فروش لاله زار نومقابل پاساژ گل نمازیه بروین

نماینده انحصاری

رادیوهای تست - براون - فیلیس
رشت رادیو متروپل خلیل مصلحی

رادیو وگا

محصول معتبرترین کارخانه رادیوسازی آلمان
نماینده انحصاری شهر ایران:
شرکت تجارتی وگان
!سویت محدود

WEGA RADIO
SABET & SONS
تلفن ۲۵۱۷۱
۲۲۶۲۶

تهران
خیابان فردوسی
کاشی ۱۱۳۶
گمرانی ۵۲۷۱۰

نمایندگان شهر همتانها

مشهد: سوپر رادیو - آبدان: ساویز - یزد: تجارتخانه وهابزاده - شاهی
علائی - رشت: الکتریکی صیادی - کاشان: رادیو آتامو - کرمانشاه: کاظم کاویانی
بروجن: مصطفی عباسی - اصفهان: موزیکال - قزوین: الکتریکی شفاهی - شیراز
افتخاری - اهواز: علی باغی - بهشهر: الکتریکی شال - همدان: الکتریکی نور -
اراک: اسدالله بلورچی - کرمان: تجارتخانه ستوده - تربت حیدریه: افکاری - نگرورد
الکتریکی امامی - تبریز: بنگاه موزیکال - بابل: الکتریکی نور

(آگهی از پیک)
از سایر شهرستانها نماینده میپذیریم

گر مابه نادر حقیقتاً نادر است

راستی اگر نادر زنده بود بی شک گر مابه نادر را انتخاب میکرد - گر مابه نادر که دارای ۴۰ دستگاه خصوصی و ۲۰ دستگاه وان و یک دستگاه عمومی است افتتاح گردید
نشانی خیابان مولوی مقابل کوچه وزیر نظام

شامپو کرم رنگ زلفیت ساخت آلمان

بهترین شامپوئی است که از نظر طبی و بهداشتی در دنیا قیبت ندارد
ارزش: لوله های کوچک ۱۰ ریال
" بزرگ ۲۰ " "

« مرده عید » صدها رقم گراوانهای

شیک و عالی بادستمال و بی دستمال متناسب برای هر لباس که بخواهید مطابق وعده بیکه داده بودیم رسید
بن ژور لاله زار - تهران
آگهی از شرقی

سنگال مکمل و زیبایی

مدل برای بچه‌ها



خانم ب شما می‌توانید برای لباس عید پسر کوچک خود، از این مدل بافتنی استفاده کنید.



خانم (ت. س.) اینهم یک کت و دامن بهاره آخرین مد، شاهم بسلیقه خود رنگ‌های آنرا انتخاب کنید، و برای گردش بهار خود از این فورم لباس بدوزید.

عروس ابروان

ایندستان هیجان‌انگیز تزاری می‌کشد صفحه‌ای از تاریخ جنگهای ایران و روس را نشان می‌دهد و حاوی جاسوسی‌ها و اقدامات یکدوشیزه زیبای روسی درجه‌بندی جنگ و اعدام او در تهران است بزودی در دو جلد از طرف مؤسسه ادبی امید منتشر میشود. منتظر باشید آنگهی از پیک

در حفظ زیبایی خود بگو شد

بانوانیکه میل دارند صورتشان همیشه زیبا و شاداب باشد، و احتیاجی بآرایش‌های تند و زننده نداشته باشند می‌توانند از این چند دستور استفاده کنند.

قبل از شروع آرایش، جسم انسان باید در کمال راحتی باشد، باید لباس گشاد و راحت تن داشته باشید، موهای خود را جمع کنید و با پارچه می‌سندید، بعد صورتتان را با کرم پاک‌کننده آنگاه صورت خود را با آب و صابون بشوئید بعد صورت را خوب خشک کنید، اگر پوست صورتتان خشک است کمی چربی بالا نولین مخلوط کرده بچهره‌تان بمالید، اگر لانه‌لین نبود همان چربی کافی است در مقابل آب منزه نشینید، صورت و گردن خود را خوب ماساژ دهید، وقت کنید همیشه بسمت بالا ماساژ دهید، تقریباً ۵ دقیقه اینکار را بکنید، بعد می‌توانید ماسکی برای صورت خود باین ترتیب تهیه کنید.

قدری گل‌رخت شوئی را با شیر مخلوط کنید و از آن خمیری بسازید همین‌کلیت ممکن است قدری ماست بادو قاشق آرد و کمی جوش شیرین را باهم مخلوط کنید و روی صورت بمالید، پس از آن دراز بکشید و سعی کنید صورت در کمال راحتی و نشاط باشد. این ماسک را اقل ۱۵ دقیقه روی چهره‌تان نگاه دارید. برای اینکه کاملاً راحت باشید دراز بکشید برای حفاظت چشم دو قطعه پنبه خیس را روی آن بگذارید، سپس ۱۵ دقیقه صورت را با آب نیم گرم بشوئید و خوب خشک کنید. صورت‌های خشک هرده روز یکبار و صورت‌های زرد رنگ و چرب هفته‌ای یکبار این کار را لازم دارند. اینرا هم بدانید که عصبانیت رنگ صورت را زرد میکند، بنا بر این سعی کنید هیچگاه عصبی نشوید تا همیشه شاداب و زیبا بمانید.

مانتو بهاره



یک مانتو بهاره زیبا که در هر روز و بهلا و چه‌چنین برای رفتن باسکی می‌توانید از آن استفاده کنید.



اینهم یک بالتوز زیبا که بقیه آن تا پایین دامن، از مغزل قهوه می‌رنگ کمی بر رنگ تر از خود پارچه است.

دست همانست که برای بانو «پوراندخت م» نوشته شده است.

دوشیزه شمشه خوبان. تهران برای دفع موخوره سر، قدری آب گوجه فرنگی تازه با سرکه مخلوط کرده، نوک موها را خوب با آن مالش دهید، یا قدری برک درخت سیب را که خشک کرده و کوبیده شده باشد خیس کرده بسریبندید، نوک موها را نیز می‌توانید با بچینید یا از کسبیکه این کار را بلد است خواهش کنید با شمع بسیار کوچکی بسوزانید مواظب باشید مبادا یکبار موهایتان را تا بیخ بسوزاند و گناش را برگردن مایه‌اندازد!

پاسخ پیر سبش دوشیزگان و بانوان

بانو پوراندخت م - تهران آ توالت برای دوشیزگان تا حد بسیار کمی مجاز است البته نه برای آنها که تحصیل میکنند و بدبیرستان، دانشکده یا دانشگاه میروند (برای دیگران هم باید بعنی باشد که وضع صورتشان از حال طبیعی بیچوجه خارج نشود، توالت تا این حدود تقریباً جزء نظافت و آراستگی محسوب میشود، دوشیزگانی که از بیست سال کمتر دارند هیچگاه نباید آرایششان محسوس باشد، آنها که از ۲۰ سال بیشتر دارند می‌توانند کمی بیشتر آرایش کنند ولی بهر حال آرایش دوشیزگان نباید زیاد تند و زننده باشد قرمزی و ورم دستها در سرما، بملت سرمازدگی یا کنده‌گی جریان خونست که بوسیله ورزش و بجریان انداختن خون و بتجویز طبیب با تریق چند آمپول کلسیم یا خوردن چند قرص آن بر طرف میشود، دست‌ها را هم با محلول یک برابر کلسیرین و دو برابر آمونیک روزی چند مرتبه از نوک انگشتان رو به‌مچ دست مالش دهید

دوشیزه فنانه دولتشاهی شیره بادام را می‌توانید به‌دو طریق استعمال کنید، یکی اینکه صورت و گردن را کاملاً بدان آغشته کنید، بعد با پنبه مرطوب آنرا پاک کنید، یا آنکه پنبه مرطوب و فشرده را با آن آغشته کنید و بصورت بمالید تا توالت پاک شود، فرمول لوسیون

معما و مشکل لباس را جنرال مد حل کرده
عید نزدیک است و تردید جایز نیست
هر نوع لباس بخواهید جنرال مد حاضر دارد
جنرال مد لاله‌زار کوچه برلین تلفن ۳۳۹۹۳ تهران

عکس گرفتن با فیلم پروتس آلمان
بصرفه و صلاح شماست
لیونها تفریح و دنیا
فیلم پروتس آلمان
کالای هلند
چهارراه اسلامبول نقش ۳۴۶۳۵
تلفن ۳۴۶۳۵

حاتم طائی قرن اتم
هر پرسی با پدرش بر وشکاه چای ثلاث بیاید یک کیلو چای مجاناً با داده میشود بشرط آنکه سن پسر کمتر از شصت سال باشد
فروشگاه چای ثلاث بازار مقابل سرای شیخ ۳۴۶۳۵ از شهرستانها نماینده می پذیرد

علامت مخصوص

هید نزدیک است چه بهتر که عیدی خود را از آخرین مدل دستبند ۱۸ عیار عقاب نشان که با ضمانت نامه رسمی فروخته میشود تهیه نمایید
علامت عقاب نشان مورد اطمینان همه است
عمده فروشی بازار زرگرها حاج سید اسمعیل جلالی محل فروش جزئی حاج ماشاء الله و حاج عباس کاظمی آژانس مترو

حب فولاد
حب فولاد
حب فولاد
حب فولاد
بازار معراج سنگر
دران منته به
تقریباً نصف
اعاده و نه‌تیر روی جوانی
بهره‌توتیر
حب فولاد
رکزوش کبیر افغانی کشر



جسد خون آلود زنی ناشناس را در زیر زمینی مرطوب یافتند

ناگهان در اطاق باز شد و هماندم سه مرد ناقابدار به میان اطاق جستند... هنگامیکه تیغه چاقو را گشود، رنگ «ستاره» چون گچ سفید شده بود

وقتی زندانبان برای بردن غذا بزندانان رفت زندانبانان بر سرش ریختند

برای ادای توضیحات احضار خود دستور داده شد که سه نفر فوق الذکر تحت نظر قرار بگیرند و بعد مأمورین سراغ رضا رفتند اما، ضمن بازجویی معلوم شد رضا گناهکار نیست مأمورین کم کم به سه نفر نامبرده ظن شد تا آنکه پس از تحقیقات معلوم شد علی اکبر وحسین مصطفی سه نفر از سابقین مساجد و زبردستی هستند که مدتها مأمورین در تعقیب آنها بوده اند

پیره زن گور پشت درهین

پیره زن گور پشتی که قیافه اش او را زنی تریاکس و بدبخت نشان میداد بشهر بانی رفت و اظهار داشت قاتل دخترش ستاره را می شناسد. زن مزبور اشک و بران در جواب مأمورین گفت:

من مجبور با کمال سرافکنده می گویم که دخترم بدکاره بود، ولی بیچاره زیاد هم تصیر نداشت.

زمانه او را چنین باز آورده بود و نداشتن نان آور، دختر بدبخت را مجبور به ناموس فروشی میکرد. دخترم در این اواخر میگفت با سه نفر دزد که خیلی پولدار هستند آشنا شده و بسویی از آنها استفاده میکند، ولی بعد از چند روز متوجه شدم که دخترم نا پدید شده، اگر چه غیبیت او سابقه داشت، مگر این بار من نگران شدم تا اینکه چند روز پیش برای من خبر آوردند که دخترت را کشته اند، و -تی پرسیدم کی؟ گفتند سه نفر دهانی، شنیدن نام سه نفر، ناگهان مرا بیاد سه نفر سابق دوست دخترم انداخت، و آمدم بشما بگویم که بدون شک قاتل دختر بدبخت آنها هستند. مأمورین از پیر زن سؤال کردند

آنها تو مطمئن هستی که دخترت بدست این سه نفر دزد کشته شده است...؟ پیره زن در جواب گفت: چون ستاره دردناکشی نداشت، تقریباً میتوانم بگویم هیچکس قصد قتل او را نداشت، مگر این سه نفر که دزد هستند، و ممکن است برای ربودن طلاهای او دخترم را کشته باشند. از پیر زن سؤال شد، آیا این سه نفر دزد را تاکنون هیچ دیده و با آنها صحبت کرده ای؟ پیر زن جواب داد اگر چه دو بار بیشتر آنها را ندیده ام ولی مطمئنم اگر آنها را بینم بسویی می شناسم. مأمورین فوراً سراغ سابقین رفتند و آنها را نزد پیر زن آوردند، بیچاره مادر ستاره، بعضی آنکه چشمش به آنها افتاد فریادی کشید و گفت: بله، خودشان هستند الهی شکر که قاتلین دخترم پیدا شدند، سپس بیهوش بروی زمین در غلطید.

سارق شرافتمند

دیگر برای مأمورین شکای باقی نماند که علی و حسین و مصطفی در قتل ستاره دست داشته اند، ولی سارقین تا آنجا که توانستند از بیگناهی خود صحبت کردند تا اینکه یکی از مأمورین گفت: شما بیجهت خودتان را بگوچه علی چپ میزیند، زیرا ما میدانیم که شما قاتلین و برای اینکه اموال زن بدبختی را بر باید او را به بهانه ای از خانه اش دور کرده و در یک دور افتاده در خانه ای مخروبه و اسرار آمیز او را کشته اید. حسین قلی زاده یکی از سابقین که مرد پنجاه و چهار ساله ای بود وقتی شنید که باو نسبت قتل میدهند، چنان عصبانی شد که کنترل خود را از دست داد و گفت: بیخود بهتران نزدیک من از بابت سایر رفقایی چیزی نپندارم، ولی اینرا بدانید که

اگر سرم را ببرند هیچگاه دستم را بیخون کسی آلوده نخواهم کرد چه رسد باینکه زنی بدبخت و فاحشه را بکشم ولی مأمورین باظهارات او اعتراضی نکردند و دلایل و شواهدی که در دست داشتند باو گفتند که بدون شک قاتل آنها هستند - حسین وقتی مستأصل شد و دید انکار فایده می ندارد گفت اگر چه گفتن اصل قضیه برای من در سردارد ولی بگذارید حقایق را برای شما شرح دهم - بعد گفت شما میگوئید ما سابقه سرقت داریم، البته این حرف کاملاً صحیح است، و من و رفقایم سالها با هم دزدی کرده ایم اما موضوعی را که شما میدانید اینست که در قریه «قره داغ» شخصی زندگی میکند بنام اکبر که دهاتیها او را اکبر تاجر خطاب میکنند. کار اکبر این-



با دلبری او را فریب داد ولی خودش گول خورده بود

اکبر که هفته گذشته در زندان مرد است که میرود شهر و لوازم خرازی خریداری میکند و آنها را دردهات به دهاتیها در مقابل گرفتن تخم مرغ و روغن و سایر اجناس واگذار میکند.

اکبر از این راه تاکنون پول زیادی بدست آورده و همین امر موجب شده که ما تصمیم گرفتیم بوی دستبرد بزیم چون اکبر ما را می شناسد مجبور بودیم نقشه ای طرح کنیم. ابتدا با رفقا رفیق تبریز و چند روزی با ستاره گرم گرفتیم او را با خود به قره داغ آوردیم. یک روز مقارن ساعت دو ونیم بعد از ظهر که اکبر از ده خارج شد، ستاره در بین راه در حالیکه خود را هفت قلم آرایش کرده بود در مقابل اکبر ظاهر شد و با زبان چرب و نرم خود توانست دل اکبر را بر باید اکبر که میخواست برای انجام کار خود پنهان دیگری برود وقتی ستاره به او گفت بیا امشب در خانه متروک مشهور به خانه «جنی» با هم خوش باشیم، قبول کرد و به او قول داد که شب حتماً خواهد آمد

هنگامی که اهالی قریه بغواب رفتند اکبر به خانه مغرور و به رفت ستاره در آنجا انتظار او را میکشید، چند دقیقه می این دو نفر باهم مشغول عشق بازی بودند که ناگهان در اطاق باز شد و سه نفر ناقابدار به میان اطاق جستند! اگر چه ستاره خیال میکرد که ما از سرقت اموال اکبر - سهمی باو خواهیم داد و به همین جهت نقش خود را خیلی خوب بازی کرده بود مگر اینها بعضی اینک، چشمش باو کاردهای برهنه، ان افتاد که بطرف

درد تمام مدت مردم دستم را بخون هیچ جانماری آلوده نکرده بودم، مگر اینها نپندارم چرا آنشب آنقدر بیرحم شده بودم. چاقو را بالا بردم و در حالی که رگ و ریشه بدم میبارید دست را باین آوردم. تیغه چاقو در پهلوئی چپ او فرو رفت. فرق از سر و رویم میریخت زبانه بند آمده بود، با اینحال چاقو را از بدن ستاره بیرون کشیدم، و دومین ضربه را شدیدتر فرود آوردم.

او فقط توانست دوباره فریاد بزند! مردم بدادم برسید، دیگر صدایش ضعیف شد ولی هنوز چشهایش باز بود و مرا تماشا میکرد چند لحظه بعد ستاره آخرین حرکت را بخود داد و بیجان در کنارم افتاد. در اینوقت صدایی از دور بگویم رسید که موی بر اندام راست ایستاد، با هر زحمتی بود آن خانه که بر آستی بدین وهوش بود بیرون آمدم، با آنکه آه در بساط نداشتم سراغ الاغم رفتم، دو روز بعد قریه باز گشتم و از جریان کشته شدن زن ناشناسی در خانه جنی باخبر شدم، هیچکس بمن ظن نکرده بود، تا اینکه بالاخره قضیه کشف شد و شما سراغم آمدید.

محاصره زندان

اکبر در دادگاه جنایی تبریز بیس ابد محکوم شد و تحویل زندان گردید، ولی چون مرد ماجراجویی بود پس از چندی با عده ای زندانی تصمیم به فرار گرفت و مشغول بکار شد. کلیه زندانبانان را که آنها هم دلشان برای رفتن خارج لگ میزد با خود همراه کرد و یک روز مأمورین را که برای آنها غذا می آورد آقدر کتک زدند که دیگر هیچکس جرأت ورود بداخل زندان را نداشت، در نتیجه دوروز زندان بوسیله نظامیهامعاصر شد تا نتوانستند نظم را برقرار کنند و عده ای از اخلاقگران را به تهران بفرستند اکبر نیز بزندان قصر تحویل داده شد و در آنجا پس از چندی به اکبر بیسواد مشهور شد. هفته گذشته ناگهان حال اکبر بهم خورد و رفقای او را به بهداری زندان بردند، ولی اکبر دیگر زنده نبود، زیرا در اثر سکه قلبی مرده بود. دکتر طباطبائی پزشک قانونی پس از معاینه جسد او اجازه دفن صادر کرد و جسد اکبر، قاتلی که میبایست تا ابد در زندان بسر برد بگورستان حمل شد «اسد»

در تمام مدت مردم دستم را بخون هیچ جانماری آلوده نکرده بودم، مگر اینها نپندارم چرا آنشب آنقدر بیرحم شده بودم. چاقو را بالا بردم و در حالی که رگ و ریشه بدم میبارید دست را باین آوردم. تیغه چاقو در پهلوئی چپ او فرو رفت. فرق از سر و رویم میریخت زبانه بند آمده بود، با اینحال چاقو را از بدن ستاره بیرون کشیدم، و دومین ضربه را شدیدتر فرود آوردم.

او فقط توانست دوباره فریاد بزند! مردم بدادم برسید، دیگر صدایش ضعیف شد ولی هنوز چشهایش باز بود و مرا تماشا میکرد چند لحظه بعد ستاره آخرین حرکت را بخود داد و بیجان در کنارم افتاد. در اینوقت صدایی از دور بگویم رسید که موی بر اندام راست ایستاد، با هر زحمتی بود آن خانه که بر آستی بدین وهوش بود بیرون آمدم، با آنکه آه در بساط نداشتم سراغ الاغم رفتم، دو روز بعد قریه باز گشتم و از جریان کشته شدن زن ناشناسی در خانه جنی باخبر شدم، هیچکس بمن ظن نکرده بود، تا اینکه بالاخره قضیه کشف شد و شما سراغم آمدید.

محاصره زندان

اکبر در دادگاه جنایی تبریز بیس ابد محکوم شد و تحویل زندان گردید، ولی چون مرد ماجراجویی بود پس از چندی با عده ای زندانی تصمیم به فرار گرفت و مشغول بکار شد. کلیه زندانبانان را که آنها هم دلشان برای رفتن خارج لگ میزد با خود همراه کرد و یک روز مأمورین را که برای آنها غذا می آورد آقدر کتک زدند که دیگر هیچکس جرأت ورود بداخل زندان را نداشت، در نتیجه دوروز زندان بوسیله نظامیهامعاصر شد تا نتوانستند نظم را برقرار کنند و عده ای از اخلاقگران را به تهران بفرستند اکبر نیز بزندان قصر تحویل داده شد و در آنجا پس از چندی به اکبر بیسواد مشهور شد. هفته گذشته ناگهان حال اکبر بهم خورد و رفقای او را به بهداری زندان بردند، ولی اکبر دیگر زنده نبود، زیرا در اثر سکه قلبی مرده بود. دکتر طباطبائی پزشک قانونی پس از معاینه جسد او اجازه دفن صادر کرد و جسد اکبر، قاتلی که میبایست تا ابد در زندان بسر برد بگورستان حمل شد «اسد»

زنان قریه بابجه های خود بدین جنازه ستاره می رفتند



شبگرد سوم

گفت اگر تا نيمساعت ديگر در صندوق را باز نکني، ترا به پليس همپايم

«ديک فراز» که بن همکارانش به «موش کور» معروف بود، در آن دلش چون از غيبت «دين هولتز» ميليونر مشهور اطمینان داشت، بمنزل او رفت تا دستبرد شایانی به صندوق نوسواو بزند. بامهارت کامل در خانه را باز کرد، و وارد منزل شد و یکسر به دفتر صاحبخانه رفت، با خیال راحت چراغ را روشن کرد، کیف ابزار و آلات خود را زمین گذاشت و جلوی صندوق آهنین بزرگ نشست و شروع به باز کردن آن نمود. صندوق دارای رمز بسیار بود و با این سهولت باز نمیشد، بدن جهت بعد از ساعتی زحمت و کوشش هنوز «موش کور» در کار خود موفق نشد. موش کور همچنان گرم کار خود بود و عرق از سر و رویش میریخت که ناگهان جنبشی خفیف در پشت سر خود احساس نمود و بلافاصله صدا می شنید گفت:

«خیلی معذرت میخواهم که اسباب زحمت شما شدم. دستمال بالا!»

طوفان هولناک اروپا

بقیه از صفحه ۸

را از بیخ و بن میکند و بسافت زیادی آن طرفتر برتاب میکند، چنانکه تا بحال بارها دیده شده که باد لکوموتیو بان سنگینی را از روی خط آهن بلند کرده و بسوسط بیابان انداخته، یا عمارات چوبی بزرگ را از جا کنده و با خود چرخ زنان به هوا برده است! اما چون بعد از گرفتاری اینگونه طوفانها و سیل هانیویوم تصور این صحنههای عجیب بر ایمان مشکل است و شاید شما که اکنون این مقاله را میخوانید این مطالب را باور نکرده و آنرا حمل بر میانه و اغراق ناماید، در حالی که ما داستان برای شما نمی نویسیم، اینها مشاهدات همان کسانی است که بطور معجزه آسای توانسته اند از چنگ طوفانهای هولناک جان سالم بدر برند. در مواقعی طوفانی، سرعت سیر تندباد و گرد باد گاهی بسرعت سیر کوله میرسد در این مواقع هیچ نیرویی در مقابل آن تاب مقاومت ندارد و غالب آنها را اندازه هم که سنگین باشند مانند بر کاه به هوا میبرد و بازیچه دست طبیعت قرار میگیرد.

بدبختیهای انگلستان تنها طوفان و سیل و انفلاونز نیست، بلکه در این موقع که گرفتار خشم طبیعت شده، کشتیهای نیز مرتباً دریا آتش میگیرد و یکی پس از یکی غرق میشود مقامات دولتی انگلستان این حریقهای بی دردی را عمدی تشخیص داده و معتقدند که کارگران آفریقای جنوبی و سایر مستعمرات انتقام خود را از آنها میگیرند با اینجهت اسکاتلند یارد یعنی اداره آگاهی خود را مأمور تحقیق در باره این موضوع کرده اند تا هنگامیکه ما این مقاله را می نویسیم طوفان و سیل هنوز هم ادامه دارد و مشغول کشتار و غارتگری است اگر خبر تازهتری راجع به این موضوع برای ما رسید در شماره آینده بنظر خوانندگان خواهیم رسانید.



یکد استوان کوچک پلیسی

موش کور که روزنه امید برایش پیدا شده بود نفسی ب راحت کشید و گفت: نیم ساعت؟ نيمساعت خیلی زود بقیه در صفحه ۲۰.

موش کور وحشت زده دست از کار کشید و آهسته سر بمقرب گردانید، مرد خوش لباسی را که آثار تصمیم و اراده در وجناش پیدا بود و در لوری در دست داشت مشاهده کرد و گفت:

«چه بدبختی بزرگی تازه وارد بلانامل گفت:

«بلندشو و روی خود را بین کن. موش کور احساس کرد که طرف خیلی بر زور و نیرومند است و مقاومت در برابر او فایده نمی ندارد. ناخناس گفت:

«خوب شد که اسلحه با خود نداری، من از دزدانهایی امثال تو که با خود اسلحه بر میدارند بیزارم. بدان که من تا بحال به دزدی طرف صحبت نشده ام ولی امشب می خواهم باتو چند کلمه صحبت کنم!»

موش کور با لحن تأثر آمیزی گفت: «آقای «دين هولتز» چه صحبتی دارم باشما بکنم. من بدبخت زن و بچه دارم و الان مادرم هم مریض است و از روی ناچارى به این کار دست زده ام، نام من «ديک فراز» است و رفقا «موش کور» بن لقب داده اند. امشب گمان نمیکردم شتاب زل تان بر گردید.

«لابد خیال میکردی من به «میامی» رفته ام»

«همین است که گفتم، ولی وضع زندگی مشکل شده و خرج زیاد است و آدم مجبور میشود که...»

«دين هولتز» گفت:

«باین حرفها کار ندارم، بگو به بینم تا بحال چقدر در زندان بودی؟ موش کور بعد از لحظه ای تفکر گفت: «چه عرض کنم، یکسال، شاید هم بیشتر».

«از کی مشغول شکستن صندوق شدی؟»

«از یکساعت پیش»

«تا کی کارت تمام میشود؟»

«شاید یکساعت دیگر»

«خوب حالا پیشنهادی یا تو دارم. اگر سر نیم ساعت این صندوق را شکستی قول می دهم که آزادت کنم و بدست پليس ندهم!»

در تماشای خانه تهران - کمدی «احتکار شوهر»

همه متأثر میشوند و همه هیجان خنک میکنند

کمدی «احتکار شوهر» شما نشان میدهد که چنگ چه مصائبی رای خانواده ها بیار می آورد کمدی «احتکار شوهر» شما نشان میدهد که چرا این روزها کلفت پیدا میشود

میزانسن از: گرهبیبری - هنر پیشگان بقریب ورود ب صحنه:

بدری هورفر - سوابه - پرخیده - مصدق - شیدا - مصفا - تقیری - سونیا - حسین پور - بهشتی - مهری عقیلی

شروع ساعت هفت و نیم؛ روزهای جمعه دوم مرتبه؛ چهار و نیم و هفت و نیم بعد از ظهر کیشه رای فروش با بطنه روزنه از صبح بازا است

تیر آهنگ بزرگی - آهنگ ورق موجی - لوله و لوازم لوله کشی بقیعت تجارتی آهنگساز» چهارراه گلپونک - تلفن ۳۲۶۹ - ۳

معرفی يك جراح مجرب
دکتر سروان صادق حریری
جراح بهداشتی
لشکره لرستان خانم اینجناب راحت عدل
جراحی قراردادده از مرکز حتمی نجاش
داده و وجب اظهار تشکر و سپاسگزاری میباشد.
خرم آباد استوا. یکم اسدالله باوری

بانوان محترم
برش و دوخت لباس والگو و نقاشی دوی لباس
و تعلیم برش خیاطی
بوسمیله بانوی دیپلمه
نشانی: میدان کاخ خیابان طوسی کوچه خورشید در مقابل آخر دست چپ

تومی کلین
با دوام - نور سفید
بتر از کلین وجود ندارد
از شرکت ستانمانا نیاده فعال پنجاه و نهم
Coleman
ناینده انحصاری، شرکت سهامی بازرگانی آیین - سلامی حافظ - تهران

تیسکیس
کا نوچویی
تیسکیس
تنیس
شرکت سهامی ایران و غرب

علاقه خاصی که بعد از کمر احوال و اعصاب بیجهایشان دارند این مسائل را اندک اندک با کویندوسمی کنند که مسائل اخلاقی را هم حتماً ضمن کلمات ایشان بکنجایند. ضمناً بدست پدر و مادران این گفته زندگی آنها دارد.

مشروع میخچه دکتر شول
به طرف کننده انواع میخچه است نمایندگی دکتر شول اول لاله زار
متخصص بیماریهای چشم و گوش و کلوینی اذنا شکا
باریس جراح و چشم پزشکی بیمارستان با صدتختخواهی
بهاوی پزشک بیمه فرهنگیان پذیرائی از ۳ تا
۷ بعد از ظهر تلفن ۳۲۸۱۰ نشانی خیابان لاله - ایستگاه بهنام

سوما خوردگی خود را در اولین
مرحله بروز از
بین ببرید



بسیار احساس کردید زکام شده و ترشید چو راه ندهید و از نظر
ویکس استفاده کرده برنج و نارنجی که تمام روز شما را از کار باز
بیدار داشته دید. همچنین بروقت احساس سرما خوردگی در گرفتید
و با اصطلاح سرماست طلعش بنشینید چنانچه ترشید و ویکس
برخی التهابات را تسکین و نرم سازد و نارنجی را علاج و آسان سازد
مکنید و بدین طریق نام شما را یکی از این خواهد بود.
گذاردید سرما خوردگی در زکام شما تسکین شود فوراً با قطره
ویکس
تقسیم آزاد و کلوزو ماساژ نماید.

فروشندگان کارت تبریک

توجه فرمائید
تاکارتهای تبریک عید ما را ملاحظه فرموده اید و بقت نازل آنها توجه
نکرده اید از جای دیگر کارت برای فروش تهیه ننماید. شرکت سهامی تحریر
ایران (برادران کاشانی) چهار راه لاله زار اسلامبول تلفن ۲۴۴-۳
ضمناً توجه داشته باشید که ما شعبه در هیچ یک از نقاط تهران نداریم
مستقیماً بنشانی بالا مراجعه فرمائید «آگهی از شعاع»

قابل توجه خانها

قدت پدیگور PEDIGURE و حمام پای نمایندگی دکتر شول افتتاح شد
پدیگور دکتر شول در تمام ادو پامعرف است نمایدگی دکتر شول اول خیابان لاله زار

دهتهای بانک کارگشایی توجه فرمائید
بازرگانی آشنا از نظر کارگشایی حاضر است که اشیاء کروگان شما را در بانک میباید بفرستید که مایل باشید از شما
خریداری نماید برای توضیحات بیشتر بدقت بازرگانی آشنا مراجعه فرمائید خیابان فردوسی بروی کوچه بیارستان بانک کاشی ۲۳۹

چاپ سبز

China Photo
KPM
شرکت بازرگانی مسعود تهران

چون سایرین علامت چاپ سبز چینی های گل سرخی این شرکت را بواسطه مرغوبی جنس آن تقلید نموده اند لذا
خریداران محترم در وقت خرید بلاط بالا و مخصوصاً جمله شرکت بازرگانی مسعود که در زیر علامت نوشته شده
توجه فرمائید که بامارک های تقلیدی اشتباه نشود.

گفهای طبی دکتر شول راه رفتن را سریع و نرم و از خشکی و پیچه و عرق
با جلو گیری میکند نمایندگی دکتر شول اول خیابان لاله زار
مژده - بهترین صندای لهستانی را فقط از کار -
خانه شرکت تو گلر و بروی سفارت انگلیس
خریداری فرمائید خیابان فردوسی تلفن ۲۹۳۳۶

مجله برای فرزندان
منم مجله و نام «برای فرزندان»
پنجشنبه بعد مطلب و مقاله و عکس
اکر چه درسی و شش صفحه بااره گزینم
منم بقفل در آورده آردوی تهران
ذرونامه فروشان مرا بگیر و بفشان
بهای من دوربال است ونیم دایران

برای تیرازی، ریش، آوگن، آوگن
مطر، برای مختلف نماد، آوگن
ماخوذه، آوگن، آوگن، آوگن
کشان، آوگن، آوگن، آوگن
نوبه، آوگن، آوگن، آوگن
بهای، آوگن، آوگن، آوگن

شامپو بلنداکنس
ساخت آلمان

زیبائی نرمی و شفای موهایی که با
شامپو بلنداکنس شستنی بیشتر خواهند آمد

مجله برای فرزندان
با مناسبترین قیمت برای برطرف کردن ادرام تنها
اسلحه مؤثر بر ضد برو نشیت و دمستان - دم کوفتنی
و غیره بهای هر قوطی ۱۶ ریال نماینده برای فروش
از اغلب شهرستانها لازم است
لاهور نو تهران
صادقندتر سازید.

پات کائولان
(آنتی فلوئوستین)
دارونی مدیکال ناصر خسرو و سرای نیکخواه
آگهی از زریبا

BIOHAIRINE
بیهولیت

آخرین و مهمترین کشف برای روئیدن موی سرهای
طاس و کجلی و جلوسری از روش مو
پیو هیرین سری یک برای موهای خشک و متوسط
سری ۲ برای موهای چرب. برای شناختن موهای خود
ما انگشتان خشک روی پوست سربالید در صورتیکه
چرب شد دارای موی چرب و اگر کمی برقرزد
موهای متوسط و الا دارای موی خشک هستید
نظر باینکه این مؤسسه بتواند دستورات کاملتری برای مشتریان در شهرستانها
بدهد لازم است یک عکس یا نقاشی و دیگر مشخصات از موهای سر خود ارسال دارند
ثبت هر سری ۸ بطری برای استعمال سه ماه ۱۴۵۰ ریال - برای شهرستانها
۵۲ با ۷۵۰ ریال اضافه مضارح بست و بسته بندی
خیابان لاله زار کوچه منتزاسان زیبایی موده شماره ۵۲
پدرای بانوان ۱۰ الی ۱۲ آفتابان ۱۶ تا ۱۹
صاحب امتیاز و مدیر پروفیسور اوهانیان مژه

پدما آمبروبالم و باله داروی بسیار مؤثری است که اثر مطلوب آن مورد
برای درمان رماتیسم - درد عضلات - سیاتیک - پهلو درد و سرما خوردگی - سینه
درد اثر معجزه آسانی دارد نماینده برای فروش از اغلب شهرستانها لازم است
دارونی مدیکال ناصر خسرو و سرای نیکخواه آگهی از زریبا

قرص مالتونیک ویتامینه
دارونی مدیکال ناصر خسرو و سرای نیکخواه آگهی از زریبا

یکانه علاج ضعف فوه بهاء درمان سنتی اعصاب برای حفظ
نیروی جوانی و تأمین تندرستی از قرص مالتونیک ویتامینه
نمایند برای فروش از اغلب شهرستانها لازم است
دارونی مدیکال ناصر خسرو و سرای نیکخواه آگهی از زریبا

قرص نتوپالیدن دارونی مدیکال ناصر خسرو و سرای نیکخواه آگهی از زریبا

مسکن کلیه درد ها - دندان درد - سردرد
سرما خوردگی نماینده برای فروش از اغلب شهرستان
دارونی مدیکال ناصر خسرو و سرای نیکخواه آگهی از زریبا

او هم باز نشسته شد
بقیه از صفحه ۲

خوب چه بهتر، چه کرده است؟
- هیچ، من اینجا نشسته بودم، يك
دفعه دیدم، یکی، يك مردی، خوش قعد بالا
وارد شد، تا من او را دیدم جینی کشیدم و
از حال رفتم، دیگری دانی چه شده، هیچ
نفهمیدم.
... وقتی بهوش آمدم دیدم «لغتم»
اول خیال کردم ایسا بهایم را برده است ولی
بعدهم وارد اطاق براه کنده دیدم... دست
بهیچ چیز دیگر هم نخورده بود.
یکمرتبه میرم حسن جینی زد و گفت: دیگر
نگوا.. و از هوش رفت.
... میرم حسن دوباره روز غذا نخورد
ومات و منتظر زانوی غم در بغل گرفت و
فکر کرد، چه کند؟
خانم را بکشد و جان خودش را راحت
کند، یا اینکه باز هم تدا بیبری برای حفظ
او که حتی دزد هم دستش بدانش نرسد،
پندیدند، نتیجه دو شبانه روز فکر این شد
که میرم حسن تصمیم گرفت به ما از بیست و
پنج سال خدمت دولت، دیگر دست از کار
بکشد و خود را باز نشسته کند تا در بیست و
چهار ساعت، لحظه ای هم از مراقبت
مهمین خانم غل نشود. اما آیا باین ترتیب
دیگر خیال میرم حسن راحت خواهد شد؟
منکه آوردنی کنم و منقدهم که این داستانی
است که هنوز بقیه دارد... مخصوص که تازه
چنون میرم حسن او ج گرفته است.

روز مسعود
بقیه از صفحه ۷
شوشی میکرد، يك چنین آثاری از شادی
طایمی که آن روز در زیر پوست فاطمی موج
میرد، من کمتر در چهره او دیده بودم فقط
نگرانی او این بود که مبادا دیر براسم
یاد بود سالیا نه مسعود برسد! بدین جهت،
خدا و بد نبال آن جای میوه خیلی زود صرف
شد و همه عازم حرکت شمشیر شدند و
بالینکه من و دوتن از دوستان خیال حضور
در این مراسم را نداشتیم چون میل او را
در آن دیدیم که همه با هم باشیم، اطاعت
کردیم.
در سر مزار مسعود، ناگهان حال
فاطمی دگرگون شد و آنهمه سرخوشی
یکباره رفت و چنان دستغوش تانر شدید
گردید و صدای بلند بگریه افتاد که من
او را در وضعی مانند آن هرگز ندیده
بودم... اشک همچنان در چشمانش موج میزد
که به پشت میکرفون رفت و در حالیکه
صدایش گرفته و لرزان میشد در باره دوست
از دست رفته خود شروع بصحبت کرد.
سهن از خون و گلولة بود که ناگهان
گلولة ای صفا کرد و متعاقب آن فاطمی را
دیدم که بسوی من می دوید و میگفت «...
زود، عاقبت کار خودشان را کردند و آنچه
در آن لحظه یز من در خطوط صورت او
دیدم برایم سابقه بود زیرا مردی داشت
از جنگ مرگ میگریخت.
پیش از یکساعت همه آن حالات با هم
فاصله نداشت آن غنده، آن گریه...
و آن چیزی که نمیتوانم آنرا توصیف
کنم و خدا را شکر که دردی بر دردهای دل
ما افزوده نشد او حالا زنده و کامرواست
و چشم و چراغ معقل دوستان است و ما فقط
داغدار مسعودیم»

شبگرد سوم
بقیه از صفحه ۱۹
است آقای هولترا منکن نیست بتوانم در
اینست کوتاه صندوق را باز کنم.
هولتر گوشی تلفن را برداشت و گفت:
- خوب! پس الان پلیس را خبر میکنم
موش کور سخت بو حشت افتاد و گفت:
- شادا بعدا این کار را نکنید. سعی
میکنم بلکه بتوانم صندوق را باز کنم.
این را گفت و جلو صندوق نشست
در همین حال با فشار محکی در صندوق
باز شد و موش کور نفسی راحت کشید.
ناشناس گفت بسیار خوب حالا طبق تولی که
بتو داده ام آزادی. زودتر فرار کن
در همین هنگام هر اطاق باز شد و مردی هیکی
که لبخند مرموزی بر لب داشت هفت تبر
دو دست وارد گردید گفت:
- آقای کورتن! چه تصادف خوبی،
ما مدتها در جستجوی تو بودیم
کورتن که همان ناشناس و یکی از
دزدان زبردست آمریکا بود و مدتها پلیس
در سد دستگیری او بود با خونسردی گفت:
منم انتظار نداشتم شما را در این
تیمه شب ملاقات کنم!
کار آگاه پلیس در حالیکه بدست آن
دو دزد سابقه دارد دست بند میزد بر لب گفت:
کودن ما لوستر را بیجهت روشن گذاشته
- همین اشتباهات کوچک است که
دزدان و تیمه کلان را به پنجه قانون
گرفته ایم ساد.

عجرام علم پزشکی
ترک تریاک و مرفن
بدون کم شدن فشار خون یا ناراحتی در دست
بروسید تیر کشتانی دکتر و دکتر و خواه
صاحب برای ترک تریاک و مرفن است
اول و اول و اول و اول و اول و اول

در جنگل‌های طالش چه خبر است

کشتی‌های ناشناس

در خلال ماه‌های اخیر، شایعات زیادی درباره حمل اسلحه قاچاق از بندر شوروی بسواحل شمالی ایران شنیده میشد، که قسمتی از آنها را برخی از مقامات تأیید کرده و متذکر شدند که عده می از عناصر مشکوک برسیده این سلاحها مسلح شده و خود را برای عملیات غیرمنتظره می آماده میکنند. حتی برخی از روزنامه‌های خارجی نیز نوشتند که تاکنون چند بار در سواحل دریای خزر، کشتیهای ناشناسی دیده شده‌اند که در تاریکی شب در کنار نوازهاو پیاده‌های انبوه لنگرانداخته مشغول پیاده کردن اسلحه و مهمات هستند، این سلاحها را بلافاصله عده می از افراد محلی باقیب، با اسب والاغ بنقاط نامعلومی برده اند.

انبار اسلحه

چند ماه پیش گزارش دیگری بمقامات انتظامی رسید دائر بر این که در یکی از نقاط شمال انبار اسلحه می در زیر زمین مخفی شده است، در نتیجه یک سرهنگ و چند گروهبان مأمور شدند با لباس عادی شمال رفته و در محلی که گزارش داده شده بود تحقیقات بردارند. ولی این افراد هنگامی بان نقطه رسیدند که صاحبان اسلحه آنها را از انبار بیرون آورده بمحل دیگری برده بودند. یکی از مطلقین خلخال اظهار میداشت که در خلال سالهای ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰، مقداری اسلحه قاچاق در جنگلهای طالش، بین عده می از افراد مشکوک تقسیم گردید، و مقداری از این سلاحها چندی بعد که سرقت هائی در آن نواحی رویداد و منجر بقتل و زخمی شدن چند نفر گردید، بدست مأمورین انتظامی افتاد و پس از تحقیقاتی که از طرف آنها بعمل آمد معلوم شد خبر تقسیم اسلحه بین عناصر نایاب نه تنها دور از حقیقت نیست بلکه کاملاً صحت دارد.

سواران مسلح

موضوعیکه توجه مقامات انتظامی را مسافرینی که از نواحی

چند کشتی ناشناس در کنار بیشه‌های ساحلی دریای خزر لنگر انداختند

این عناصر اخلاک‌گر در نقاط متمرکز جنگل اسلحه قاچاق در انبارها مخفی میگردند

در چادر یک چوپان زد و خورد شدیدی رویداد و در پی آن مردی ماجراجو گرفتار شد

تلفات شدیدی که به آنان وارد ساخت قبه قوای فرقه دمکرات را مجبور برادر بان سوی مرز کرد. علی بگ حسینی نیز در این ماجرا با مصیبتی بزرگ مواجه گشت زیرا برادر و دختر او را دمکراتها با وضع فجیعی بقتل رساندند و خانه اش را نیز آتش زدند.

وقتی عده می از اهالی طالش از افراد ایلی حسینی کمک خواستند، چند تن از آنها که سید حسن را میشناختند و میدانستند که وی و همداستانش همه از چیره خواران بیگانه‌اند حاضر شدند اهالی طالش را از چنگ آنان نجات دهند. ولی مقامات دولتی گفتند که تعقیب این عده بعهده مأمورین انتظامی است.

در ارتش فرقه دمکرات

مطلبین محل اظهار میدارند که سید حسن از مهاجرینی است که پس از شهریور ۱۳۲۰ از شوروی با ایران آمده و نزد بیگانگان مشغول خدمت شده است. وی اصلاً از اهالی «قره‌چن» میانه است که مدتها در شوروی اقامت داشت. پس از آنکه پیشه‌وری در آذربایجان حکومت بوهالی خود را تشکیل داد، سید حسن واره فرقه شد و در واقعه خلخس سلاح «باسگاه ترک» که منجر بقتل فجیع «ستوان ابرار» و چند ژاندارم وطن‌پرست گردید شرکت داشت. دو نفر از همداستان وی نیز که از اهالی سراب هستند سابقاً جزو فدائیان فرقه دموکرات بودند.

در سال ۱۳۳۰ دامنه فعالیت‌های نامشروع این گروه رو بوسعت نهاد بطوری که امنیت منطقه طالش بکلی مختل گردید.

نیز معتقد بودند که اینها سارقین زبردستی هستند که برای راهزنی در گوشه و کنار جنگلهای مخفی شده‌اند. ولی کمتر کسی بود که از هویت اصلی این اشخاص آگاه باشد بهر حال فعالیت‌های سید حسن و همداستان او در طالش و حوالی خلخال موجب رعب و وحشت اهالی آن محل گردید، بطوریکه پی در پی شکایت‌هایی در این باره بژاندارمری و سایر ادارات مسئول میرسید.

سواران علی بگ حسینی

چون مأمورین انتظامی و ژاندارمری نتوانستند افراد مزبور را بدام بیندازند، سید حسن و همداستان او در کار خود چوری شده با عده می از سارقین معروف محل طرح‌الفت ریختند و در نتیجه آرامش آن نواحی را بیش از پیش مختل کردند.

این موضوع موجب شد که عده می از اهالی طالش تصمیم گرفتند سراغ «علی بگ حسینی» بروند و از او کمک بخواهند. علی بگ رئیس ایلی حسینی است که با افراد مشیره خود در نواحی قصبه «ورمونی» زندگی میکند. وی یکی از سران رشید عشایر شمال است که درباره وطن پرستیهای او داستانهای زیادی بر سر زبانهاست. از جمله هنگامیکه فدائیان فرقه دموکرات آذربایجان را بزنجیر کشیدند، او نتوانست با چهل تن از مردان ایلی حسینی بدموکراتها حمله کرده طی زد و خورد های متعدد، گروه انبوهی از آنها را بقتل برساند و هشتصد تنگ از آنان بگیرد، بدهنگامیکه ارتش به آذربایجان حمله کرد و دمکراتها آستار از آتش زدند، این پیر مرد سالخورده از پشت سر بانها حمله نمود و پس از

جاب کرد این بود که طبق گزارشهای بی در پی و همچنین اظهارات کسانی که بین خلخال و طالش مسافرت میکردند، عده می از عناصر ناشناس که سه نفر از آنها یکی مسلح پنج تیرروسی، و دو نفر مجهز با اسلحه کمبری بودند در جنگلهای طالش دست بفعلیتهای محرمانه می زده‌اند این سواران مسلح که غالب اوقات در جنگلهای انبوه زندگی میکنند برخلاف سارقین کمتر متعرض مسافرین و مکاربان میشوند، با این حال چند بار سراغ افراد متمکن و پولدار رفته بزو رو تهدید میبانی از آنها گرفتند.

عده می از عابرین هم برای آنکه جان و مالشان از دستبرد آنها محفوظ بماند خودشان میبانی بانها برداختند این وضع آشفته که از سال ۱۳۲۹ بانظر طرف در جنگلهای طالش سابقه داشته موجب ترس و وحشت فوق‌العاده اهالی محل گردید.

فعالیت در جنگلها

یکی از افراد مزبور که دارای اندامی قوی و ورزیده است و سمت ریاست سایرین را دارد شخصی بنام سید حسن است. این عده چندین بار بر اثر شکایت اهالی محل از طرف مأمورین انتظامی و ژاندارمری تعقیب قرار گرفتند، ولی با آشنائی که به کوره راهها داشتند نتوانستند از چنگ مأمورین بگریزند، و از آن پس بیشتر اوقات دور از آبادیها و در میان انبوه درختان جنگل پسر میبردند.

اهالی طالش درباره فعالیت این عده در درون جنگلها حدس های گوناگونی میزدند، جمعی تصور میکردند اینها از زندانیان فراری زندان قصر هستند. گروهی

سواران سید حسن علاوه بر حمله و هجرم بدهات و مردم بینوای قصبات و بردن احشام و اغنام آنها، دست تجاوز بنوامیس زنان و دختران نیز دراز کردند.

مناسفانه گزارشهایی که در این باره بمقامات نظامی و ژاندارمری رشت میرسید هیچیک اثری نبخشید. مردم وقتی مشاهده کردند شکایتهای آنان قایده می ندارند، تصمیم گرفتند خود اقدام بدستگیری این باند خطرناک که هر روز دست بسخون بیگناهی آغشته میکردند و مردم مرتکب جنایاتی میشدند بنمایند.

در تعقیب سارقین

در نتیجه یکی از افراد دلیر محل بنام «خانقلی» کدخدای قریه «سالم» تصمیم گرفت با چند تنگچی از بستگان خود، سید حسن و همداستانش را دستگیر کند.

خانقلی میخواست با دستگیری این عنصر شرور علاوه بر آنکه اهالی طالش را از چنگ این مرد خونخوار نجات دهد، از طرف مقامات نظامی نیز از او تشویق بعمل آید.

با این خیال قدم بمیدان نهاد و مدتی بتهقیب این عده که بدسته های چند نفری تقسیم شده هر دسته در یک سمت بسرقت و تجاوز بمال و ناموس مردم اشتغال داشتند پرداخت در خلال این احوال شایمانی بر سر زبانها بود و میگفتند که این باند خطرناک بلا اقطاع اسلحه از سواحل دریای باعصاق جنگل حمل نموده و در نقاط متروک در انبارهای زیرزمینی پنهان میکنند.

در چادر چوپان

بهر حال خانقلی با تنگچی های خود چون از تمام کوره راههای جنگل آگاه بود چند شبانه روز بتهقیب آنها پرداخت، تا آن که شبی سید حسن باسه تن از همداستان خود در چادریک چوپان بنام «آفالو» با شتر اجات پرداخت. آفالو که بطور اجبار یک کوسه‌فند بقیه در صبح ۲۳

دور افتاده طالش میآیند، از فعالیت عناصر مشکوک میگویند که بطور محرمانه علیه مملکت مشغول تلاش هستند



پس از تصفیه اخیر شوروی و تعقیب پزشکان یهودی!



در پشت پرده آلمانی از این پس پزشکان بصورت فوق بيماران خود را معاينه خواهند کرد تا نتوانند نسبت به وجود بيماران سوء قصدی تماشا کنند (شاهد)

شش شش شش



نحوه ... از چاپ بر است (بهروی سوم)

تعمیرات مصور



توافق نظر بعلت ((مصیبت مشترك))



هر لحظه بشکلی بت عیار در آمد
> نقل از سیاست ما <

کاریکاتوری های هفته



شیلات هم ... (بهروی سوم) (شهرت)



ملت ایران به بیج دولت بیگانه ای امتیاز نمی دهد



(آسیا)



(مغرب)

این است چهره واقعی سازمانهای دموکراتیک خلق های فشرده

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.